

تأزبان فارسی دارآء به گیتی رونیقی

پرچم ایران و ایرانی درین عالم به پاست

مروهری به تاریخ و سرنوشت فعلی زبان فارسی

زبان های ایران زمین و خط فارسی شناسنامه و پشتوانه تاریخی زبان فارسی/آذهری

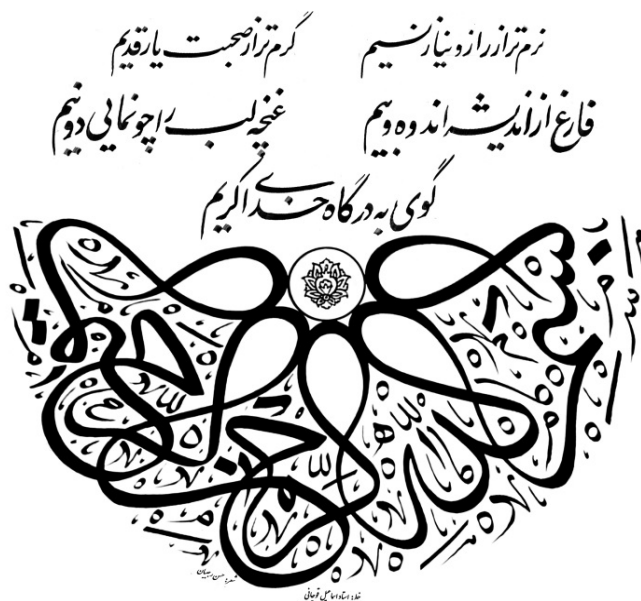
به قلم و به یادشادروان استاد محمد مکرری

به اهتمام:

الله وردی آذهری نجف آباد

کمترین بندگان خدا

دکتر در علوم زبان: زبان شناسی و آواشناسی همگانی



بر در خویش بخوانم که عزیزی و عظیم
 از ازل روح با ساهام الم گشته سهم
 حمل این بار امانت که عظیم است و قدیم
 غیر لعنت چه بُود بهره شیطان رجیم
 کید ساحر چه کند باید و بیضای کلیم
 فتنه انگیزد و خلقی پیرد سوی جحیم
 صیحه حق کند از ریشه ثمودی لنیم
 ورنه چون شاخ نخیلی فتی از ریح عقیم
 معرفت بایند و آگاهی و اخلاق کریم
 سوی الله برو بی غش و با قلب سلیم
 مردمی جوی مگر راه بری سوی نعیم
 ورنه در دایره وهم اسیری و اثمیم

ای خداوند غفوری که رئوفی و رحیم
 جسم بی جوشن ما خسته هر خار بلاست
 چون که بر عهده انسان ظلم است و جهول
 گو بیدان خصم خصومت فکن رانده حق
 گر که ثعبان شودت چوب و رَسَن بی اثر است
 سامری کیست که در غیبت موسای نبی
 پی کند ظلم تو گر ناقه صالح بعوض
 تو مشو منکر آیات خدا همچون عاد
 طی این مرحله با جهل به پایان نرسد
 تا از خود فصل نگشتی ز خدا وصل مجوی
 از چه رو نعمت بی قدر جهان می طلبی
 گر مستیپ مددی کرد ز اسباب رهی

از عزیزان رفته رفته شد قی این خاکدان يك تن از آيندگان نگرست جای رفتگان
عالم از اهل سعادت يك قلم خالی شده است زن همان طائران مانده است مَشقی استعوان
(صائب تبریزی)

پیش نگاه

در این نوشته چند هدف پایه در ساخت گوشه‌ای از تحقیقات زبان فارسی در پاریس و ارائه نمونه‌هایی از شعر معاصر دنبال شده است:

[۱] تلاش کرده‌ایم تا در پرتو برخی از آثار و دیوان استاد محمد مَکری و چند شعر و چند متن تحقیقی به قلم خود استاد، شمه‌ای از پشتکارها و تلاش‌های علمی و شیوه کار روزانه استاد را در این کتاب به‌طور خلاصه ارائه دهیم تا بخشندگی، سخاوت، ژرف‌بینی و ژرف‌اندیشی این اهل قلم عاشق ایران زمین در خاطره‌ها بماند و راه استقامت، گسترش علم و تحقیقات او تا اندازه‌ای بررسی گردد و با معرفی چند اثر ماندگار، در شاخه‌های زبان‌شناسی، گویش‌شناسی، جامعه‌شناسی زبان، در شناخت گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی، گردیات ایرانی، ویژگی‌های عروضی در فرهنگ عامه و دستور زبان کردی و مقایسه واژگان گویش‌های کردی و زبان فارسی و جامعه‌شناسی مذهبی و تاریخی، به بی‌ادعائی، به کرامت اخلاقی، انسانی و تعلق و تعهد و نیز به پیوندهای ژرف وطنی و مردمی او در سروده قصیده پُرمهر و پُرامید، جذاب و دل‌انگیز "هنوز"، و ترجمه شیوای آن به زبان فرانسه و گوشه‌های دیگری از تلاش‌های علمی و پژوهشی شادروان محمد مَکری به قلم استاد محمد مَکری و نیز شعر "نامش ایران پوره است" و بازهم به این شعر زیبا نمایانگر تاریخ فرهنگ ایران کهن و ترجمه شیوای آن اشاره‌ای گذرا بشود.

[۲] در مورد خط نیز به نسخه‌پردازی و نامه‌نگاری‌های مرسوم قدیم و اهمیت این گونه تلاش‌های فراموش شده پرداخته‌ایم و نمونه‌هایی از نامه‌نگاری‌های گذشتگان را آورده‌ایم تا یادگاری باشد برای آیندگان و جوانان امروز که از نامه‌نگاری‌های زیبای گذشتگان شاید درسی بگیرند.

[۳] کوشیده‌ایم به نمونه‌هایی از متون آموزش قرائت فارسی اشاره‌هایی گذرا کنیم که تقریباً در دوست پنجاه گذشته محققان اروپائی بین سال‌های ۱۷۷۲ و ۱۸۵۲ م. دانشمندانی چون یونس اوکسفردی و الکساندر بورجکو خودزوکو در دو کتاب (۱) و (۲) به آموزش و یادگیری زبان و ادبیات فارسی و توصیف صرف و نحو دستور زبان فارسی و ساخت آن بر پایه نظم و نشر اعتبار آموزشی و علمی ویژه‌ای داده‌اند و در راه آموزش زبان فارسی گام‌های جدی و کم‌نظیری برداشته‌اند و از خود نمونه‌های علمی ماندگاری به جا گذاشته‌اند:

- (1) Jones, William. Grammaire persanne, traduite de l'anglois de Mr Jones,... Revue et corrigée par l'auteur 1772 .
- (2) Chodzko, Aleksander Borejko. Grammaire persane, ou Principes de l'iranien moderne... par Alexandre Chodzko,... 1852.

ویلیام جونز موسوم به یونس اوکسفردی (۱۷۹۴-۱۷۴۶) در هندوستان و ایران، کتاب آموزش صرف و نحو فارسی خود را این گونه نامیده و این بیت حافظ ذیل عنوان دوم فرانسه کتاب آمده است:

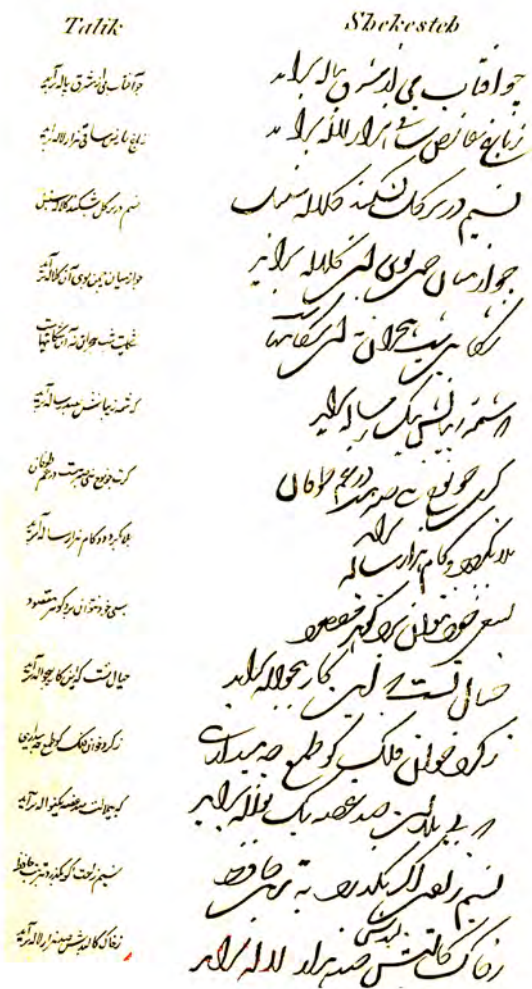
کتاب شکرستان در نحوی زبان پارسی

تصنیف یونس اوکسفردی

چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ

زبان توصیف قواعد فارسی در این کتاب، زبان فرانسه است که صفحه ای از دو نمونه خط شکسته و

تعلیق را در دو صفحه زیر می بینید:



N I S K H I.

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
 زیباغ عارض ساقی هزار لاله برآید
 نسیم در بر کل بشکند کلالة سنبل
 چو از میان چمن بوی آن کلالة برآید
 شکایت شب هجران نه آن شکایتهاست
 که شبه زیبانش بصد رساله برآید
 کرت جو نوح نبی صبر هست در غم طوفان
 بلا بکرده و کام هزار ساله برآید
 بسعی خود نتوان برد کوهر مقصود
 خیال تست که این کار بیحواله برآید
 زگرد خوان فلک کو طبع چه میداری
 که بیبالت صد غصه یکنواله برآید
 نسیم زلفت اگر بگذرد بتربت حافظ
 زخاک کالبدش صد هزار لاله برآید

الکساندر بروچکو خودزوکو (۱۸۰۴-۱۸۹۸) هم با دقت بیشتر به آموزش فارسی و دستور زبان فارسی پرداخته است. در این جا آموزش صفحه بخشی از آموزش حالت در زبان فارسی را می آوریم و در پایان نوشته هم چند نمونه انواع خط در کتاب فارسی این دانشمند برای نشان دادن اهمیت نامه نوشتن، دست نوشته، نامه نگاری و خطاطی خوشنویسی در نوشته گنجایده ایم:

108

DES PRONOMS.

Plur.	Nom.	ما <i>mâ</i> « nous »;
	Gén.	مال <i>mâli mâ</i> « de nous (le nôtre) »;
	Dat.	ما <i>be mâ</i> او <i>mârâ</i> ;
	Acc.	ما <i>mârâ</i> « nous »;
	Abl.	از ما <i>ez mâ</i> « de nous ».

2^e PERSONNE.

Sing.	Nom.	تو <i>tou</i> « toi »;
	Gén.	مال تو <i>mâli tou</i> « de toi (le tien) »;
	Dat.	تو <i>betou</i> او <i>turâ</i> ;
	Acc.	تو <i>turâ</i> « toi (te) »;
	Abl.	از تو <i>ez tou</i> « de toi ».
Plur.	Nom.	شما <i>chumâ</i> « vous »;
	Gén.	مال شما <i>mâli chumâ</i> « de vous (le vôtre) »;
	Dat.	شما <i>bechumâ</i> او <i>chumârâ</i> « à vous »;
	Acc.	شما <i>chumârâ</i> « vous »;
	Abl.	از شما <i>ez chumâ</i> « de vous ».

3^e PERSONNE.

Sing.	Nom.	او <i>oû</i> « lui, elle »;
	Gén.	مال او <i>mâli oû</i> « de lui, d'elle (le sien) »;
	Dat.	او <i>beoû</i> او <i>oûrâ</i> ;
	Acc.	او <i>oûrâ</i> ;
	Abl.	از او <i>ez oû</i> « de lui, d'elle ».
Plur.	Nom.	ایشان <i>ychân</i> « eux, elles »;
	Gén.	مال ایشان <i>mâli ychân</i> « d'eux, d'elles (leur) »;
	Dat.	ایشان <i>beychân</i> او <i>ychânârâ</i> « à eux, à elles »;
	Acc.	ایشان <i>ychânârâ</i> « les »;
	Abl.	از ایشان <i>ez ychân</i> « d'eux, d'elles ».

PRONOMS CONJONCTIFS.

PREMIÈRE PERSONNE.

Sing.	Nom.	من <i>em</i> « mon, ma »;
	Gén.	من <i>em</i> « de mon »;
	Dat.	من <i>emrâ</i> او <i>em</i> avec من <i>em</i> avant le nom ;
	Acc.	من <i>emrâ</i> او <i>em</i> « mon »;
	Abl.	من <i>em</i> avec از <i>ez</i> avant le nom.

¹ En conversation, on dit ما *mâ* et شما *chumâ* pour ما *mâ* et شما *chumâ* ce sont des pluriels doubles.

و اما ادامه این نوشته، قدرت شعر، وطن پرستی، سخت کوشی، زبان شناسی، زبان فارسی، گویش ها و زبان های ایرانی، خط فارسی و دو شعر از نشانگر گوشه هائی از تلاش دانشمند قرن بیستم و اوائل قرن بیست و یکم، استاد شادروان محمد مکرى در پاریس مهد فرهنگ است که هر دو شعر شیوا و استادانه به زبان فرانسه ترجمه شده است. باید اذعان کرد که مترجم فرانسوی این شعر ها، زبان و ادب فارسی را در محضر استاد محمد مکرى آموخته و به درجات عالی دانشگاهی هم دست یافته است.

شاد روان استاد محمد مکرى، در این عالم فانی مقصد و مقصود از بود و بودن خود را نیک می دانسته و با زورق خود در دریای علم غوطه ور بوده است و شعر زیبای صفحه آغاز این نوشته در شناخت خالق که با این مصرع - ای خداوند غفوری که رئوفی و رحیم - نشانگر خلوص نیت و ژرف بینی این دانشمند ژرف اندیش است. زیرا که در اقیانوس علم و آگاهی، استاد با قلم های خود زورق تحقیق و پژوهش به پیش می تاخته است تا به سر منزل نهائی و کمال مطلق برسد، مانند تمام مردان خدا که مقصدشان کمال مطلق است:

هان، تو هم از کار خود غافل مباش	در پی مقصود بی حاصل مباش
مقصدت از هر چه گوی برتر است	ز آن چه می پنداریش بالاتر است
در نگر کاین راه پر خوف و خطر	چون سپاری؟ با که هستی هم سفر؟
اندین عالم ز بهر چیستی؟	در چه کاری؟ از کجایی؟ کیستی؟
مقصد و مقصود از بود تو چیست؟	خالقت چون است؟ معبود تو کیست؟
مقصدت جانا کمال مطلق است	همچنان دریا که بهر زورق است

باید اضافه کنم که در جهت دادن به این نوشته ابتدا از شاعر معاصر، حاج حسن رجبیان، شعری را برگزیده ام، تا بتوانم به شعر معاصر و کمال مطلق اشاره کنم، و متن تکوین المخلوقات از یک کتاب دستور زبان قدیمی زبان فارسی فرانسه اثر خودزوکو در این جایاوم تا بهانه ای باشد برای پرداختن به زبان و خط فارسی از دیدگاه این دانشمند فرزانه و رنج هائی که گریبان گیر زبان فارسی و آموزش آن گشته است:

به نام او

بشنو از نی چون حکایت می کند	از جدائی ها شکایت می کند
بازگوید سرگذشت خویش را	ماجرای عمر پر تشویش را
فاش می گوید به آواز بلند	از فراز و از نشیب و چون و چند
از نیستان زادگاه و موطنش	قصّه پر غصّه ببردنش

از جفا و سوزش های تبر
از نشاط و شور و از اندوه و غم
چیست نی؟ رمزی ز احوال بشر
قصّه نی ترجمان حال ماست
خود نیستان نقطه آغاز اوست
بشنو این آغاز خوش فرجام را
گوش سر بر بند و بگشا گوش هوش
محرم این رمز و این پیغام باش
نی مثال از قامت دلجوی توست
مثل نی باشد در عالم بی شمار
حجله موجودات عالم بی گمان
سربه سر این راه را بنموده طی
هر چه می بینی ز اشیا در جهان
آنچه می آید در این عالم پدید
هست میل باطنش سوی کمال
زین سبب اندر نهان یا آشکار
لاجرم اندر مسیر سرنوشت
تا در آید مقصد معهود را
آدمی را نیز سیری این چنین
مثل آن زورق که در دریا روان
هیچ میدانی که آن زورق چه بود؟
بود روزی دانه ای در زیر خاک

و آنچه از زخم تبر باشد بر
از خوشی و ناخوشی از بیش و کم
سرگذشتش را بیانگر سر بسر
شرح حالش شرحی از احوال ماست
نقطه آغاز سوز و ساز اوست
بنگش آغاز و هم انجام را
گوش هوش دست آن که باشد حق پوش
بر حذر از قید و بند نام باش
گرم آهنگش ز های و هوی توست
همچو او باشد هزار اندر هزار
یک بیک دنبال مقصودی روان
نی که باشد این سفر مخصوص نی
روز و شب دارند سیری در نهان
گوید از سر تا قدم «هل من نرید»
تا رسد اندر نعیم بی زوال
می شود سوی کمالش رهسپار
بایدش منزل به منزل در نوشت
سر رسد سر منزل مقصود را
هست تا دیدار رب العالمین
می رود از این کران تا آن کران
وز کجا آمد در آن منزل فرود؟
مرده و بیجان در آن تیره مُغاک

قطره باران به فریادش رسید
چشم خود بر روی دنیا باز کرد
روزها بر او گذشت و ماه و سال
مرداب را از بزرگان وام کرد
حرف نیکان دنیا کان را شنود
چون که میلش سوی دریا می جهید
ساخت نجاری ز چوبش زورقی
خاک دامن گیر از دامن فشاند
از حصار تیره جنگل رهید
در تن افسرده او جان دمید
رُستش رازان سپس آغاز کرد
تا درختی شد تناور آن نهال
یک بیک را سر بسر اکرام کرد
خویشتن را منزلت افزون نمود
دست تقدیرش بدان جانب کشید
یافت بازارش به عالم رونقی
خویشتن را جانب دریا رساند
شاد در آغوش دریا آرمید

هان، تو هم از کار خود غافل مباش
مقصودت از هر چه گوی برتر است
در نگر کاین راه پر خوف و خطر
اندرین عالم ز بهر چیستی؟
مقصد و مقصود از بود تو چیست؟
مقصودت جانا کمال مطلق است
آب را در جستجویی باشتاب
خوش بران منزل به منزل ناخدای
تا که آب زندگانی درکشی
و چه خوش فرمود مولانای روم
«سوی دریا عزم کن زین آبگیر
»برگذشته حسرت آوردن خطاست
«این زمان سودی ندارد حسرتم
در پی مقصود بی حاصل مباش
زان چه می پنداریش بالاتر است
چون سپاری؟ با که هستی همسفر؟
در چه کاری؟ از کجایی؟ کیستی؟
خالقت چون است؟ معبود تو کیست؟
همچنان دریا که بهر زورق است
سوی دریا ره سپاری نی سراب
از خودی خود سفر کن تا خدای
شاهد مقصود را دربرکشی
عارف اسرار و دانای علوم
بحر جوی و ترک این گرداب گیر»
باز ناید رفته، یاد آن هباست»
چون کنم چون فوت شد این فرصتم»

بار الها قطره ما، دریا تویی	دژه ما، مهر جهان آرا تویی
رهروان را باز گردان سوی اصل	راهبر شو تا به منزلگاه وصل
بندگان را وارهان از بند خویش	جمله را خرسند کن، خرسند خویش
روزگاری قطره‌ای بودی حقیر	آمدی در چنبر گردان اسیر
گلبن حسنت چو بالیدن گرفت	قامت سروت خرامیدن گرفت
سوی خلوتخانه جان می‌روی	گاه افتان گاه خیزان می‌روی

تکوین المخلوقات

- ۱- در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید
- ۲- و زمین تهی و خالی بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا بر روی آب‌ها متحرک
- ۳- و خدا گفت که روشنائی شود و روشنائی شد
- ۴- و خدا روشنائی را دید که نیکوست و خدا روشنائی را از تاریکی جدا کرد
- ۵- و خدا روشنائی را روز خواند و تاریکی را شب خواند و بودن صبح و بودن شام روز اول شد
- ۶- و خدا گفت که رقیعی در میانه آب‌ها بشود تا آب‌ها را از آب‌ها جدا کند
- ۷- پس خدا رقیع را ساخت و آب‌های زیر رقیع را از برای بالای رقیع جدا کرد و چنین شد
- ۸- و خدا آن رقیع را آسمان خواند و بودن شام و بودن صبح روز دویم شد
- ۹- و خدا گفت: آب‌های که زیر آسمانند در یک‌جا جمع شوند تا خشکی نمایان شود و چنین شد
- ۱۰- و خدا خشکی را زمین خواند و اجتماع آب‌ها را دریا خواند و خدا دید که نیکوست
- ۱۱- و خدا گفت که زمین سبزه‌ها را برویاند علف تخم‌آورنده و درخت میوه‌دار که موافق جنس خود میوه می‌دهد که تخمش در خودش در زمین باشد پس چنین شد
- ۱۲- و زمین سبزه را رویانید علف تخم‌آورنده موافق جنس خود و درخت میوه‌دهنده که تخمش موافق نوع خود در آنست و خدا دید که نیکوست
- ۱۳- و بودن شام و بودن صبح روز سیّم شد
- ۱۴- و خدا گفت که در رقیع آسمان نیرها شوند تا روز را از شب جدا کنند و برای علامات و اوقات معین و روزها و سال‌ها باشند
- ۱۵- و در رقیع آسمان‌ها نیرها شوند که زمین را روشنای دهند و چنین شد

- ۱۶- پس خداوند دو نیر بزرگ ساخت نیر بزرگ تر به جهت تسلط روز و نیر کوچک تر به جهت تسلط شب و همچنین ستاره ها را
- ۱۷- و خدا آن ها را در رقیع آسمان ها وضع کرد تا بزمین روشنای دهند
- ۱۸- و به روز و شب تسلط نمایند و روشنای را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست
- ۱۹- و بودن شام و بودن صبح روز چهارم شد
- ۲۰- و خدا گفت آب ها جنبه گان ذی حیات را به فراوانی بیرون آورند و پرندگان که در زمین و در عرصه رقیع آسمان ها بپرند. پس خدا نهنگان بزرگ را و تمامی ذی حیات که آن ها را آب ها موافق نوع خود بیرون می آوردند و تمامی مرغ های بالدار موافق جنس خود آفرید و خدا دید که نیکوست
- ۲۱- و خدا آن ها را برکت داده گفت که بارور و بسیار شده آب های دریاها را پر کنند و مرغ بر زمین بسیار شود
- ۲۲- و بودن شام و بودن صبح روز پنجم شد
- ۲۳- و خدا گفت که زمین ذی حیات را موافق نوع خودشان بیرون آورد از دواب و حشرات و حیوانات زمین موافق جنس خودشان پس چنین شد
- ۲۴- و خدا حیوانات زمین را موافق جنس خودشان و دواب را موافق نوع خودشان و تمامی حشرات زمین را موافق جنس ایشان آفرید و خدا دید که نیکوست
- ۲۵- و خدا گفت که انسان را به صورت خود موافق مشابعت خود بسازیم تا به ماهیان دریا و مرغان و تمامی حشراتی که بر روی زمین می جنبند تسلط نماید
- ۲۶- پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفرید ایشان را ذکور و اناث آفرید
- ۲۷- و خدا ایشان را برکت داد و دیگر خدا ایشان را گفت که بارور و بسیار شده زمین را پر کنید و آن را ضبط نمایید و به ماهیان دریا و مرغان هوا و تمامی حیواناتی که بر روی زمین می جنبند تسلط نمایید
- ۲۸- و خدا گفت که اینک تمامی علف های تخم دار که بر روی تمامی زمین است و تمامی درختان که در آن ها درخت تخم دار هست به شما دادم تا آن که برای شما خوردنی باشد
- ۲۹- و تمامی حیوانات زمین و تمامی مرغان هوا و تمامی جنبندگان روی زمین که آن ها را جان زنده می باشد هر علف سبز را به جهت خوردنی دادم پس چنین شد
- ۳۰- و خدا هر چه ساخته بود دید که اینک بسیار نیکوست و بودن شام و بودن صبح روز ششم شد.

EXERCICE DE LECTURE.PREMIER CHAPITRE DE LA GENÈSE.

(Extrait d'une traduction manuscrite faite en Perse sous les auspices du Rev. William GLEN, en 1845.)

LA PRODUCTION DES CRÉATURES.

- 1- Au commencement Dieu créa les cieux et la terre.
- 2- Et la terre était vide et déserte, et l'obscurité sur la face de l'abîme, et l'Esprit se mouvant sur la face des eaux.
- 3- Et Dieu dit: Que la lumière soit! Et la lumière fut.
- 4- Et Dieu vit que la lumière était bonne. Et Dieu sépara la lumière d' (avec) l'obscurité.
- 5- Et Dieu appela la lumière jour, et appela l'obscurité nuit. Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le premier jour.
- 6- Et Dieu dit: Qu'il se forme un firmament dans le milieu des eaux, afin qu'il sépare les eaux d'avec les eaux.
- 7- Dieu donc fit le firmament et sépara les eaux du dessous du firmament pour le dessus du firmament. Et ainsi fut fait.
- 8- Et Dieu appela ce firmament ciel. Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le second jour.
- 9- Et Dieu dit: Que les eaux qui sont au-dessous du ciel soient rassemblées, afin que l'élément sec devienne apparent. Et ainsi fut fait.
- 10- Et Dieu appela l'élément sec terre, et il appela l'amas des eaux mer. Et Dieu vit que c'était bon.
- 11- Et Dieu dit: Que la terre fasse croître les plantes, de l'herbe portant semence et des arbres fruitiers qui donnent des fruits selon leur espèce, dont la semence soit en eux-mêmes dans la terre. Puis ainsi fut fait.
- 12- Et la terre fit croître les plantes, de l'herbe produisant de la semence selon son espèce, et des arbres donnant des fruits dont la semence selon son genre est en eux-mêmes. Et Dieu vit que c'était bon.
- 13- Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le troisième jour.
- 14- Et Dieu dit: Que dans le firmament du ciel il existe des luminaires, afin qu'ils séparent le jour d' (avec) la nuit. Et qu'ils soient pour signes, pour temps précis, jours et années.
- 15- Et que dans le firmament des cieux des luminaires soient faits. Qu'ils donnent de la lumière à la terre. Et ainsi fut fait.
- 16- Puis Dieu fit deux luminaires: le luminaire plus grand pour la domination sur le jour, et le luminaire plus petit pour la domination sur la nuit; et aussi les étoiles.
- 17- Et Dieu les établit dans le firmament des cieux, afin qu'ils donnent de la lumière à la terre.
- 18- Et qu'ils exercent (montrent) de la domination sur le jour et sur la nuit. Et qu'ils séparent la lumière d' (avec) l'obscurité. Et Dieu vit que c'était bon.

- 19- Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le quatrième jour.
- 20- Et Dieu dit: Que les eaux produisent des animaux (possesseurs de la vie) mouvants, en abondance. Et des volatiles qui puissent voler dans la terre et dans l'espace du firmament des cieux.
- 21- Puis Dieu créa de grands cétacés, et la totalité des animaux qui sont produits par les eaux selon leur espèce, et la totalité des oiseaux ailés selon leur espèce. Et Dieu vit que c'était bon.
- 22- Et Dieu, après leur avoir donné la bénédiction, dit: Que, devenus prolifiques et nombreux, ils remplissent les eaux de la mer; et qu'il y ait beaucoup d'oiseaux sur la terre.
- 23- Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le cinquième jour.
- 24- Et Dieu dit: Que la terre produise des animaux, chacun selon son espèce; des animaux domestiques et des reptiles et des bêtes de la terre, chacun selon son espèce. Puis ainsi fut fait.
- 25- Et Dieu créa les bêtes de la terre, chacune selon son espèce, et les animaux domestiques chacun selon son genre, et la totalité des reptiles de la terre, chacun selon son espèce. Et Dieu vit que c'était bon.
- 26- Et Dieu dit: Faisons homme à notre image, selon la ressemblance de nous-même, afin qu'il exerce (sa) domination sur les poissons de la mer et les oiseaux de l'air, sur les animaux domestiques et la totalité de la terre et la totalité des reptiles qui se meuvent sur la face de la terre.
- 27- Puis Dieu créa l'homme à son image. Il créa à l'image de Dieu. Il les créa mâle et femelle.
- 28- Et Dieu leur donna la bénédiction. Et encore Dieu leur dit: Devenus prolifiques et nombreux, remplissez la terre et emparez-vous-en. Et exercez la domination sur les poissons de la mer et les oiseaux de l'air et la totalité des bêtes qui se meuvent sur la face de la terre.
- 29- Et Dieu dit: Voici la totalité des herbes portant semence qui est sur la face de toute la terre, et la totalité des arbres qui sont des arbres fruitiers; je les ai donnés à vous afin qu'ils vous servent de nourriture.
- 30- Et à la totalité des bêtes de la terre et à la totalité des oiseaux de l'air et à la totalité de (ceux qui) se meuvent sur la face de la terre, qui ont une âme vivante en dedans d'eux, j'ai donné tout ce qui est d'herbe verte pour nourriture. Puis ainsi fut fait.
- 31- Et Dieu vit que tout ce qu'il avait fait était très-bon. Et l' (action d') être du soir et l' (action d') être du matin devint le sixième jour.

پیشگفتار

من از بیگانگان هرگز نالام که با ما هر چه کرد آن آشنا کرد [۲۹۸: De Tassy]
 Je me plains pas des étrangers, car ils ne me font que ce que mes amis m'ont fait. (Hâfiz.)^۱

استاد محمد مکرری از اهالی برجسته و شاخص علم و ادب معاصر، شاعر و محقق ایران زمین، ادیب و محقق بزرگی که با سخاوت و بخشندگی تمام، سال‌ها آن‌چه را که از تحلیل و برداشت آثار گذشتگان در ذهنش به یادگار داشت، بس سخاوتمندانه نوشت و به آیندگان بخشید.

این استاد سال‌ها بود که در غربت، پیوسته، آن‌چه در ذهن داشت، آن‌چه می‌دانست، آن‌چه می‌اندیشید، به بند قلم می‌کشید و می‌نوشت و به زیور چاپ مزین می‌کرد و به زمان و آیندگان می‌سپرد. شادروان محمد مکرری، این مردم‌شناس و مورخ تاریخ افکار و مذاهب، نویسنده‌ای پُرآوازه بود. نویسنده و محقق گرانسنگ که به دور از پراکندگی و دگرگونه گفتن‌ها و رنگ عوض کردن‌ها و عدد شمردن‌ها، همواره عاشقانه به زبان فارسی و زبان فرانسه می‌نوشت و به چاپ می‌سپرد، استادی که به زبان‌های فرانسه، آلمانی، کردی، عربی و روسی تسلط وافر داشت و توانسته بود در سال‌هائی که در غربت به سر می‌برد، به ترویج زبان و ادبیات فارسی و شناساندن گوشه‌ای از فرهنگ و خرده فرهنگ‌های این سرزمین گهر خیز، گهریز و گهر بیز که بدان عشق می‌ورزید، همت گمارد.

از این مولف پُرتوان و پُراستقامت، قریب صد جلد کتاب و پژوهش علمی و صدها مقاله به جا مانده است. استاد سالیان سال در کوی معرفت و دانش منزل داشت و در کتابخانه‌ای -در طبقه همکف و طبقه اول منزل خود- زندگی می‌کرد. فضای هر دو طبقه، پر از کتاب‌های تخصصی علوم انسانی، علوم عقلی و تاریخی و تاریخ ادیان و مذاهب بود. او عاشقانه اراده کرده بود، می‌خواست و سال‌ها تلاش کرد که تمام کتاب‌های چاپی، چاپ سنگی و نسخه‌های خطی، کتابخانه‌اش را به کتابخانه‌ای در ایران هدیه کند با یک شرط بسیار ساده که از ایران بیایند و مدتی که لازم است شب و روز مهمان او باشند و کتاب‌ها را فهرست نمایند تا شمار کتاب‌ها معلوم گردد و استاد فهرست کتاب‌ها را با مقدمه‌ای به هزینه خود چاپ کند و تمام کتاب‌های فهرست شده را در صدها چمدان آهنی آبی‌رنگ محکم ساخت فرانسه به دست خود کنار هم منظم بچیند و صدها مجموعه نفیس منحصر به فرد خود را -چون نسخه شخصی و خطی متن گورانی دوره بهلول [مکرری، ۱۳۵۳]

^۱ "Je ne me plains pas des inconnus mais des amis qui m'ont fait le plus tort".
 (Traduit par Dr. Makouï)

[۴۷]- به هشتمین اختر تابناک امامت، امام رضاء تقدیم کند. پیغام‌ها رد و بدل شد، اما صد افسوس! صد افسوس! چرا پیشنهاد سخاوتمندانه استاد را نپذیرفتند، نکته‌ای است تلخ و درخور تأمل که خاطره تلخ و جان‌سوز آن در بستر تاریخ این فرهنگ جریان خواهد داشت.

زندگی فرهنگی و شعر این اندیشمند ایران زمین

شادروان محمد مکرری زبانشناس بی‌بدیل زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های فلات ایران و زبان‌های باستانی، و "شعر و عروض و تکیه‌شناسی زبان‌ها بود" [آذری نجف‌آباد، ۲۰۱۰: ۲۸] اما درویش و کم توقع! ایشان استادی بود فرزانه و اندیشمند به دور از مقام پرستی‌ها و ترفیع جستن‌ها و بی‌بند و اسارت محامد گوئی‌ها. استاد در مفاهیم شعر سنتی و نوع شعر خود و علائق و وابستگی‌ها و دانائی‌اش با فروتنی خاصی چنین می‌گوید که گوینده اشعار این دیوان، "هرچه بر سنش می‌گذرد به جهل خود واقف‌تر می‌شود و قطعاً مجهولاتش همیشه بر معلوماتش چربیده است" [دیوان، ۱۳۷۰: ت:].

[۱] "قدرت شاعر در ژرف‌بینی و گسترش مشاهدات است که بتواند خطوط اساسی یک منظره، یک رفتار و یک لحظه یا زمان معین و یا یکی از حالات یک زمان را به درستی بنمایاند. این هنر در حقیقت نوعی چهره‌نمایی و پیکره‌سازی و به لسان دیگر عکس‌برداری و شکل‌سازی از طبیعت و مقاصد و اندیشه‌ها است که گاه هم از پذیرش تکلفات القائی و خیالی استتکاف ندارد. مفهوم شعر جالب‌تر از کیفیت ادای آن است و مفهوم شعر همان مضمون شعر است و کیفیت ادای آن در فرهنگ ما همان تطبیق با اوزان عروضی و مراعات قوانین قافیه و روی و ترکیب و به هم پیوستن جملات و عبارات است که آن را قالب شعری نیز می‌گوئیم که به صورت غزل، قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی، مسمط، مخمس، مسدس، ترجیع‌بند و جز آن بیان می‌شود. کیفیت ادای مطلب و شعر ظرف و قالب شعر است و مفهوم شعر مظروف آن است. گویندگان سنتی در زمان ما هم به کیفیت ادای شعر و قالب آن و هم به مضمون و مظروف آن توجه دارند. شعر من شعر سنتی است و نه آن‌چه امروز به «سبک جدید» - شعر فاقد وزن و قافیه - شهرت دارد" [دیوان، ۱۳۷۰: الف].

[۲] "همه غزلیات من عارفانه نیست و برای رفع و رجوع گفته‌های عاشقانه -عشق خاکی و زمینی- بهانه‌ای نمی‌آورم مع‌ذلک صادقانه می‌گویم که قسمت اعظم تغزلات به هدف یافتن کلام فصیح و به جهت «طبع آزمائی» و استقصا در مضامین تازه بوده است که در مجالس ادبی مطرح می‌شده است" [دیوان، ۱۳۷۰: ب].

[۳] "گوینده اشعار این دیوان، نه در شعر و نه در نثر و نه در علم و نه در سیاست و نه در هیچ شعبه‌ای از شعب مطالب این دنیا ادّعائی ندارد و هرچه بر سنّش می‌گذرد به جهل خود واقف‌تر می‌شود و قطعاً مجهولاتش همیشه بر معلوماتش چربیده است" [دیوان، ۱۳۷۰: ت].

[۴] "اولویت‌های دیگری را در جوامع شرقی احساس می‌کردم که شعر همیشه پاسخگوی همه آن‌ها نبود و کفاف همه مسؤولیت‌ها را نمی‌داد در عین حالی که اثر عاطفی و میهنی و انسانی خود را هیچگاه از دست نخواهد داد" [دیوان، ۱۳۷۰: پ].

[۵] "در غالب تغزّلات، تشبیب و نسیب برای زینت و مقدمه‌چینی لب مقصد که عشق به وطن و دلبستگی‌های سنتی است، سروده شده است. هر جا سخن از عشق و شباب و دلدادگی است نهایت مُراد کرامت اخلاقی و انسانی و تعلّق و تعهّد به پیوندهای ژرف وطنی و مردمی است که سخن دل‌شکستگان را دل‌شکستگان درک کنند و عرفان نسل ما معرفت بدین اصول و احوال است. با آن‌که گوینده تنها یک بخش از این دیوان را به «وطنیات» اختصاص داده است، مع ذلک چنان‌که ملاحظه خواهند کرد تقریباً همه اشعار دیوان مربوط به وطن و مردم وطن است" [دیوان، ۱۳۷۰: ب].

این استاد فرزانه سخت‌کوش، هر چند در حومه پاریس، با پرسش زندگی می‌کرد، ولی بیشتر در تنهایی به کتاب‌ها و نوشته‌هایش عشق می‌ورزید و با آن‌ها همدم بود و روزگار شیرینی می‌گذرانید. روزی ده دوازده ساعت کارهای تحقیقی مداوم انجام می‌داد، تعطیلی نداشت. هر روز با پشتکار تمام کار می‌کرد تا پاسی از شب، وقتی خسته می‌شد، در "راحتی کتاب‌دیوان‌خانه‌اش"، آسوده‌خاطر می‌نشست و به کتاب‌های رو به رو چشم می‌دوخت و بی‌درنگ پلک‌های چشمان او در هم می‌نشست و نشسته به خواب ناز فرو می‌رفت. بیدار که می‌شد، مجدد شروع می‌کرد به نوشتن و عجباً که تمام کتاب‌هایش را خود حروف چینی می‌کرد با "رایانه سیب‌نشان" خود که حروف و خط فارسی زیبایی داشت.

و اما در باب شعر سرودن خود چنین می‌گوید: "با آن‌که شاعری حرفه‌ام نبوده است، از همان اوان جوانی که به کار تحقیق پرداخته‌ام، عنوان شاعری را از خودم دور نگاه داشته‌ام و به کارهای لازم‌تر و مفیدتر که جامعه و تاریخ بدان نیاز دارد، پرداخته‌ام. مع ذلک آن‌طور هم نیست که من شعر و شاعری را که مقامی بس ارجمند دارد، دون شأن خود بدانم و یا به قول یکی از رجال قدیم آن را "کار بیکاری" تلقی کنم. هیچگاه در جریانات روحی و غمگساری‌ها و تیمارداری‌های وطنی جانب شعر را رها نکرده‌ام و در هر زمان که آن را انتشار داده‌ام،

خریدار داشته است [دیوان، ۱۳۷۰: ث] و باز هم چنین ادامه می‌دهد و اضافه می‌کند: "اگر در شعر حریریاف نبوده‌ام، مع‌ذلک حصیریاف هم نبوده‌ام و به عقیده بسیاری از سخن‌شناسان و استادان، با آن‌که خودم هیچ ادعائی ندارم- و البته در ایراد این مطلب که بی ادعایم تظاهر به فروتنی و خفص جناح هم هم نمی‌کنم- بد هم شعر نگفته‌ام" [دیوان، ۱۳۷۰: ج].

شادروان محمد مکرری همیشه به ایران می‌اندیشید و به ایران عشق می‌ورزید، همچون قصیده "هنوز" سروده این استاد- که خود وصف این قصیده پُرنغز و حکیمانه را این چنین به بند قلم کشیده است: شعر "هنوز" پیام‌آور خوش‌بینی و امید تا سرحد 'خوش‌باوری' گشته‌ام، دل و جانم زنده و شاد گشته و مرغ دلم بال و پری نو یافته و اوجی تازه گرفته است" [دیوان، ۱۳۷۰: ت]-، باز هم بیشتر، بیان‌کننده این حقیقت و واقعیت عشق‌ورزی‌اش به ایران، عشق به وطن و دلبستگی‌های سنتی و مهر و علاقه شدید او به اقوام مختلف و زبان‌ها و گویش‌های رایج در ایران است.

استاد سال‌ها نوشت و نوشت و این چنین سال‌ها پشت سر هم سپری شد. سرانجام آرام آرام وجودش به تحلیل رفت و بعد از ماه‌ها و ساعت‌ها و ثانیه‌ها، مغز و ریشه افکارش رفته رفته آهنگ کوچیدن گرفت و زندگی را در تیر ماه ۱۳۸۶ بدرود گفت. روحش شادا!

هنوز...

هنوز جان و دل من رهین جانان است
هنوز در پس ابری مهی درخشان است
جهان عشق ز نور شفق چراغان است
هنوز جان و دل و دیده نورباران است
به هوش باش که هنگام بامدادان است
هنوز موسم انس است و نوبهاران است
هنوز بعبه بزه‌های چوپان است
هنوز خرمن گندم به باد افشان است

هنوز در دل من عشق و در تنم جان است
هنوز گردش چرخ است و تابش مهری
هنوز در دل شب‌ها ستاره می‌بارد
هنوز در دل هر ذره نور می‌تابد
هنوز مرغ سحر نغمه‌ها زند، یعنی
دوان پی هم آهوان این دشت‌اند
هنوز می‌جهد از جوی گله‌ای از میش
ز بهر آن که شود دانه‌ها جدا از کاه

هنوز جنبشِ گردون و چرخِ گردان است
 هنوز نور به رخسار آسیابان است
 هنوز فلک^۲ بالا پَران و چرخان است
 هنوز در همه جا سیلِ ها خروشان است
 هر آن چه موج درین آبها شتابان است
 هنوز نغمهٔ پُرشور آبشاران است
 هنوز کوه دماوند آتش افشان است
 هزار آتش تابان هنوز پنهان است
 هنوز خاک فراوان درین بیابان است
 ز دور گِرد سُم اسبها نمایان است
 گُهر هنوز به دست گُهرشناسان است
 به بر و بحر طبیعت به حالِ طغیان است
 هنوز عاقبتی خوش برای ایران است

نمرده است طبیعت، همیشه پاینده است
 در آسیاب به شَب گِرد نور می پاشند
 هنوز پَرهٔ زیرین آسیا در جاست
 هنوز غرّشِ رعد و نهیبِ رگبار است
 هنوز بر سر خود می زند ز شور و شَعَف
 هنوز ریزشِ آب است از سر کُھسار
 هنوز قُلّه البرز سر بر افلاک است
 درونِ این همه خاکستر و غبار سیاه
 برای آن که ز خاکی دلاوری خیزد
 هنوز یگه سواران به دشت تازانند
 هنوز بحر گُهرزای دلِ نخشکیده است
 هنوز طبع هنرمند زنده و پویا است
 هنوز برق امید از کرانه ها رَخْشَد

سخن ز رستم و افراسیاب و پیران است
 هنوز یگه به مردانگی نریمان است
 عدیل او نه در ایران نه در انیران^۷ است

هنوز قصّه نام آوارانِ پیشین است
 هنوز قصّه جمشید و آفریدون است^۳
 هنوز آرش^۴ چاچی کمان^۵ کمانگیر است

^۲ فلک بالا، پَرهٔ سنگِ گِرد و عظیمِ زیرین آسیا که به دور محور ثابت و پا بر جای سنگ بزرگ و نا متحرکِ زیرین پَران و دَوّار است و دانه های گندم بین آن دو خورد و سپس تبدیل به آرد الکت کرده می شود.

^۳ آفریدون و آفریدون، ضبط های قدیمی دیگر از نام فریدون کیانی است.

^۴ آرش، نام کمانداری است در سپاه منوچهر نبیره دختری ایرج بن فریدون. برای پایان دادن به جنگی در مازندران بین سپاه منوچهر کیانی و افراسیاب تورانی و داوری جهت تعیین قطعی مرز دو کشور، افراسیاب ناگزیر به قبول آن شد که کمانداری از سپاه ایران تیری رها کند و هر جا آن تیر فرود آید همان جا مرز ایران و توران شناخته شود. آرش کمانگیر از قُلّه دماوند تیری از کمان پرتاب کرد که یک سر از بامداد تا نیمروز می رفت و برکنار رود آموبه "جیحون" فرود آمد و همان نقطه حدّ دو کشور شناخته شد. به موجب روایتی دیگر از نوشته ها و تفاسیر پارسیک، اسفندرامد موکل بر زمین تیری به آرش باوجود آگاهی به عاقبت کار در هنگام اختلاف مرزی بین ایران و توران به شرحی که در بالا گفته شد این تیر را از کمان رها کرد و پس از به هدف رسیدن تیر، در جای بمرد ولی ایرانیان سرافرازی و برتری یافتند. به روایت مؤلف کتاب مجمل التواریخ و القصاص (مؤلف به سال ۵۲۰ هـ. ق.) آرش این تیر را از بالای قلعهٔ آمل پرتاب کرد و در عقبهٔ مزدوران - محلی بین سرخس و مرو - فرود آمد. این آرش غیر از آرش کیانی یا کی آرش پسر دویم کبکباد و برادر کیکاووس است.

^۵ چاچ یا هاش، نام قدیم ایرانی شهر تاشکند. چاچی: منسوب به چاچ. کمان چاچی در قلمرو ایران قدیم معروف بوده است و استادانی از صنف افزارسازان و کمان سازان از این شهر برخاسته اند. در سال ۱۹۷۳ م. که برای شرکت در کنگرهٔ بیرونی از پاریس با گروهی از استادان

هنوز واله بیژن به شهر توران است
 هنوز مویّد و در مرگ شو پریشان است
 تَفَان و غُلْغُلَه زَن، همچو چشمه جوشان است
 هنوز چهره بهرام شاد و خندان است
 هنوز قصّه بهرام و شاه نعمان است
 سخن ز خیه و خوارزم و دُخْتِ خاقان است
 سخن ز شوکت بانوی ارمنستان است
 هنوز در همه جا پُر طنین و پیچان است
 هنوز جلوه شیرین به طاق بُستان است
 درون صُفّه شب‌دیز و صحن ایوان است
 به «هَکَمَتانَه» ز آثار نیک بُنیان است
 به شهر کوچک جُلْفا ستاره باران است
 هنوز نقش و نگار گِه بغستان است^{۱۲}

منیژه دختر افراسیاب تورانی
 سخن ز مادر کیخسرو، از فرنگیس است
 هنوز خون سیلوش روان در آمویه^۶ است
 هنوز کاخ گُلندام پُرگل و نور است
 هنوز قصر سدید^۸ و خَوَزَنق^۹ آباد است
 هنوز قصّه خورشید و خاور چین است
 هنوز قصّه دامان پاک «شیرین» است
 صدای تیشه فرهاد و خنده شیرین
 هنوز خسرو خوبان سوار شب‌دیز است
 هنوز مجمع صاحب‌دلان قمریسین^{۱۰}
 هنوز مقبره «مَرزَه‌خای»^{۱۱} چون «استر»
 هنوز در دل شب معبد مسیح نبی
 قباله‌های کهنسالِ عالم و آدم

همکار دانشگاه سوربن به دوشنبه تاجیکستان و آلماتا قزاقستان و تاشکند ازبکستان رفتم، ضمناً از موزه افراسیاب هم دیدن کردم. با آن‌که نمونه‌هایی از اشیاء باستانی هم در آن‌جا به چشم می‌خورد، اثری حتی از نمونه تخیلی «کمان چاچی» ندیدم و هنگامی که تأسف خود را بدین مناسبت به رئیس موزه اظهار داشتم، وی در پاسخ حاج و واج ماند و گویا اصلاً چنین واژه‌ای به گوش او نرسیده بود، او بیشتر به فکر امور تبلیغاتی بود و از تاریخ و فرهنگ آگاهی کافی نداشت.

^۷ **انیران**، کشورهای خارج از ایران.

^۶ **آمویه**: آمودریا "جیحون".

^۸ **سدیر**، معرّب و محرّف «سه‌دله» یا «سدلی» به معنی سه‌گنبد یا سه‌قُبّه و یا «سه‌دیر»، نام کوشکی بوده است در نزدیکی کوشک خورنق، که گفته‌اند نعمان بن منذر آن را جهت بهرام پنجم ساسانی "بهرام‌گور" بساخت.

^۹ **خورنق** {خ. و. ر. ن. ق.} {معرّب «خورنگه» به معنی خوردنگاه، جای ضیافت - یا معرّب هُو وَرَن "دارای بام زیبا" که به امر نعمان بن امرؤالقیس از ملوک بنی لخم جهت یزدگرد اول سَنَمار معمار یونانی آن را بساخت. این قصر غالباً به نام قصر بهرام‌گور ذکر شده است و هر دو قصر - سدیر و خورنق - از شگفتی‌های معماری قرون وسطی و عهد ساسانی به شمار می‌رفتند که در قرن چهارم مسیحی روی به ویرانی نهادند. محلّ این دو قصر در سرزمینی بین کوفه و نجف عراق حالیه واقع است.

^{۱۰} **قمریسین** یا **قرماسین**، شکل معرّب و قدیمی واژه کرمانشاه "کرمانشاه" حالیه است. به پژوهش این‌جانب در باب کرمانشاه/کرمانشاه/باختران-پژوهش تاریخی، فونیتیکی و لغوی - که در جزو فهرست آثار فارسی عنوان آن در پایان این دیوان ذکر شده است، مراجعه فرمایند.

^{۱۱} **مَرزَه‌خای** یا **مَرزُخای** از یهودیان شوش، عمّ استر "ستاره" زن خشایار شاه هخامنشی است. مقبره استرو و مرده خای در هَکَمَتان یا هَکَمَتانَه "همدان کنونی"

^{۱۲} **بغستان**: بیستون

هنوز قادری^{۱۴} و بحثِ شیخِ گیلان است
 هنوز مرکز انوارِ شیخِ عثمان است^{۱۵}
 هنوز قبلهٔ دل‌ها و عرشِ رحمان است
 هنوز نورِ حقیقی در اهلِ عرفان است
 هنوز حرمتِ یاری زایلِ گوران است^{۱۶}
 هزار خاطرهٔ خوش ز «جمعِ یاران»^{۱۷} است
 هنوز در همه جا نقشِ «نقشبندی‌ها»^{۱۸} است
 «بیاره»^{۱۹} باز به یاران حیات می‌بخشد
 سراجِ دین و جهان را که گفته‌اند آن‌جا است
 هنوز معرفت از «مردمان حق»^{۲۰} خیزد
 هنوز چشم و دل من به سوی «گهواره»^{۲۱} است
 ز صحنه^{۲۲} و از توتشامی^{۲۳} و هرسین^{۲۴}

^{۱۳} **نقشبندیان یا نقشبندی‌ها:** صوفیان اهل تسنن پیر و خواجه محمد بهاء‌الدین نقشبند بخارانی (متوفی به سال ۷۹۰ هـ ق)

^{۱۴} **قادری:** سلسلهٔ طریقتی اهل تسنن منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی متولد به سال ۴۹۰ هـ ق. در بغداد

^{۱۵} **بیاره {ب. یا. ر.}** دیهی است در ۱۲ کیلومتری مرز عراق با ایران بر سر جادهٔ حلبجه از ناحیهٔ شهر زور. این دیه با دیه تویله شش کیلومتر فاصله دارد و دیه تویله {ت. وی. ل.} (و به لهجهٔ محلّ تویلی با یاء مجهول و لام مفتخ) در مقابل دیه شوْشی علیای ایران است و فعلاً در خاک عراق و در ۶ کیلومتری غرب نوسود واقع شده است. هر دو دیه از مراکز مهم سلسلهٔ طریقتی نقشبندی‌اند و خانقاه‌های بیاره و تویله معروف‌ترین خانقاه‌های اهل تصوّف این ناحیه بوده‌اند که در میان عموم کردان و مسلمانان اهل تسنن بلاد اسلامی هند و عثمانی و سایر مسلمانان جهان شهرت فراوان داشته‌اند. مؤسس خانقاه بیاره شیخ عثمان سراج‌الدین فرزند خالد آقای کرد از نوادگان سید محمد درویش از سادات نعیمی ساکن شام و تکریت بوده است که به سال ۱۱۹۲ هـ ق. در قریه تویله متولد شده است. به روایتی دیگر این خانواده از نواده‌های شاه نعمت‌الله ولی و شجره نسب آن‌ها به سادات حسنی منتهی می‌شود. پس از شیخ عثمان سراج‌الدین و چهار فرزند ذکورش به‌نام‌های محمد بهاء‌الدین، شیخ عبدالرحمن، محمد عمر ضیاء‌الدین و حاج شیخ احمد، فرزندان این‌ها و سپس فرزندان فرزندان‌شان تا به امروز در ایران و عراق و ترکیه شیخ و خلیفه و قطب بوده‌اند. از خلفا و مشایخ معروف پیر و این سلسله در ایران شیخ شکرالله سنندجی، شیخ محمد باقر سنندجی، شیخ برهان، سید عبدالحکیم امروزه و پسرش سید نجم‌الدین امروزه، سید عبدالرحیم مولوی تایجوزی شاعر معروف اورامانی، ملا احمد نوده، ملا محمود دشه‌ای، شیخ علی عنبرانی طالش، سید هدایت طالش، سید عبدالقادر طالش، سید محمد لارستانی، و در عراق ملا ندیر تویله، شیخ خرّیانی، شیخ سعید فضل بغدادی و عدّه بسیار دیگر بوده‌اند. در آن سال‌ها بیش از سیصد نفر از اهل علم و فضل از اطراف و اقطار جهان به بیاره و تویله می‌آمده‌اند و به سیر و سلوک و به مباحث عرفانی و دینی و ادبی می‌پرداخته‌اند.

^{۱۶} **شیخ عثمان سراج‌الدین:** مؤسس خانقاه بیاره و مبلغ تازه نفس طریقهٔ نقشبندیّه. ر.ک. به یادداشت ۱۴.

^{۱۷} **«مردمان حق»:** اهل حق «پروان مسلک یاری».

^{۱۸} **گهواره:** قصبه‌ای است که در حدود پنج هزار نفر جمعیت دارد و مرکز دهستان بخش گوران و از مراکز عمدهٔ پروان اهل حق است. افراد زیادی از خانواده‌های یاسمی و سادات حیدری در این شهر کوچک سکونت داشته‌اند.

^{۱۹} **صحنه:** شهرستانی است در ۶۱ کیلومتری شمال شرقی شهر کرمانشان بر سر جادهٔ کرمانشان به همدان و تهران. عده‌ای از خاندان‌های متعدّد اهل حق «علی‌الهیان» ساکن این شهرند و در آن‌جا «جمعخانه» دارند.

^{۲۰} **توتشامی:** دیهی است در دهستان گوران که مرکز و خانقاه گوران‌های حیدری در آن‌جاست و از نقاط بسیار زیبا و کم‌نظیر ناحیهٔ گوران است.

^{۲۱} **هرسین:** قصبه‌ای است در ۵۴ کیلومتری شرق کرمانشان بر کنار جادهٔ کرمانشان به خرم‌آباد و گویش آن‌ها لکی «لهجهٔ بینابین کردی و لری» است.

هنوز مرکز گُل جهان دل دانا است هنوز کشور ما در پناه یزدان است

هنوز بوی خوش جوی مولیان آید هنوز دل تپش در فراق یاران است
هنوز بر «سرقاپی»^{۲۴} خرنند «برف پرُو»^{۲۵} هنوز گرمی بازار چالسَنخان است^{۲۶}

^{۲۲} گوران، نام ایل و منطقه‌ای است در اُستان کرماشان و از بخش‌های مهم شهرستان شاه‌آباد غرب به شمار می‌رود. گویش اهالی این منطقه را نیز گورانی گویند که فعلاً با زبان کردی کرماشانی بسیار در آمیخته است ولی گویش گورانی اصیل نظیر گویش‌های متعدّد اورامانی و گویش زازانی در اساس از لهجه‌های کُردی جدایند و به مناسبت فشار و نفوذ افراد به مناطق آن‌ها کم‌کم واژه‌های کردی در آن‌ها اکثریت یافته است ولی در اساس ساختمان فعل و لغات و ساختار دستوری با کردی متفاوت‌اند.

^{۲۳} «جمع یاران»، اجتماع و حضور یاران "اهل حق" در جمع‌خانه.

^{۲۴} «سرقاپی» "یا سِر قاپی شاه نجف"، نام محوطه کوچک جلوی در بزرگ مسجد عمادالدوله کرماشان که در سابق در آن جا «آب» و «سکنجبین» و حتی «برف» جهت خنکی و رفع عطش به مشتریان می‌فروختند.

^{۲۵} برف پرُو، تکه برف‌های بزرگی که از کوه پرُو -در شمال شهر کرماشان- به شهر می‌آوردند و آن را با آره بریده جهت خنک کردن آب و نوشیدنی‌ها به مشتریان می‌فروختند.

^{۲۶} چالسَنخان -محَرَف و مخفَف چال حسن‌خان-، نام بازاری در کرماشان بود که آن را «بازار آهنگران» نیز می‌گفتند و در آن جا دَم‌های بزرگ و کوره‌های آتش در هر دکان یا کارگاه وجود داشت و کارگران غالباً دو نفری متناوباً ولی با فاصله‌های زمانی منظم و هم آهنگ با چکش‌های خود آهن تفته را که در روی سندان قرار می‌دادند می‌کوفتند به نحوی که هنگامی که چکش یکی بر روی آهن گذاخته فرود می‌آمد چکش دیگر آماده در هوا و به سوی سندان برای کوبیدن با نیروی تمام به پائین متمایل می‌شد و بر روی آهن نیم گذاخته به نوبت خود فرود می‌آمد در حالی که دیگری آن‌ا پس از کوبیدن چکش خود را آماده کوبیدن بعدی می‌کرد و این عمل گاهی با درنگ‌های اندک ساعت‌ها طول می‌کشید. در آن جا افزارهای آهنی خانگی و کشاورزی جهت تأمین نیازهای روستائیان و شهری‌ها ساخته می‌شد. همان‌قدر که هوای سرقاپی -به مناسبت طاق‌های منظم و روزنه‌های کافی بازار- سرد و خنک بود به همان‌قدر هم هوای بازار آهنگران یا چالسَنخان به مناسبت وجود کوره‌های متعدّد آهن و بدی تهویه گرم و طاقت فرسا بود. این بازار که طول آن شرقی غربی با انحنای متعدّد بود از سوی مغرب به بازار گیوه‌کش‌ها و بنکدارها -که پس از پل سرپوشیده چالسَنخان قرار داشتند- سپس به قیصریه و بازار طاقه‌فروش‌ها و سایر بازارها -بازار بزازها یا بزازخانه- منتهی می‌شد. کمی بالاتر از سِر قاپی -به سوی بازار زرگرها- در ضلع جنوبی بیدستان قدیم -مقر دیوان‌خانه و اداره حکومتی فرمانفرما- که به پشت بازار و به روزنه‌های بالای طاق و سقف این بازار راه داشت گلوله‌تفنگی از سوی یکی از نفرات فرمانفرما که در آن جا کمین کرده بودند به سوی سردار یارمحمدخان -توپچی و مشروطه‌خواه به نام و دلاور قهرمان شهر کرماشان که قسمت اعظم شهر را از دست قوای سالار الدوله و فرمانفرما رهایی داده بود- شلیک شد. تیر به داخل دهانش فرو رفت و از ققایش به در آمد. یارمحمدخان که یک لحظه قبل به یارانش دستور داده بود که از طریق سوراخ کردن یکی از دکان‌های بازار به بیدستان و مقر حکومتی فرمانفرما نفوذ کنند و از آن جا فرمانفرما را برای احتراز از خونریزی و جنگ با احترام به نزد او بیاورند، در جا کشته شد. در همان لحظه که تیر بدو اصابت کرد با پنجه دست راست زیر گلویش را مانند کاردی سائید و مقصود او لابد این بوده است که سر او را ببرند که شاخته نشود و یارانش کار او را تعقیب کنند و از جوشش باز نایستند. پس از این اشاره جسدش به زمین افتاد و دیگر حرکتی نکرد. (به یادداشت‌های نویسنده در کتاب «یادداشت‌های تاریخی و خاطرات زندگی» که عنقریب انتشار خواهد یافت مراجعه فرمایند).

هنوز «ساعتِ مسجد»^{۲۷} تپان و کوبان است
 هنوز در «قره‌سو»^{۲۹} وعده‌گاه رندان است
 چو قرصِ ماه ز هر گوشه‌ای نمایان است
 هنوز «طبل و نقاره»^{۳۰} به «سوزمیدان»^{۳۱} است
 زبانزد همه خوش طلعتانِ تهران است
 هزار مرتبه بهتر ز شکرستان است
 برای این دلِ دیوانه صد نگهبان است
 لبان به شعر و غزل‌های او غزل‌خوان است
 هنوز دیده گرفتارِ «نونامان»^{۳۴} است

هنوز بانگِ آذان از مناره‌ها خیزد
 هنوز بر «سرِ پل»^{۲۸} نعره‌های مستانه است
 هنوز چهره‌ی زیبا رخسارِ سیمین بر
 به شب هنوز ز هر کوچه نغمه می‌خیزد
 هنوز طلعتِ زیبایِ «خَلکِ کرماشان»^{۳۲}
 هنوز لهجه‌ی شیرینِ «کَلْهَر» و «گوران»
 هنوز «سَقَزی» و «مَکُری» و «سلیمانی»
 هنوز دیده به دنبالِ یارِ «کرمانجی»^{۳۳} ست
 هنوز قامتِ نوقامتان بدلِ نقش است

^{۲۷} **مسجد عمادالاوله کرماشان** دارای ساعت بزرگی بود که در اوقات نماز در طلوع و غروب آفتاب و ظهرها و گاهی هر سه ساعت یکبار به صدا در می‌آمد و ضربه‌های بلند آن در قسمت اعظم شهر کرماشان آن روزها - که بیش از هفت هزار خانوار و چهل هزار نفر جمعیت نداشت - شنیده می‌شد. این ساعت هنوز هم وجود دارد ولی سال‌هاست که از حرکت و ضربه‌ها بازمانده است و دیگر صدای ضربه‌های آن به گوش نمی‌رسد. در سال ۱۳۶۷ که به کرماشان رفتم از روحانی مسؤول امور اداری این مسجد خواستم که ساعت را مرمت کند ولی او گفت فعلاً نه کسی در این شهر و حتی در تهران قادر به مرمت آن است و نه بودجه‌ای برای این کار در اختیار دارد. این مسجد و ساعت بزرگ آن از یادگارهای عصر قاجاریه است.

^{۲۸} **سرِ پل**، پُل قره‌سورا گویند و گاهی هم سابقاً به خود محوطه درختکاری‌ها و زمین‌های اطراف قره‌سو نزدیک به پل اطلاق می‌شد.

^{۲۹} **قره‌سو** "سیاه‌آب"، نام رودخانه‌ای است در سه کیلومتری شمال شرقی شهر کرماشان که اکنون به مناسبت توسعه شهر در درون خود شهر درآمده است. در پیرامون این رودخانه زمین‌های سبز و درختکاری وجود داشت و به خصوص روزهای جمعه و ایام تعطیل و اعیاد تفریح‌گاه اهالی شهر بود و شناگران هم در رودخانه شنا می‌کردند و زورق کوچکی هم به نام بَلَم با گرفتن یک شاهی اجرت - یک بیستم قران یا ریال بعدی - افراد را از این سوی رودخانه به آن سوی رودخانه حمل می‌کرد.

^{۳۰} **طبل و نقاره** یا نقاره‌خانه - که غالباً به تخفیف قاف تلفظ می‌شد - در بالاخانه ضلع جنوبی رو به شمال سبزه‌میدان کرماشان قرار داشت که در غروب آفتاب هر شب گروه نوازندگان و طبلان در آنجا افزاینده‌های موسیقی خود را می‌نواختند و چون منزل مارویه روی مسجد جامع و در چند متری این میدان بود در ایام کودکی اغلب روزها به آنجا می‌رفتم و از شنیدن صدای نقاره‌خانه مانند همهٔ کودکان آنجا «کیف» می‌کردم.

^{۳۱} **سوزمیدان**: تلفظ محلی اصطلاح «سبزه‌میدان»

^{۳۲} **خَلکِ کرماشان** در اصطلاح محلی و کُردی: مردم کرماشان "خلق کرماشان".

^{۳۳} کله‌ری، گورانی، سَقَزی، مَکُری، [سنه‌ای]، سلیمانی، کرمانجی، از گویش‌های معروف کُردی‌اند.

^{۳۴} **نونامان**، در اصطلاح ادبیات هورامی "اورامانی" و گورانی کرماشان و سنه: ساقه‌های نورسته، کنایه از نوقامتان و بلند بالایان تازه‌جوان.

نگشته‌اند فراموش «مانگه شو»^{۳۵} ها هیچ
 هنوز معدن شیرین لبان به شیراز است
 هنوز ترمه یزدی و مخمل کاشان
 هنوز شهر دل انگیز، شهر تبریز است
 هنوز شهر بخارا بهار زیبایی است
 هنوز سُرْمه سُعدی به شهر فرغانه است
 هنوز مردمک چشم اُعبتان هرات
 هنوز قامت قرقیزیان خوش اندام
 «زبان پارسی نغز» کز بهشت آمد
 پری رخان جهان پارسی سخن رانند
 بُتان کاشغر و خیوه پارسی دانند
 لسان پارسی و لفظ دُرُبای دری
 هنوز رودکی و بوالمؤید بلخی است
 زبان سعدی و حافظ فسونگری داند
 هنوز لفظ دُرُر بار ترکی و تاتی
 هنوز یار بلوچی بهین وفادار است
 هنوز قصّه «کیجا»^{۳۸} و عشق «ریکا»^{۳۹} ی
 است هنوز خطّه کرمان غریق انوار است

هنوز قلب پَنده به یاد «جاران»^{۳۶} است
 هنوز نصف جهان خطّه صفهان است
 نمونه هنر یزد و ذوق کاشان است
 مکان خوب محبان و جای جانان است
 هنوز شهر سمرقند صیقل جان است
 ز چشم سُرْمه کشان دل به شور و افغان است
 زلال و پاک چو فیروزه بدخشان است
 به سان سرو خرامنده ای خرامان است
 لسان جَنّیان و زبان خوبان است
 سخن هنوز ترازوی هر سخن دان است
 هنوز شکر شیراز در «زرافشان»^{۳۷} است
 بیانگر دل تاجیک و تُرک و افغان است
 هنوز قصّه دوران آل سامان است
 طلسم ناشکن حضرت سلیمان است
 تکان دهنده دل های ترک و تاتان است
 هنوز ترکمن پرنهر به گرگان است
 هنوز عزّت و آزادگی به گیلان است
 هنوز نعمت و رحمت به شهر ماهان^{۴۰} است

^{۳۵} مانگه شو، در اصطلاح کردی کرمانشانی و اغلب گویش های گُردی، «شب های مهتابی» را گویند که در وصف آن اشعار و ترانه ها، خاطرات خوب جوانی و شب نشینی های درون صحرا و دامنه کوهساران و اجتماع در پشت بام خانه ها و شب زنده داری های عاشقانه را به یاد می آورد. ر. ک. به کتاب «ترانه های گورانی» نویسنده این سطور که در سال ۱۳۲۹ ه. ش انتشار یافته است و در پایان این دیوان در جزو کتاب ها و آثار نگارنده خصوصیات آن ذکر شده است.

^{۳۶} جاران، در اصطلاح کردی کرمانشانی: حوادث و عادات مستمر و جا افتاده و پیشین و ملاقات های مکرر با یاران همدل، و میعادگاه ها.
^{۳۷} زرافشان یا زُرفشان، بخش بزرگی از کشور سغد قدیم که مانند سمرقند و بخارا و فرغانه از مراکز بزرگ فرهنگ و زبان های ایرانی به شمار می رفته است و در بعد از اسلام نیز از کانون های پرتالو فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی و شعر ادب پارسی و دری بوده است.

^{۳۸} کیجا در گویش طبری: دختر

^{۳۹} ریکا در گویش طبری: پسر

^{۴۰} ماهان شهری است از توابع کرمان که محلّ توطن و خانقاه شاه نعمت الله ولی سید نورالدین حسین، عارف و شاعر گرانقدر بوده است. وی در سال ۸۳۴ ه. ق. در گذشته است و مزار او در آن جا است. رحمت علی شاه - زین العابدین میرزا کوچک - نیز از بزرگان سلسله نعمت الهی و متوفی به سال ۱۲۷۸ ه. ق. است.

هنوز پرتو فضل و کمال بهمنیار
 هزار لؤلؤ غلطان هنوز از مُرگان
 هنوز اول و بوجوه رهائی‌ها است
 نمرده است و نمی‌میرد انقلاب وطن
 دل از محبت و نبض از تَف و رگ از غیرت
 دوباره حُرمت دانا فزاید، آرچه هنوز
 شوند جوی و سپس رود و بعد دریاها
 دوباره باد حوادث بُردِ خَس و خاشاک
 همیشه دشمن ایران ذلیل و افکنده است
 مجو نشانه ایمان ز دشمنان وطن
 علی هنوز عزیزان و عاشقان دارد
 نگشته «دور شقاوت» هنوز طی، اما
 به‌رغم آن‌که ستمگر به ریشه چنگ آوَرْد
 چه می‌کنند اسیران تازه از زن‌ها
 به خون‌بهای عزیزان کُشته در وادی
 نبرده‌اند نصیبی به‌جز هراسانی
 به روزگار مکافات ظالم بدخواه
 زمانه قصر عدالت ز نو کُتد آباد
 هنوز عشق و صفا و محبت و یاری است
 هنوز مردمی و راستی، وفاداری است
 هنوز در همه‌جا نغمه وطن‌خواهی است
 هنوز بیهرق فرّ و شکوه آزادی
 هنوز صبح امید و بهار صحراهاست
 هنوز زندگی و آرزو و کوشائی است

چو آفتاب جلا بخش شهر کرمان است
 نثار مرقد پاک شه خراسان است
 جهان بی‌هنری‌ها قرین بحران است
 هنوز آتش این انقلاب سوزان است
 تپنده است و جهنده، هنوز جنبان است
 زمام کاز به دست گروه نادان است
 سرشک‌ها که ز غم‌ها روان به دامن است
 همیشه در پی باران و باد طوفان است
 همیشه حمله‌گر و صدمه‌گر پشیمان است
 از آن‌که حُب وطن خود نشان ایمان است
 اگرچه مکر معاویه‌ها فراوان است
 شروع مرگ و «ندامت» برای اینان است
 علاج‌کنند بیخ‌ش به چنگ و دندان است
 اوان بردگی زَن به‌سوی پایان است
 هزار باره اگر جان دهند ارزان است
 همیشه قاتل روبه صفت هراسان است
 غریق حسرت و رنج و دُچار حرمان است
 دوباره خانه ظالم ز بیخ ویران است
 هنوز موطن آزادگان در ایران است
 وفا به قول و قرار و به عهد و پیمان است
 هنوز بلبل شوریده خوش‌الحان است
 به بام فُرَحَت و فرخندگی فرازان است
 هنوز غرق گُل و سبزه کوهساران است
 هنوز مَشَعَلِ فرزادگی فروزان است.^{۴۱}

پاریس-فروردین ۱۳۷۰ [دیوان، ۱۳۷۰: ۲۷۳-۲۸۷]

^{۴۱} در پایان شعر در دیوان، سراینده خود چنین آورده است: "چهار بیت از این قصیده صد بیتی، عجالتاً حذف شد" ر.ک. به دیوان استاد محمد

مُکری (۱۳۷۰ هـ ش، ۱۴۱۲ هـ ق، ۱۹۹۲ م)، مجموعه غزلیات، قصائد، قطعات، با مقدمه و فهرست تألیفات، زندگینامه و کارنامه فرهنگی، انتشارات زیگفرید اوری [Évry [e'vʁi] پاریس و EDITIONS PEETERS.

گوشه‌های دیگری از تلاش‌های علمی و پژوهشی

شادروان محمد مکرری به قلم استاد محمد مکرری

در این بخش از نوشته که به قلم استاد محمد مکرری است، فقط به دو بخش [۱] شعر و [۲] فرهنگ‌نویسی به آغاز و پایان بیش از چهل سال تلاش علمی مکتوب اشاره شده است و در پایان نوشته هم ترجمه شعر هنوز و شعر نامش ایران بوده است از سمت چپ کتاب گنج‌انیده شده است:

به یاد وطن

[۱] شعر استاد: نامش ایران بوده است

گرچه این ویران‌کده گردیده بی‌نام‌ونشان
پیش ازین‌ها در سندها نامش "ایران" بوده است
در تواریخ قدیم و در اساطیر کهن
مسکن آزادگان و جای شیران بوده است
خفته‌اند این جا خرامانان، گلندامان چین
هر طرف بالنده صد سرو خرامان بوده است
وعده‌گاه مهرخان دشت قیچاق و هرات
در کنار آب مرغاب و بدخشان بوده است
حشمت زرین کلاهان قصب پوش ختن
از بلاد کاشغر تا بحر گرگان بوده است
سان صحرائی بتان سروبالای ختا
در سمن‌زاران صحرای سمنگان بوده است
مشک‌های مشک بیز و مجمرانی عود سوز
دره مشکین غزالان، مشک افشان بوده است
از درخش نیزه مژگان شیرین طلعتان
طلعت زیبای کهساران درخشان بوده است

آب آمویه سرشگ بی قراران دل است
 زان سبب پیوسته آن جا باد و طوفان بوده است
 خون خسبیده است اندر ناخن هر خار خشک
 این خرابه خون بهای خسته جانان بوده است
 خار این صحرا خراشیده هزاران پای و دست
 در طلب پا خسته از خار مگیلان بوده است
 فرقت فرغانه دل ها را پریشان کرده است
 فرغرش^۱ جوی جنان و فریزدان بوده است
 سنبل و ریحان باغش رمزی از دلدادگان
 روضه های پرگلش رشگ گلستان بوده است
 خطّه "ازان"^۲ ببالد بر نظامی تا ابد
 نقد اشعار دری در شهر شروان بوده است
 شیوه خوارزمیان بوده است مهر و دلبری
 عشق خوبانش به دل مهر فروزان بوده است
 خیل خورآسای صورت آفرینان هرات
 در پناه جمع خوبان خراسان بوده است
 بس گهر شادان پریشیدند گوهرها به خاک
 بر الغ بیگش هزاران دیده گریان بوده است
 گرچه بایسنقر نماند و پرهنر بابر نماند
 یادگار و ماندنی هاشان فراوان بوده است
 زان همه حیرت فزا تصویر عالم گیرشان
 عالمی انگشت بر لب مات و حیران بوده است
 ای سمرقند سمن بو، ای سریر سروران
 سایه سروتو بر ایران نگهبان بوده است

ای برازنده بهاران، ای بخارای بهین
 تربت پاک تو خاک آل سامان بوده است
 ای خجسته «دل برنده»، ای خجند خوبکند
 «نزهت» پر شهره در ایران و توران بوده است^۳
 کس نمی‌یابد نشانی زآن همه سنگ نشان
 روزگاری بر سر هر راه، زهدان بوده است
 تیغۀ خار مگیلانش به چشم ناکسان
 تیزتر از تیغ پر خون مغولان بوده است
 در قفای کوچ شیرین دلبران کوچیده‌اند
 موپیشان، دیده گریان، سینه‌سوزان بوده است
 سال‌ها در کوره غم خون دل تفسیده است
 گر به ظاهر، لب دو روزی شاد و خندان بوده است^{۴۲}

یادداشت‌ها

۱. فَرغَر: رود کوچک، جوی آب.
۲. "آزان" [به فتح یا به مد همزه] نام سرزمین‌های ماوراء رود ارس و واژه آن از اشکال یکی از لهجه‌های ایرانی و به معنی «ایران» است. بعدها بر اثر حیل و خدعه‌ای سیاسی در قرن گذشته بر آن نام «آذربایجان» نهادند که هیچ ارتباطی با آذربایجان تاریخی "اتورپاتکان" که نام ایالات جنوبی رود ارس است، ندارد. هر دو ناحیه از مراکز قدیمی و بزرگ و از جایگاه‌های رشد فرهنگ بارور آن در قبل از تابش اسلام و عصر اسلامی بوده‌اند. همچنین این سرزمین‌ها در ادوار متعدد از پایتخت‌های سلسله‌های ایرانی و پرورشگاه دانش و شعر و ادب فارسی بود. بسیاری از فارسی‌زبانان هنرمند ترکی سرای و تازی نویس ایرانی از این سرزمین‌ها برخاسته‌اند.
۳. یاقوت حموی که به سال ۶۱۶ هجری قمری از خوارزم - سمرقند و بخارا - و قبل از آن از خراسان - هرات و مرو - دیدن کرده است، این دو بیت را که ابن الفقیه درباره این شهر انشاء کرده است، در «معجم البلدان» به طریق زیر در "نسخه بدل دل‌مزنده" نقل کرده است:

⁴² Mohammad Mokri, SON NOM ETAIT IRAN, traduction du pperan, préface et notes par Anne Lecerf. ÉDITIONS DE LA DIFFÉRENCE, Paris, 2003.

وَلَمْ أَرِ بِلَدَةً بِإِزَاءِ شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ "بَأَنزَةٍ" مِنْ حُجَنْدَه
هَيَّ الْغُرَاءُ تُعَجَّبُ مِنْ رَأَاهَا وَهَى بِالْفَارَسِيَّةِ "دَلْ بَرْنَدَه"

یعنی هیچ شهری را در شرق و غرب * "بازت تر" از خجند ندیدم. خجند شهری است نورانی و زیبا که بیننده را به شگفت برمی انگیزد و معنی آن در زبان فارسی "دل برنده" یا "دل مزنده" است. معنی لغوی حقیقی این واژه "هوکند" یا "خوب کند" است "شهر خوب، شهر زیبا" و صفت "دل برنده" اشاره ای است به زیبایی و جاذبه آن. خجند از مراکز شعر و ادب و فرهنگ ایرانی و زادگاه و پرورشگاه شاعر نامور پارسی زبان کمال الدین مسعود خجندی و عده کثیری از دانشمندان، گویندگان و نویسندگان ایرانی بوده است.

[۲] فرهنگ نویسی و زبان های ایرانی و تألیف فرهنگ فارسی

زبان فارسی زبانی است شیرین که مدت یازده قرن و نیم گویندگان و نویسندگان نامی بدان شعر سروده و کتاب نوشته و شاهکارهای بی نظیر به وجود آورده اند و امروز یکی از زبان های عالی و مترقی جهان محسوب می شود و زبانی است که نه تنها عالی ترین افکار فلسفی و احساسات لطیف و مضامین دل چسب شاعرانه را بلکه دقیق ترین و عالی ترین مطالب علمی را هم با کمال وضوح و روشنی به وسیله آن می توان ادا کرد.

فارسی کنونی

قدیم ترین اثر ادبی که از زبان فارسی کنونی در دست داریم مربوط به نیمه اول قرن سوم هجری است و پیش از آن اگر آثاری بوده هنوز به دست ما نرسیده است. این زبان در زمان ساسانیان که از خاندان های ادب دوست و ملیت پرور ایرانی بوده اند رشد کرده و روی به کمال نهاده است و اصلاً یکی از لهجه های مهم زبان های آریایی است که در قسمت های شرقی و شمال شرقی ایران بدان تکلم می شده و با مقدار زیادی از لغات سغدی و تُخاری و خوارزمی و لغات زبان مردم ماوراءالنهر آمیخته بوده است و در اثنای توسعه و انتشار یافتن در مناطق مرکزی و شمال غربی و مناطق جنوبی و غربی ایران، گویندگان و نویسندگان هر محل مقداری از لغات زبان خود را با آن آمیخته و بدان مایه بخشوده اند و آن را در ادای افکار و مقاصد خود به کار برده اند.

فارسی میانه

زبان فارسی که پس از اسلام به نام زبان دری اشتهار یافته است از خویشاوندان بسیار نزدیک زبان دیگری به نام پارسیک است که اکنون آن را زبان پهلوی و به اصلاح «فارسی میانه» گویند و عده ای زبان فارسی کنونی را تحوّل یافته و دنباله آن زبان دانسته اند و بدان جهت یا به جهت آن که زبان پهلوی، زبان رایج ایران بین زبان فارسی کنونی و زبان پارسی باستان رایج در روزگار هخامنشیان بوده است آن را «فارسی میانه» لقب داده اند.

زبان پهلوی به دو لهجه به نام پهلوی اشکانی - پارتی و پهلوی ساسانی، یا پارسیک تقسیم می شود و لهجه پارتی اصلاً زبان مردم پارت ساکن در قسمت های شرقی ایران بوده است که خاندانی از آنان به نام اشکانی مدت ۴۷۷ سال یعنی از سال ۲۵۳ پیش از میلاد مسیح تا سال ۲۲۴ پس از میلاد مسیح در ایران سلطنت کرده اند و خود کلمه پهلوی از لحاظ اشتقاق منسوب به کلمه «پَرثَوَه» است که اکنون بین کلمه خیر را پارت گوئیم. در پهلوی اشکانی لغات بیگانه وجود نداشته است و تنها مقدار کمی از لغات و نام های سکایی در آن داخل گردیده است و سکاها خود یکی از اقوام آریایی بوده اند که زبان آن ها به زبان آریایی های ایرانی نزدیک بوده است. ولی در لهجه پهلوی جنوبی یا ساسانی که در لهجه های جنوبی ایران و زبان مردم پارس بوده است عده زیادی از لغات را به آرامی می نوشته اند و به پهلوی می خوانده اند و این گونه لغات را «هزورش» می نامیده اند و بعد از آن عده زیادی از این لغات سامی را فرهنگ نویسان به نام لغات «زند و پازند» در فرهنگ های خود ضبط کرده و به تصور خود در لغات کهن زبان فارسی را یافته و گردآوری کرده اند. آثاری که اکنون از این زبان موجود و در دسترس می باشد عبارت اند از:

[۱] چندین کتیبه ساسانی در نقاط مختلف ایران مخصوصاً کتیبه های منقوش در نقش رجب، نقش رستم، حاجی آباد، شاپور کازرون سر مشهد، تخت جمشید، طاق بستان، پایکولی و چندین کتیبه کوچک در دربند قفقاز که به فرمان امراء آن جا ساخته شده است و تاریخ آن ها اواخر عهد ساسانیان است.

[۲] مهرها و نگین های ساسانی که به خط و زبان پهلوی عبارات مختصری شامل اسامی و القاب عده ای از ایرانیان بر آن ها منقوش است و همچنین ظروف متعلق به دوره ساسانی که بر روی آن ها خصوصی به زبان پهلوی منقوش است.

[۳] سکه های پهلوی ساسانی که اغلب تمثال و نام و لقب شاهنشاهان ایران یا فرمانروایان قسمتی از ایران در آن نقش یافته است و گاهی هم توأم با تاریخ آن سال از سلطنت شاهنشاهی است که آن سکه در زمان او ضرب شده است و نیز حروف اوایل نام شهر محل ضرب سکه را در پشت آن قید کرده اند.

[۴] رساله ها و کتاب های متعددی به خط و زبان پهلوی که بعضی از آن ها در قرن دوم و سوم و چهارم هجری تألیف یافته است. و نیز اسامی عده ای از کتاب ها و رساله های مهم پهلوی در تواریخ و فهرست هایی که در قرون اولیه اسلامی نوشته شده نقل شده است و اصل آن ها از میان رفته است.

به زبان پهلوی تا اواسط قرن پنجم هجری کتاب ها و رساله هایی نوشته می شده و عده ای آن زبان را می دانسته اند چنان که در سال ۴۴۶ هجری قمری فخرالدین اسعد گرگانی داستان ویس و رامین را از پهلوی به نظم فارسی درآورد و حتی در قرن هفتم هجری زرتشت بهرام پژدو، زرتشت نامه را از روی ترجمه موبدی دانا به نام کیکاووس پور کیخسرو که ظاهراً سمت استادی و ارشاد او را داشته و شاعر او را «باب» خود خوانده به نظم فارسی درآورده است و پدرش بهرام پژدو به گفته زرتشت در منظومه اردای ویرافنامه، ادیب و هیر بدو منجم و دری دان و

پهلوی خوان و عالم بوده است. و پس از این زمان عده‌ای از دانشمندان زرتشتی هند اطلاعات ناقصی از این زبان داشته‌اند. الفبای خط پهلوی شامل ۱۷ علامت و بعضی از حروف آن هر یک نماینده چندین صوت می‌باشند بدین جهت خط پهلوی و بخصوص قرائت خط کتیبه‌ها که با خطی نوشته شده بر اوراق تفاوت دارد، بسیار دشوار است، در یکی دو قرن اخیر به دستیاری دانشمندان شرق شناس خطوط کتیبه‌ها خوانده شده و پیشرفت‌های شایانی در تحقیقات علمی زبان شناسی به وجود آمده و درباره لغات و مطالب کتاب‌ها و کتیبه‌های پهلوی تحقیقات عالمانه شده است و بسیاری از مسائل لاینحل خط و زبان پهلوی توسعه یابد و زوایای تاریک این زبان روشن تر گردد

فارسی باستان

زبان پهلوی یا فارسی میانه نیز به نوبه خود جانشین یکی از لهجه‌های مهم ایران است که در روزگار هخامنشیان در پارس رواج داشته است و بسیاری از لغات فارسی کنونی و فارسی میانه تحول یافته و دنباله آن یا از خویشاوندان نزدیک آن به شمار می‌روند. زبان رایج ایران در روزگار هخامنشیان که آن را «فارسی باستان» یا «فرس قدیم» اصطلاح کرده‌اند از لهجه‌های جنوبی ایران و زبان خانوادگی و درباری ایران در قرن ششم پیش از میلاد بوده است. این زبان به خط میخی نوشته می‌شده است و به وسیله هخامنشیان در سراسر کشور ایران رواج یافته است. نمونه‌هایی از نوشته‌های این زبان که در روی سنگ‌ها کنده کاری شده در این سنگ‌نوشته‌های بیستون، مرغاب، تخت جمشید، نقش رستم، شوش، الوند، وان و سوتر وجود دارد و در این کتیبه‌ها مجموعاً شش صد و اند لغت به کار رفته است و امید است با کاوش و پیدا شدن سنگ‌نوشته‌ها و اسناد دیگر بر مقدار این لغات افزوده شود.

زبان اوستایی

کهن‌ترین زبان‌های ایرانی زبانی است که کتاب دینی ایرانیان بدان نوشته شده است و آن کتاب اوستا نام دارد. این سند کهن که بُن و ریشه بسیاری از لغات فارسی کنونی را می‌نمایند از خویشاوندان نزدیک زبان فارسی باستان است که بخصوص بسیاری از لغات دینی آن در زبان پهلوی یا فارسی میانه و از زبان فارسی میانه به زبان فارسی کنونی عیناً یا با مختصر تغییر راه یافته است و برای اطلاع از بُن و ریشه لغات فارسی و پهلوی از مآخذ و منابع بزرگ علمی و زبانشناسی به شمار می‌رود. این زبان را عده‌ای از

محققین، زبان مردم شمال شرقی ایران یعنی بلخ و عده بیشتری از دانشمندان آن را زبان شمال غربی ایران یا آذربایجان و آن را لهجه‌ای مادی می‌دانند.^{۴۳}

خط اوستایی تکمیل یافته خط پهلوی در اواخر عهد ساسانیان است که آن را «دین دبیری» نامند و به خلاف خط پهلوی که هر حرف نماینده چندین صوت است، خط دین دبیری خطی است کامل و برای صداهای گوناگون علامات خاص دارد و خواندن آن بسیار سهل است. کهن‌ترین قسمت‌های اوستا، گات‌هاست که آن را به اغلب احتمال از گفته‌های خود زرتشت می‌دانند و زمان زرتشت را گروهی از دانشمندان و مورخین قرن هشتم قبل از میلاد و حتی عده‌ای تا قرن چهاردهم قبل از میلاد نیز دانسته‌اند. زبان اوستایی از لحاظ قدمت از زبان‌های کهن سال گیتی است و با زبان سانسکریت که کتاب مقدس ودا یعنی کتاب آسمانی هندوان بدان نوشته شده است، هم‌طراز و خویشاوند است. زبان اوستایی و سانسکریت که در ردیف زبان فارسی باستان به شمار می‌روند از زبان‌های کهن سال آریایی و از سرچشمه‌ها و مآخذ بزرگ زبان فارسی می‌باشند.

شرح و تفسیر پهلوی اوستا را زند نامند پس از اسلام لغات هزوارش زند را برداشته و به جای آن‌ها کلمات ایرانی معادل آن‌ها قرار داده و آن را پازند نامیده‌اند و در حقیقت پازند، پهلوی ساده‌تر شده‌ای است که لغات هزوارش در آن وجود ندارد و معمولاً آن را به خط دین دبیری و گاهی نیز به خط فارسی کنونی می‌نویسند و این که سابقاً عده‌ای زند و پازند را زبان اوستایی یا زبان و لهجه مستقل و جدا از پهلوی دانسته‌اند کاملاً اشتباه و از روی عدم اطلاع بوده است و ضبط بسیاری از لغات در فرهنگ‌ها به نام لغات زند و پازند از خطاهای فرهنگ‌نویسان است.

زبان اوستایی و سانسکریت و فارسی باستان نیز همه به نوبه خود از انشعابات زبان‌های ایرانی و تحول یافته و دنباله زبان قدیم‌تری هستند که ما در همه آن‌ها زبان آریایی یا هندواروپائی است و از لحاظ صرف و نحوی از گروه زبان‌های «سَتم» به شمار می‌روند یعنی از آن گروه از زبان‌های آریایی که لفظ صد "سد" را بدون «ن» تلفظ می‌کنند از قبیل زبان‌های ایرانی، آلبانی، ارمنی، بالتواسلاوی، سانسکریت و پراگرت و متفرعات آن‌ها در مقابل گروه کَنتُم "سِنتُم" یعنی آن گروه از زبان‌های آریایی که لفظ صد "سد" را با «ن» تلفظ می‌کنند مانند زبان‌های اسکاندیناوی، توتنی، کلتی "سلتی"، لاتینی و یونانی و انتخاب کلمه صد که در سانسکریت به شکل سَتم و در لاتینی به شکل کَنتُم "سِنتُم" وجود دارد برای

^{۴۳} نویسنده ارتباط زبان اوستائی را با کردی که از لهجه‌های رایج در سرزمین ماد می‌باشد، در پایان‌نامه دکترای خود که "بحث‌های لهجه‌های مغرب ایران" نام دارد، توضیح داده است و امیدوار است که عنقریب به چاپ آن اقدام کند.

نمونه و این تقسیم‌بندی برحسب قواعد زبانشناسی و تحقیق درباره قواعد و شکل تصریف لغات و ساختمان این زبان‌هاست.

آغاز زبان فارسی

پس از حمله اعراب بایران، مدت دو بیست و اند سال بیشتر مناطق ایران میدان تاخت و تاز سپاهیان عرب بود و در هر گوشه سرداران عرب با امراء ایرانی و مردم آن ناحیه در جنگ و ستیز بودند و پیداست که در این دو قرن به واسطه عدم وجود مرکز ثابت و دربار معینی آثار ادبی هیچ‌یک از لهجه‌های ایرانی نمی‌توانست در سراسر ایران انتشار یابد و زبان پهلوی هم که تا چند قرن بعد به وسیله موبدان زردشتی و گروهی از ایرانیان وطن‌دوست به طور خصوصی حفظ می‌شد به واسطه نداشتن پشتیبانی نظیر دربار ساسانی و نیز به واسطه صعوبت خاص که در قرائت خط آن وجود داشت روز به روز متروک و فراموش می‌گردید و بخصوص چون خواندن و نوشتن و تحصیل علم و فرهنگ در زمان ساسانیان خاص طبقات معینی بود و عاقله مردم از نعمت خواندن و نوشتن و تحصیل علم و فرهنگ بی‌بهره بودند، با از میان رفتن آن طبقات که بالطبع در این گونه انقلابات مضمحل می‌شوند زبان پهلوی روز به روز روی به ضعف می‌نهاد و در هر گوشه از ایران مانند امروز به لهجه‌ای محلی تکلم می‌شد. در مدت این دو قرن که سروسامان پیشین از هم پاشیده شده بود طبعاً این لهجه‌ها برحسب اهمیت و درجه انتشار و وسعتی که در مناطق خود داشتند، نیرو می‌گرفت ولی زبانی که مردم برای تماس با فرمانروایان غرب و دستگاه حکومت وقت لازم داشتند و به کار می‌بردند زبان تازی بود.

از قرن سوم هجری که ایرانیان بر اثر کوشش و پشتکار خود توانستند در مناطق نظیر خراسان که دور از حوزه فرمانروایی عرب بود حکومت‌های ایرانی تشکیل دهند یکی از لهجه‌های شرقی ایران که دری نام داشت - و چنان‌که قبلاً اشاره شد از خویشاوندان نزدیک زبان پهلوی بود و بسیاری از لغات پهلوی از زمان ساسانیان آن راه یافته بود - کم‌کم نضج گرفته و قابلیت آن را یافت که پس از اسلام دنباله و جانشین زبان عهد ساسانیان یعنی زبان پهلوی گردد و همین زبان بود که بر اثر وجود آثار برجسته ادبی و پشتیبانی خاندان‌های صفاری و طاهری و سامانی در سراسر ایران انتشار یافته و گویندگان و نویسندگان هر محل بدان شعر گفته و کتاب نوشتند و با افزودن لغات محلی خود به آن، آن را به ما بخشودند.

تأثیر زبان تازی در زبان فارسی

همان‌طور که قبل از اسلام و بعد از اسلام مقدار زیادی از لغات اداری و تمدنی ایرانی در زبان تازی پذیرفته شد و مانند سایر لغات دخیله در آن زبان به کار رفت همان‌طور هم مقداری از لغات تازی پس از اسلام وارد زبان فارسی شده و با سایر لغات فارسی آمیخته شد و گاه از آن‌ها ترکیبات و معانی تازه‌تری نیز به وجود آمد.

در ابتدا بیشتر این گونه لغات برای مفاهیم و اصطلاحات جدیدی بود که موجد آن‌ها دین اسلام به‌شمار می‌رفت و بالطبع آن دسته از لغات و اصطلاحات دینی فارسی که با دین زردشتی ارتباط داشت رو به فراموشی و زوال می‌نهاد و لغات دینی تازی جانشین آن‌ها می‌گردید. بعدها بر اثر تقنن گویندگان و نویسندگان و تأثیر عمیق دین اسلام در میان عامه مردم و اظهار فضل و عربی مآبی بعضی از رجال و نویسندگان لغات تازی در زبان فارسی روی به افزایش نهاد و بسیاری از لغات و مترادفات برای موازنه و سجع که زبان فارسی احتیاجی بدان‌ها نداشت در نوشته‌ها به کار رفت، به‌طوری‌که می‌توان تأثیر لغات و ادبیات تازی را در زبان فارسی از قرن پنجم به بعد شدیدتر و عمیق‌تر از قرون نخست اسلامی دانست. اگرچه عده‌ای از نویسندگان و ادبا زیاده از اندازه و حد طبیعی لغات تازی را در نوشته‌های خود به کاربرند مع‌ذلک بر اثر اختلاط و آمیزش لغات تازی با فارسی بر وسعت زبان و ادبیات فارسی افزوده‌شده و باعث لطف و زیبایی زبان فارسی گردید و بسیاری از لغات تازی در زبان فارسی با کمی تغییر در معنی و حتی در شکل و تلفظ به کار رفت و جامه ایرانی پوشید.

البته با آن‌که تأثیر انقلاب دینی و سیاسی و ادبی اسلامی در ایران و زبان ایرانیان احترام ناپذیر بود مع‌ذلک ایرانیان توانستند کاملاً شخصیت و شاخصیت خود را نگاه داشته و زبان خود را حفظ نمایند و مانند سایر امم و ملل تحت سلطه عرب به کلی خود را نباختند و زبان خود را فراموش نکردند و زبان خود را با حفظ لغات و ساختمان و قواعد آن تا حدی صیانت کردند و نه‌تنها اخذ لغات تازی نتوانست لطمه‌ای اساسی به زبان ایرانیان وارد آورد بلکه آن را غنی‌تر و پرمایه‌تر و لطیف‌تر ساخت و زبان هیچ‌یک از ملل جهان تاکنون از این ناموس و قاعده مستثنی نبوده و کم‌وبیش با لغات سایر امم و ملل برحسب وقایع تاریخی آمیخته گردیده است.

لغات ترکی و مغولی

اگرچه از اواسط قرن پنجم هجری دسته‌ای از ترکان به‌نام سلجوقیان از مناطق شرقی به سایر قسمت‌های ایران روی آوردند و کم‌کم دولت مقتدری در ایران تشکیل دادند مع‌ذلک باید دوره تأثیر لغات مغولی و ترکی را در زبان فارسی از زمان تهاجم چنگیزیان و تیموریان دانست که عده‌ای از لغات جنگی و جز آن و اسامی خاص در فارسی نفوذ کرده و حتی به‌جای زبان شیرین فارسی در بعضی از مناطق ایران زبان ترکی جایگزین گردید.

ترکان سلجوقی علاوه بر آن‌که خطری برای زبان و ادبیات فارسی نداشتند خدماتی هم به زبان فارسی کردند و چون زبان رسمی و درباری آن‌ها زبان فارسی بود آن دسته از ترکان سلجوقی به‌نام سلجوقیان روم که در آسیای صغیر دولتی تشکیل دادند زبان فارسی را با خود به آن‌جا بردند و از سده هشتم هجری که سلاطین آل عثمان دولتی در آسیای صغیر تشکیل دادند زبان فارسی زبان درباری و زبان دانشمندان آن سرزمین گردید و حتی عده‌ای از سلاطین آل عثمان به این زبان شعر سرودند.

لغات اروپائی

از یک قرن قبل بخصوص از ابتدا مشروطیت ایران که کم‌کم ایرانیان با ملل اروپایی ارتباط علمی و فرهنگی پیدا کردند مقداری از لغات فرانسوی و انگلیسی و روسی و سایر ملل اروپایی کم‌وبیش در زبان فارسی متداول گردید و اگرچه عده آن مقدار از لغات اروپایی که وارد زبان فارسی شده و فارسی‌زبانان آن‌ها را پذیرفته‌اند زیاد نیست ولی گاهی فرنگی‌مآبان امروزی نظیر عرب‌مآبان دیرین در به کار بردن لغات خارجی اصرار بی‌معنی می‌ورزند. داخل شدن بعضی از لغات اروپایی در زبان فارسی و در زبان سایر ملل شرق به واسطه انتشار علوم و تمدن و فرهنگ اروپایی، امری است عادی و طبیعی و امروز بعضی از لغات اروپایی به‌عنوان کلمات بین‌المللی در زبان‌های تمام ملل جهان پذیرفته‌شده و عیناً در زبان آن‌ها به کار می‌رود.

لغات هندی

در نیمه سده پنجم هجری زبان فارسی به‌وسیله غزنویان در هندوستان و بخصوص در میان مسلمانان آن‌جا رواج یافت و بخصوص در سده نهم و دهم این زبان در هندوستان رواجی کامل یافت و یکی از مراکز بزرگ زبان و ادبیات فارسی هندوستان و دربار شاهان آن به شمار می‌رفت و نویسندگان و گویندگان بسیاری به زبان فارسی کتاب نوشتند و شعر سرودند و حتی به‌واسطه تشویق آن‌ها از ارباب شعر و ادب دربارهای هندوستان پناهگاه و محل اجتماع گویندگان و دانشمندان ایران گردید به‌طوری‌که تا هفتادسال قبل زبان فارسی زبان رسمی آن دیار به شمار می‌رفت. در طی این قرون که زبان فارسی در هندوستان رواج کامل داشت مقداری از لغات هندی به‌وسیله شعراء و نویسندگان در اشعار و نوشته‌ها به کار رفت و فرهنگ‌نویسان آن دیار آن‌ها را در فرهنگ‌های خود ضبط کردند. علاوه بر لغات تازی و ترکی و مغولی و هندی، عده‌ای از لغات یونانی و لاتینی و رومی از زمان‌های قدیم و بیشتر در دوره اسلامی به‌وسیله مترجمین کتب فلسفی و طبی از آن‌ها از طریق زبان تازی وارد زبان فارسی گردید و نیز مقداری از لغات حبشی و آرامی به‌وسیله زبان تازی در زبان فارسی به کار رفت اگرچه مقداری از لغات آرامی از قبل از اسلام نیز در زبان و خط ایرانی مورد استعمال یافته بود.

فرهنگستان

برای جلوگیری از ورود لغات خارجی در زبان فارسی و یافتن معادلات علمی لغات خارجی و نشر زبان فارسی و گردآوری لغات و ترانه‌های محلی و صدها منظور عالی دیگر در اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۴ فرهنگستان ایران رسماً از عده‌ای از دانشمندان تشکیل یافت متأسفانه به‌جای اجراء صدها منظور عالی، فرهنگستان تنها به وضع لغات پرداخت و چون عده‌ای از این لغات بدون مطالعه وضع و پیشنهادشده امروز متأسفانه عده‌ای

از لغات سخیف و غلط زبان فارسی را لغات موضوعه فرهنگستان تشکیل می‌دهد اگرچه عده‌ای از آن‌ها نیز درست وضع شده و موردپسند عموم واقع شده است. چون این گونه لغات امروز کم و بیش در نوشته‌های زبان فارسی و ادارات به کار می‌رود نویسنده مقداری از آن‌ها را که بیشتر رواج داشت در ضمن سایر لغات آورد و برای تمیز آن‌ها از سایر لغات در مقابل آن‌ها حرف ف را که اشاره به کلمه فرهنگستان است در میان دو هلال بدین شکل (ف) قرارداد تا مراجعه‌کنندگان به‌زودی دریابند و منشأ وضع و انتشار لغت را بدانند.

این فرهنگ بر اثر کوشش مداوم چند سال و مطالعه در نظم و نثر فارسی و زبان محاوره، و مطالعه در لغات متداول در میان عامه و همچنین مطالعه در لغات و زبان‌های قدیم ایران که امروز برای مطالعه در زبان فارسی و لغت نویسی ضروری و بایسته است؛ تألیف شده است و یکی از علل اقدام به تألیف و انتشار آن نیازی بود که عموم مردم از هر طبقه به چنین فرهنگی داشتند و نویسنده در ضمن تدریس در دبیرستان‌ها و دانشگاه و اطلاع از خواست‌های علمی و فرهنگی طبقات مختلف از قبیل دانش‌آموز، دانشجو، آموزگار، دبیر، استاد، عالم، اداری، کارگر، بازرگان، لشگری و همچنین آنان که زبان مادری آنان فارسی نیست و فارسی را به‌عنوان یک زبان خارجی می‌آموزند، تألیف و چاپ چنین فرهنگی که عموم را به کار آید و با حجم کوچک و لغت بسیار و بهای اندک تهیه و استفاده آن برای همگان امکان‌پذیر باشد، لازم و ضروری دانستم. در تدوین و تألیف این کتاب کوشش شده است که حتی المقدور تعریفات و شرح لغات بسیار ساده و روشن باشد و مراجعه‌کننده به‌زودی بتواند هر لغتی را یافته و از آن استفاده کند و نیز کوشش شده است که با در نظر گرفتن جامع بودن و بسنده بودن این فرهنگ و شمول آن بر کلیه لغات مستعمل در زبان فارسی خود کتاب قابل حمل و قطع آن کوچک باشد. از اختصاصات دیگر این فرهنگ در نظر گرفتن موارد ذیل است:

[۱] ثبت و ضبط لغات با اعراب روشن و کامل که جهت اختصار و به‌واسطه اشکالات فنی که در چاپ کلمات معرب وجود دارد و غالباً حرکت می‌گیرد، در این جا عین کلمه را به‌استثنای حروف ساکن آن با حروف مقطّع در برابر لغت در میان قلابی قرار داده‌ام و در مورد ترکیبات عربی دارای الف و لام، لغاتی که لام آن‌ها خوانده می‌شوند با آن که ساکن می‌باشند مع‌ذلک برای تمیز آن‌ها از الف و لام‌هایی که خوانده نمی‌شوند به شکل «ل» بدون حرکت در جزء سایر حروف مقطّع نوشته‌ام و در ضبط لغات عربی غالباً مراعات تلفظ آن‌ها در زبان فارسی و اکثریت تلفظ فارسی‌زبانان شده است.

[۲] اشاره به اصل و مبدأ اشتقاق لغات از زبان‌های مختلف که در مقابل لغات فارسی حرف پ، و در مقابل لغات عربی حرف ع، و در مقابل لغات ترکی حرف ت، و در مقابل لغات هندی حرف ه، و در مقابل لغات یونانی حرف ی، و در مقابل لغات چینی حرف چ، و در مقابل لغات اروپایی حرف «ا» قرار گرفته است.

- [۳] ضبط اعلام خاص و مهم رجال و امکنه.
- [۴] ضبط لغات متداول در میان عامه که در فرهنگ‌ها ضبط نشده است و طبعاً در این فرهنگ آن‌گونه از لغات که بیشتر در مرکز کنونی زبان فارسی یعنی در تهران و در میان عامه طبقات که از همه شهرها در آن گردآمده‌اند به کار می‌رود ضبط شده است. به عقیده نویسنده ضبط این‌گونه لغات در فرهنگ لازم و تنها به عذر آن‌که فرهنگ‌ها آن را ضبط نکرده و تاکنون در نظم و نثر ادبی فارسی به کار نرفته‌اند و نیز به عذر عوامانه بودن نمی‌توان آن‌ها را از جمع لغات زبان خارج ساخت.
- [۵] تعریف علمی بعضی از لغات و اصطلاحات مهم علمی.
- [۶] ضبط معانی حقیقی و مجازی به ترتیب در دنبال هم به‌طوری که تشخیص آن دو برای مراجعه‌کننده آسان باشد.
- [۷] ذکر اشتقاق بعضی از لغات فارسی در موارد لزوم، با نشان دادن ریشه پهلوی و اوستایی و فارسی باستان آن‌ها.
- [۸] ضبط بعضی از لغات مشهور دینی زردشتی که پس از تحقیقات اخیر دانشمندان در زبان فارسی کنونی راه‌یافته است.
- [۹] ضبط معانی جدیدی که بعضی از لغات و ترکیبات برای مفاهیم جدید و اصطلاحات جدید به خود گرفته‌اند.
- [۱۰] املاء اروپایی بعضی از کلمات انگلیسی، روسی، فرانسه و سایر زبان‌های اروپایی که اخیراً در زبان فارسی متداول شده‌اند. این لغات اگرچه رسماً وارد زبان فارسی نشده و عموم فارسی‌زبانان آن‌ها را نپذیرفته‌اند مع‌ذلک چون عده‌ای آن‌ها را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کار می‌برند آن مقدار از آن‌ها را که بیشتر مورد استعمال بود نویسنده در این فرهنگ برای اطلاع مراجعه‌کنندگان از املاء صحیح آن‌ها ضبط کرد.
- [۱۱] املائی لاتینی بعضی از لغات که به‌توسط مترجمین عربی در قرون اولیه اسلامی از زبان‌های لاتینی و یونانی اخذ شده است و در زبان عربی و فارسی راه‌یافته است.
- [۱۲] ذکر بعضی از قواعد دستوری زبان فارسی در ذیل بعضی از لغات....

[مقدمه فرهنگ فارسی^{۴۴} - جلد اول: ۱-ذ: طهوری ۱۳۳۳]

به قلم استاد محمد مَکری

مروری به تاریخ و سرنوشت فعلی زبان فارسی

زبان شیرین و رسای فارسی / دری (/ تاجیکی) در میان السنه زنده و پر سابقه جهان به علّت مالکیت بر گنجینه‌ای از آگاهی‌های پُر بر و بار گسترده لفظی و معنوی، پدیده‌ای است نادر و تحسین‌انگیز و موجب شگفتی. این زبان جای افتاده پس از یک هزار و چند صد سال هنوز نگهبان‌تر و تازگی‌ها و طروات‌ها و ساختارهای زیبای بنیادی و مستحکم دیرینه است.

هیچ خطّ ملّی کامل و صوتی (فونیتیکی) متداولی که بتوان با آن همه آواهای تکلمی یک زبان را ضبط کرد در جهان وجود ندارد. این کمی‌ها و دشواری‌ها بیشتر شامل حال خطّ متداول غربیان است و اعترافات آن‌ها بر کسی پوشیده نیست. مع ذلک این عنصر اجتماعی و فرهنگی سنتی است استوار و پای برجای و مقدّس. دست‌کاری‌های بی‌جا و هوس کارانه و پُرشتاب بخصوص در خطّ و زبان ملّت‌هائی که دارای پیشینه‌های فرهنگی پُر غناء اند گناهی است نابخشودنی و عملی است خطرناک و نابسامانی‌آور و ویران‌ساز. تا قبل از برنامه‌ریزی تغییر خطّ از فارسی به سیریلیکی (روسی) / لاتینی در مناطق تحت استیلای دولت کمونیستی روسیه، در ممالک همبسته و هم‌زبان سابق در آسیای مرکزی علاوه بر فارسی‌زبانان هنوز بسیاری از افراد متوسط تحصیل کرده ترک‌زبان، با اکثریتی بارها بیش از زمان کنونی، زبان فارسی / دری را - که زبان عمومی و فرهنگ و اندیشه بود - خوب می‌فهمیدند و به مزایای عملی آن آشنائی کامل داشتند. این مناطق عبارت بودند از ماوراء النهر و خوارزم (ازبکستان فعلی) و سایر نواحی خراسان بزرگ، و قفقاز (داغستان، چچنستان، آبخازستان، آجارستان، سرزمین‌های ازان یا آذربایجان شمالی فعلی، نخجوان) و کشورهای در حیطه قدرت و نفوذ استعماری انگلستان همراه با شیوع اردو و پشتو به موازات یا به جای زبان فارسی / دری و السنه محلی دیگر (افغانستان، بلوچستان، پاکستان و بخشی از هند). علاوه بر مکالمات روزمره، فهم یک اثر قدیمی ادبی متعلّق به سده‌های آغازین ادوار اسلامی نظیر اشعار حنظله بادغیسی و رودکی و فردوسی و نیز نثر شیوای بلعمی و بیهقی و

^{۴۴} افسوس و صد افسوس که جلد دوم: س-ی این فرهنگ فارسی هرگز به چاپ سپرده نشد و هزاران هزار برگه دست‌نوشته و نیز یادداشت‌های ادبیات زبان فارسی و زبان‌شناسی و نیز سال‌ها مطالعه در نظم و نثر فارسی و زبان محاوره، و مطالعه در لغات متداول در میان عامه و همچنین مطالعه در لغات و زبان‌های قدیم ایران، استاد محمد مَکری در سه برگه‌دان بسیار بزرگ هر کدام به ارتفاع دو متر هنوز هم در حومه پاریس شهر اوری Évreux [e. 'vri] بعد از پنجاه و اندی سال چشم به راه ترتیب، تنظیم، حروف‌چینی و چاپ به سر می‌برند.

... و اشعار و نوشته‌های دانشمندان بخارائی، سمرقندی، فرغانه‌ای، خجندی، اخسیکتی، بناکتی، بلخی، هراتی، بدخشانی، سیستانی در بیرون از مرزهای فعلی ایران و افغانستان و تاجیکستان دشوار نبود و با همه مصیبت‌های وارده و کُنگ زنی‌ها که به قصد ویرانی و اطفاء شعله‌ها و به نسیان سپردن همبستگی‌ها بر پیکر زبان فارسی کوبیده بودند - هنوز بخش عظیمی از مردم می‌توانستند به آسانی و بدون تعب آن را بخوانند و درک کنند و از آن لذت برند تا چه رسد به اشعار سعدی و حافظ و گویندگان و نویسندگان قرن‌های اخیر چون جامی و صائب تبریزی و بیدل هندی. با آن‌که فرهنگ معماری روس و انگلیس، زبان و فرهنگ گسترده و غنی فارسی را رقیب و مانع بسط السنه روسی و انگلیسی و قدرت معماری خود در بخش مسلمان‌نشین قاره آسیا می‌انگاشت و افراد و حلقاتی که امور فرهنگی شرق (بل امور و نظرات فرهنگی استعمارگران) را در ایران و حتی در چهارگوشه ربع مسکون جهان در دو قرن و نیم اخیر به آن‌ها سپرده بودند، همیشه در تمام دولت‌ها حی و حاضر و فعال مایشاء و طراح و نقشه‌کش فرسوده سازی‌ها و «درجا زدن‌ها» و خمول و پوشش گروی‌ها و انحطاط‌های به ظاهر پُر زرق و برق بوده‌اند، مع‌ذلک با تمام کوشش‌ها توطئه آن‌ها در برابر دژ تسخیرناپذیر زبان استوار فارسی ناکام و استرّون ماند: سالیان دراز و قرون متمادیه هند (دکن، لاهور، لکنهو، بمبئی و چندین شهر دیگر آن) و شاش (/چاچ یا تاشکند) و قازان از مراکز پژوهش زبان و فرهنگ فارسی بودند و با استفاده از صنعت چاپ تبدیل به مراکز مهمّ طبع و انتشار نوشته‌های زبان فارسی گردیده بودند. نابود کردن این همه آثار بزرگ انسانی و جهانی که پند و درس عمیقی برای بقاء و زیست دانش و هنر بوده است و سودی در تخریب آن ملحوظ نیست، امری ناممکن و محال می‌نماید. حَقّانیت و لزوم آن به‌عنوان یک‌زبان رسا و فراگیر علمی و ادبی و حاوی اندیشه‌های خلق دوستی و مردم‌خواهی بر ملّت‌های خویشاوند و هم‌سرنوشت ایران و حتی بر همسایگانِ قدیمی آن، یعنی تُرکان، پوشیده نبوده است.

زبان فارسی/ دری با پایداری و صیانت محدوده، خاص خود در مقابل زبان‌های دیگر، به مناسبت قدرت بیان و وسعت واژه‌های جافتاده و ریشه‌دارِ چند هزارساله و نیز داشتنِ خاصیتِ نرمش و آسانی و قابلیت در ترکیبات تازه اسم و فعل در هر فرصت و در هر موضوع به نحوی متعادلانه و عاقلانه لغات دخیله اختصاصی و غنی‌ساز تازی و ترکی را در خود پذیرفته است.

با افزوده شدن این تکواژه‌ها که قسمت اعظم آن‌ها مرهونِ جبر زمان و حوادثِ تاریخی بوده است، «فرهنگ عظیم ایرانی» مکتب کمال و همه‌سونگری و بلندنظری و ژرف‌بینی و هنرمندی و بشردوستی و عشق سوزان و زیبایی‌اندیشی و زیبایی‌نگاری و عدم تعصّبات خشک و بی‌جا و غیرمعقول را در جهان دانش گسترانده و بازهم می‌گستراند. دروغ‌گویان و یاوه‌اندیشان و زشتی‌آفرینان که با برنامه‌های

موریانه وار دراز مدّت و تدریجی برای ویرانی زبان رسا و بیان شیوای پارسی (و حتّی زبان های ترکی و تازی) کوشانید بالمآل با همه تلاش ها و تقلاهای عبث و پُر هزینه توفیقی نخواهند یافت، «از ارج و اعتبار خود کاسته و چیزی بر زحمت دیگران افزوده اند».. چنان که همگان دانند مزاج طبیعت میل به «کمال» است و از خواص عدالت و ناموس ابدی جهان آفرینش صیروت و سیر طبعی همه چیز به سمت تعادل و نظم است. کذب و کج اندیشی و نهان کاری های بی حاصل زودگذرند و برای ابد حتّی برای خود طراحان و عاملان و رابطان ساده اندیش آن ها معتبر نخواهند ماند. در هر حال با سیر معقول آینده جهان دانش و روشن نگری های نسل های آینده که لازمه بقا و دوام حیات است، کمالات و استقرارات بُنیانی تاب پنهانی ندارند و بر ملاء خواهند گردید اگر چه احتمالاً تکیه گاه این افراد به ظاهر دلسوز، گروه ها و سازمان های پس پرده دیگری باشند که بخواهند نیروی متفکّره و وابسته بدانش ناب پویا و پیشرفته را ضایع و مضمحل سازند و در این دنیای پُر آشوب و مسأله آفرین برای ملّت های از صنعت عقب نگه داشته شده هر روز بدبختی ها و دشواری های جدید بیافرینند و مسائل حسّاسی از قبیل اختلال گری در کار خطّ و زبان به وجود آورند. با آنکه بارها بی حاصلی این اعمال را آزموده و از آن بهره ای نبرده اند باز هم می خواهند با تقسیمات ناهنجار به قصد جدایی آفرینی ها و ملّت سازی های منطقه ای و قبیله ای از در دیگر وارد شوند و طرح لجاج آمیز و مخرب قدیمی خود را به دست بی خبران و آلت فعالان عملی سازند. مع ذلک گمان نمی کنم که این اندیشه های نارسا به جایی برسد، «محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای آن ها را بگیرند» إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.

این زبان که دست کم به مدّت دوازده قرن (از سده سیم هجری تاکنون)، زبان اندیشه و شعر و ادب و دانش و زبان دیوانی و سیاسی و روابط بین دولت های مسلمان شرق و زیر ساخت صورت آفرینی های شاعرانه و موادّ موسیقی های شرقی بوده است خَلَفِ صِدْق و ارجمند زبان پهلوی عهد اشکانی و ساسانی است که آن نیز به نوبه خود مکمل و ادامه یابنده زبان فارسی باستان بوده است که با زبان های اوستایی و سانسکریت و سایر شاخه های هندواروپایی خویشاوندی حقیقی و مستقیم داشته است.

زبان فارسی/دهری و مسأله گویش های ایرانی

زبان کنونی که هنوز در افغانستان «دری» و در ایران جدا افتاده از سایر مناطق ریشه ای و باستانی خود، «فارسی»، و در قسمتی از سرزمین های آسیای مرکزی بخصوص در تاجیکستان و در بخشی از ازبکستان (بخارا و سمرقند و فرغانه و اخسیکت، ..) «تاجیکی» و در میان کسانی که به اصطلاحات دوران سلاطین عثمانی آشنایی و عادت دارند، به تقلید از تازیان قرون اولیه اسلامی، «لسان عجمی»

نامیده می‌شود، زبانی است که در تشکّل های نخستین و بعدی آن گویش های ایرانی از قبیل کردی و لری و لغات زبانزد شهرها و ناحیه های پهلای یعنی همدان و نهاوند و اصفهان و ری و زنجان و قزوین و غرب و جنوب ایران، و نیز طبری و پشتو دیگر زبان ها و نیمه زبان های فلات ایران و آسیای میانه و آسیای جنوبی نظیر بلوچی و مکرانی (گویش های قبایل کوفچ و بلوچ) و امثال آن ها دخالت ساختاری و لغوی مستمر داشته اند و بدون شرکت آن ها بروی هم چیده شدن و بر روی پای خود ایستادن این بنای عظیم و بلند سر به آسمان کشیده دشوار می نموده است.

با دورنگری تاریخی و دیرینه شناسی واژه ها و نام های صوتی فارسی و دیگر زبان های ایرانی، بازمانده های فرهنگی ارزشمندی از قرون و اعصار به نظر می رسند که در چهارچوب ذخیره گاه های لفظی و علمی خود طبعاً محموله هایی از دانستی ها و بنیان های کهن بابلی و اکدی و آشوری و عیلامی را نهفته دارند که آن نیز در جای خود جداگانه نیاز به بحث و استقصاء بی طرفانه و عرضه گری جدید علمای معتمد زبان شناختی دارد. درباره ای از سرزمین های ایرانی و فارسی زبان، لسان دری/فارسی را فراموشانیده یا تضعیف کرده اند و برای تهی کردن مخازن فکری و فرهنگی سنتی، نسل های اخیر و آینده را از فرا آورده های علمی و ادبی چندین صدساله، زبان و خط بیگانه ساخته اند.

شاعران و نویسندگان فارسی زبان از انباشتگاه های گویش زادگاه خود واژه ها و عبارت هایی استخراج و استقرار کرده و آن ها را باهم آهنگ سازی با قواعد صوتی و تصریفات فعلی و عبارت بندی های زبان عمومی مشترک فعال و اعمال گر ساخته اند و بدان ها استحکام بخشیده اند. کارسازی و کاربوردی لغات محلی مربوط به کشاورزی، اصلاحات طبّی و نجومی، گیاه شناسی، نام گذاری ابزارهای جدید، تشکیلات درونی شهرها و روستاها و اختصاصات کوهستان های کانی یا از گل و سبزه پوشیده شده و دشت های حاصلخیز و تعاریف چندگونه آن ها همه عامل بسط و غنا و دوام اجزاء این زبان گردیده اند. الهامات و مبدعات تخیلی و شعری و آفرینندگی های ادبی محلّ در تکوین و توزیع ترکیبات دل چسب و تازه زبان فارسی / دری نقش پایه ای داشته اند. این گویش ها، نیمه زبان ها و زبان ها در «به هم گیری نهادی» و توسعه فرهنگی (که در بعضی از مناطق آمیخته با زبان های ترکی بوده است)، در کلیّه مناطق ایرانی با افزودن واژه های خود نقش میانجی گر مورد قبول همگان و وحدت ساز درون اقوام ایرانی را به خوبی و به نحو ضمنی یا علنی قرن ها ایفاء کرده اند و زبان فارسی / دری / تاجیکی در هم آوایی های دسته جمعی خود مرهون همکاری و انبازی تاریخی آن هاست.

مبادلات متقابل لغوی قطعاً در سالیان طویل طلانی تشکّل جدید زبان دری از زمان سامانیان و

صفاریان و غزنویان به بعد - و حتی در عصر سلجوقیان - که عاشقان و مشوقان نشر علوم و ادب ایرانی (به ویژه در عهد بلعمی و سلطان محمود غزنوی و عضد الدوله دیلمی و خواجه نظام الملک و ملکشاه و سلطان سنجر سلجوقی و قابوس و شمسگیر و شاهرخ گورکانی و دیگران که همه حامیان بزرگ دانش و شعر و ادب فارسی بوده اند) انجام گرفته است. بدین نحو اگر زبان فارسی زبان فرهنگ و اندیشه ایرانی در یک صحنه فراخ جغرافیایی شامل نه تنها ایران محدود امروزی، بل آسیای مرکزی و آسیای جنوبی و شمال قفقاز شده باشد هیچ جای شکفتی نیست.

دری/گوش‌های ترکی

تا قرن یازدهم هجری (= قرن هیجدهم اروپایی)، زبان فارسی/دری، علاوه بر سه کشور فارسی‌زبان کنونی، زبان مرجح و اکثر مردم آسیای مرکزی بود که در زندگی روزانه و در دادوستدهای بازرگانی و روابط سیاسی کاربرد اساسی داشت. نه تنها شاعران و دبیران بل حکام ولایات و بلاد آسیای مسلمان، زنان و مردان اقوام ترک و فارس علاوه بر لهجه محلی خاص خود (اعم از ترکی و ایرانی) به زبان فارسی که مع ذلک از لهجه‌های ترکی و ایرانی متمایز بود و به علت پایداری و استواری کلمات جاافتاده خود از رسمیت برتری برخوردار بود، تکلم می‌کردند و شعر می‌سرودند و به یکدیگر نامه می‌نوشتند و به‌طور خلاصه با آن زندگی می‌کردند و به هم عشق می‌ورزیدند.

در میان طبقات روستایی و عامه، مردم دیه‌ها و شهرهای ترک‌زبان طبیعتاً در برخی از نواحی لهجه‌های ترکی بیش از زبان فارسی (دری/تاجیکی) کاربرد داشت و در پاره‌ای از دیه‌ها و شهرهای دیگر به عکس میان شهر و روستا، تقسیمات زبانی برحسب گروه‌های قومی اختلاف داشت. در مقابل سپاهیان و سرداران ترک‌زبان، در میان اکثریت طبقات حاکمه و بازرگانان و اهل قلم و شعر و مدیران دو اثر دولتی و حتی در میان خانواده‌هایی از بازماندگان ترک‌زبانان، زبان فارسی از رواج بسزایی برخوردار بود و توجه آن‌ها به سرودن شعر فارسی بیشی داشت. تکلم به لسان آبا و اجدادی سابق با آن که کم شده بود. به دلیل سهولت ترکیبی و تهوع و بسط دری، شاعران و «ترکان پارسی گوی» و هنرمند و ذواللسانین فراوان بودند، در صورتی که در میان فارسی‌زبانان استعداد ترکی سرایی و ترکی نویسی (شاید به علت وجود لهجه‌های متعدد ترکی قره ختانی، جغتایی، اویغوری، تاتاری و ترکمنی که پاره‌ای از آن‌ها هنوز تشکل ژرف ادبی همه‌جا فراگیری را به‌سان زبان پارسی نیافته بودند) این هنرنمایی‌ها و عرضه‌گری‌های لسانی طبعاً بندرت مشاهده می‌شد. این حالت با وضع نویسندگان و شاعران ایرانی و فارسی‌زبان که ضمناً به لسان تازی شعر گفته و تألیفات زیاد داشته‌اند نجوم و علوم فلکی و ریاضیات و هندسه و فلسفه و حکمت و سایر رشته‌های علوم در سده‌های پیشین به زبان عرب نه تنها به وسیله خود اعراب بل به‌همّت و به کمک افراد غیر عرب و ایرانی و ترک نژاد نوشته شده است. در میان آن‌ها در هر رشته نوابغی

ظهور کرده‌اند که تاریخ علوم و ادب آن‌ها را رسماً شناخته است. مردم هند همه که به مدت چندین سده زبان فارسی زبان دولتی و فرهنگ و اندیشه و تکلم روزانه بخش عظیمی از آن‌ها در چندین ایالت بوده است، با حفظ گویش‌های پنجابی و سندی و پراگریت و گجراتی و بنگالی، خدمات گران‌بها و سازنده‌ای در تمام رشته‌های علم و ادب انجام داده‌اند که تاریخ هیچ‌گاه آن‌ها را فراموش نخواهد کرد و آن «قند پارسی که به بنگاله رفته است» مذاق هندیان را قرن‌ها شیرین کرده است و تاریخ ادب هند در فواصل معینی از زمان، همان تاریخ ادب فارسی معمول در ایران و خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم بوده است. علاوه بر ظهور شاعران و نویسندگان فارسی زبان اغلب فرهنگ‌های زبان فارسی اختصاصاً به همت لغت نویسان و پارسی‌زبانان هندی تألیف یافته و نیز در شهرهای هند پنجاب رسیده است. بدین‌سان بخشی از پژوهش‌های بنیادی مربوط به زبان فارسی از دری مرهون کوشایی‌های دقیقانه ساکنان شبه‌قاره، هندوستان بوده است.

تا سده هیجدهم میلادی زبان فارسی در سراسر مناطق آسیای مرکزی - همراه با زبان‌های متعدّد ترکی که در کنار آن می‌درخشیدند - زبان رسمی و راجع در مبادلات تجارتي و سیاسی و روزمره و مستعمل در دربارها و در میان دولت‌های مستقل یا نیمه‌مستقل ترک و مغول و فارسی‌زبانان خراسان بشمار می‌رفت دانشمندان، صاحب‌دلان (روشنفکران)، فرمانروایان، بازرگانان و حتی زنان و مردان طبقات عامه مردم افزون بر گویش‌های ایرانی یا ترکی خود پارسی (دری) می‌دانستند و به پارسی سخن می‌گفتند. در میان عامه مردم به‌طور سنتی شهرت داشت که زبان فارسی زبان جنتیان و نیکان و خوب‌رویان جهان است بدین‌سان در مقدمه فرهنگ‌های متعدّدی که در هند تألیف شده و چاپ شده نوشته شده است که زبان فارسی زبان بهشتیان بود که به‌توسط فرشتگان به زمین نازل گردید. زبان فارسی زبان رسمی بخش عظیمی از هندوستان و قفقاز، علاوه بر سرزمین‌های خراسان بزرگ و عراقین و سایر مناطق فلات ایران بشمار می‌رفت، در میان گرجیان و ارمنیان که زبان‌های ویژه خود را داشتند به علت مناسبات اداری، خانوادگی و ادبی زبان فارسی هنوز از رواج فوق‌العاده‌ای برخوردار بود.

باوجود شیوع فنّ طبع، مع‌ذلک تعداد بی‌شمار درخور اعتنائی از مولّفات خطّی فارسی هنوز باقی مانده‌اند که در انتظار چاپ‌های احتمالی سال‌های آینده‌اند. در این سده‌ها علت اساسی کثرت و انبوهی تألیفات فارسی، توجه عظیم شرقیان برخاسته از درون گروه‌های قومی گوناگون و طبقات مختلف جامعه بوده است که خواهان انتقالات فکری ادبی و علمی خود بیک زبان فصیح، پُر ظرافت و دقیقه نگار بوده‌اند که در بیان «نازک‌خیالی‌ها» و در عرصه گری «ریزه‌بینی‌ها» چست و رسا باشد. این مختصّه‌ها را در زبان فارسی یافته بودند. به همین جهت تصنیفات طبّی و نجومی و فلسفی، به‌موازات

زبان تازی بلکه بیش از آن در قرون میانی بدین زبان نوشته شدند. متصوفان قدیم بخصوص از ذخایر لغوی و غنی این زبان برای بیان آرزومندی‌ها و اتصال معنوی با مبدأ کُلّ از این زبان استمداد طلبیده‌اند. قبل از اینکه صوفیان هم‌زمان و یا بعد از صفویان و برخی از سلسله‌های درویشی زمان‌های اخیر در گل‌ولای ابتدال و سودجویی و وابستگی‌های سیاسی تا سینه فروروند، عارفان و صوفیان پارسی سابق جهت توضیح اصول یقینی و قواعد و رسوم خاص خود این زبان را بسان ابزاری هم‌شان با معارج روحی خویش به کار می‌برده‌اند و از آن آثاری عاشقانه و درون ساز به جای هشته‌اند.

در ایران امروزی و در میان برخی از مجامع آسیای مرکزی زبان فارسی / دری به‌طور گسترده در صحنه‌های سیاسی و فرهنگی با تمام وجود، با گوشت و پوست و استخوان حیّ و حاضر است و با رابطه‌های تنگاتنگی که با سایر گویش‌های غالباً «تکلمی» ایرانی در مناطق شرقی و غربی دارد به موازات لهجه‌های اقوام ترک‌زبان در ایجادهای علمی و ادبی رخنه‌گر و فعال است. این باروری لفظی و معنوی که رمز بقا و سرّ شیوع و مردم‌پسندی زبان فارسی در این منطقه‌هاست چندان هم باعث شگفتی نیست بخصوص که بسط و انتشار آن در بلاد سمرقند و بخارا و خجند و فرغانه و گورکانان و بدخشان و قطغن و بیکند و بلخ و هرات و اُستان‌های قدیمی تخارستان و غورستان و... و کلیّه فراخنای حوزه سغد و خوارزم - اراضی پیرامون رودهای آمودریا و سیری دریا (جیحون و سیحون) و وُلگا و خراسان - که از مراکز نخستین پیدایش و طلوع و رشد زبان‌های آریایی و ایرانی و زبان دری بوده‌اند در طول تاریخ پیوسته در حال تکامل و گسترش ادبی‌اند.

حالیّه نیز بخشی از سرزمین‌های جمهوری‌های جدید التّاسیس ترک‌زبان قزاقستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و خودگردان‌های داخلی روسیه (نظیرِ باشقیرستان) که سابقاً همه بنام «ترکستان» یا بقول مؤلّف ظفرنامه تیموری بنام «سرزمین ایران و توران» اشتهار داشت و نیز خودگردان‌ها و جمهوری‌های شمال و مغرب دریای آبسکون (بحر خزر) داغستان، چیچنستان، آجارستان، آبخازستان، آسیان (= اُست‌ها)، چرکس‌ها، آزان (آذربایجان)، نخجوان و... را تشکیل می‌دهند. همه این مواضع زادگاه فرهنگ‌های همسو و پُشت سر هم یکی بعد از دیگری از همان آغاز گسترش لسان دری / پارسی بوده و تغذیه‌گر عمده آن به شمار می‌رفته‌اند. استحکام و ریشه‌گیری بذره‌های اولیه در این اراضی در حدّ بصیرت و معرفت قلمرو جامعه‌شناسی تاریخی است.

بنابراین مقدّمات بخش زیادی از مؤلّفان مذکور در این نمونه‌های برگزیده نظم و نثر زبان فارسی، زاده شدگان و متوطنانِ انصار و قراء آسیای مرکزی به‌ویژه خراسان بوده‌اند، همان سرزمینی که حاشیه غربی آن هنوز جزو خاک ایران است و تنه اصلی آن در میان کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان منقسم و منتزع گشته است.

گویش‌های متداول سابق در خراسان، سغدی، خوارزمی، تُخاری، ختنی در شمال، و سگزی، زاوُلی در جنوب شرقی بوده است. سایر لهجه‌های ایرانی خراسانی، هروی (یا هراتی)، بلخی، یغنوبی، وُخی (یا وُخانی)، ایشکشمی (یا ایشکاشمی) و چند گویش کم شعاع دیگرند. در منطقه پامیر در توابع تاجیکستان کنونی، گویش‌های مُنجی (یا مُنجانِی)، سنگلیچی، یودغایی (یا یودغه‌ای)، یازغلامی، شوغنی / شُغنی یا شِغنی، سَریکلی، سوجنی، و در مناطق افغانستان فعلی لهجه‌های پَشتو، اُرموی و شاخه‌ها و نیمه زبان‌های خویشاوند آن‌هاست که با مقیاس‌های متغیر در ایالات شمالی و جنوبی زبانزد شهریان و دهاتیان‌اند.

در خاک ایران امروزی به اضافه گویش‌های بومی آذری ایرانی، یعنی تاتی و هرزنی در شمال غربی (و نه آذری ترکی که آن خود زبان فراگیر آذربایجان ایران و آذربایجان شمالی منتزع از ایران در زیر سلطه و قدرت کامل روس‌ها تا قبل از تلاشی و انقراض نظام کمونیستی شوروی بود) و همچنین زبان‌های طبری (مازندرانی) و گیلکی و طالشی در شمال و گویش‌های سمنانی، سنگسری، سرخه‌ای، شهمیرزادی بین دماوند و گرگان و خراسان و مناطق شمال و شمال شرقی مرکزی ایران وجود دارد.

گویش‌های دیگر مرکزی و غربی ایران که پاره‌ای از آن‌ها را در تألیفات دیگرم تحت عنوان «فهلویات» [بقایای لهجات پهلوی شمالی در زمان‌های بعد از ظهور دین مُبین اسلام] ذکر کرده‌ام، گروه زبان‌ها و نیمه زبان‌های گورانی، گهواره‌ای، گوره جویی، قِلاعی، بیوه نیجی، کَرنَدی، کندوله‌ای و دینوری از شاخه‌های پُر بر و بار شجره اوراماناتی (اورامان لهون و اورامان تخت و اورامان جوانرود و پاوه و تفسود و ژاوه رود) اند که در کنار گویش زازا (یا زازایی) جزو دسته زبان‌های قریب و خویشاوند با فارسی محسوب می‌شوند در صورتی که گویش‌های کُردی (کرماشانی، سورانی، سنه‌ای و مُکری و سلیمانیه‌ای (شهر زوری و حلبجه‌ای) و هولیری / اربیلی و کُرمانجی شمالی و شعب آن‌ها (بادینانی، شگاکِی و گویش کردان اسکان شده در خراسان)، باید در میان گروه زبان‌ها و گویش‌های منشعب از مادی باستان طبقه‌بندی شوند مع ذلک هر دودسته منسوب به ساقه‌های فارسی و مادی باستان باهم خویشاوندی مستقیم دارند و از یک اصل کهن مشترک مشتق و شاخه‌شاخه شده‌اند.

گویش‌های لکی و لُری، زبان اُستان لرستان و بخشی از اُستان کرماشان و شهرهای هرسین و توپسرکان و نهاوند و شهرستان‌های خرّم آباد و بروجرد و حتّی همدان، آمیخته به گویش‌های کردی و گورانی و سایر لهجات بازمانده پیشین‌اند. این دسته از زبان‌ها در مباحث صوتی و نحوی و لغوی دگرگونگی‌های قابل توجّهی یافته‌اند و شناخت آن‌ها برای تحکیم پایه‌های زبان‌شناسی تاریخی و حلّ و روشنگری بسیاری از مشکلات لغوی و ساختاری زبان فارسی / دری سودمندند.

گروه گویش‌های اِوزی و بستکی و خُنْجی و لاری متداول در شهرستان لارستان اُتان فارس با نیمه زبان‌های فسایی و جهرمی و فیروزآبادی و اصطهباناتی و بیخه جاتی از متفرعات خویشاوند با زبان پارسی‌اند. برای تنظیم و جدول‌بندی لغوی و ساختاری این زبان‌ها و خرده زبان‌ها به قدر وُسع و توان اندک خود کوشیده‌ام که در جریان چندین سفر بدین اُستان به گردآوری اسنادی اقدام کنم، این یادداشت‌ها امکان دارد که جهت تحقیقات فقه اللغوی و لهجه شناختی ایرانی بی‌فایده نباشد. به بخشی از آن‌ها قبلاً در نوشته‌های دیگرم اشاره کرده‌ام.

شناخت لغوی و دستوری تاریخی این زبان‌ها برای پژوهش‌های زبان فارسی بسیار گران‌بها و گره‌گشاست. بهمان نسبت این مطلب در باب دیگر لهجات پراکنده در ایران از قبیل نطنزی، سیوندی، جوشقانی، محلاتی، لاسگردی، نائینی، خوانساری، و لاتروی، فریزندی صادق است.

این گویش‌های ایرانی، به‌طور مختلف و غیرمساوی با حفظ نیمچه استقلال خود در زمان‌های دور و نزدیک در تشکّل عمومی زبان فارسی / دری شرکت نسبی داشته‌اند و مخازن عمده، این زبان عمومی مشترک را تشکیل می‌داده‌اند و خود طبعاً تحت الشعاع و در سایه آن استقرار یافته‌اند. این زبان‌های محدود منطقه‌ای، عشیره‌ای، دهاتی و حتّی قومی با نقش ادبی و ارتباطی عصاره خود را به زبان فارسی که به زبان اندیشه و شعر و فرهنگ سراسری اقلیم ایران مبدّل شده است، منتقل ساخته‌اند. و از بارور کردن آن در موارد اختصاصی، نام گل‌ها، گیاهان، مرغان، حشرات و هوام، اصطلاحات مربوط به کوه و دشت و توصیفات و تعریفات ویژه محلی دریغ نکرده و پیوسته و در موارد لزوم آب به آسیاب زبان فارسی / دری آورده و خواهند آورد. این منابع عظیم و مخازن انباشته از ثروت‌های لغوی و فرهنگی و دانشی و الهام‌آوری‌های ادبی و شعری برای ابد پشتوانه معتبر زبان فارسی خواهند ماند. ادامه یا خاموشی تدریجی آن‌ها از اعتلاء و ارتقاء بنای سر به آسمان کشیده زبان فارسی / دری به هیچ‌وجه نخواهد کاست.

در چهارچوب برنامه‌ریزی‌های ناسالم، دیرزمانی است که سیاست‌های استعماری اختلاف‌آفرینی با روش «موریه‌ای» مقاصد افزون‌طلبی و سودجویی خود را دنبال می‌کند و با این تیشه که هرروز کندتر و فرسوده‌تر شده است نابسامانی‌هایی بنیادی ایجاد می‌کرده‌اند. شعار عملی «تفرقه بینداز و حکومت کن» روزی گریبان گیر خود مخترعان این جدایی‌ها و فرهنگ‌کشی‌ها نیز خواهد شد، همچنان که نظام استعماری کمونیستی روسیه از این عمل طرفی برنست، هنوز هم آثار ویرانی‌ها و بیمار فکری‌های آن کاملاً مشهود و دست و پا گیر ست و مانند بمب‌های دیر انفجار هنوز بدبختی آور و زیان رسان است، تقسیمات جدید آن‌ها در تشکیل جمهوری‌های نو بنیاد بیش از همه برای جدا افکنی‌های جدید و تغییر خط و فراموشاندن و قطعه‌قطعه کردن یک فرهنگ جهانی و انسانی در مقابل کمبودهای فرهنگی و تاریخی خود آن‌ها بود.

زبان فارسی/ دری در آغاز یک گویش معمولی نظیر سایر گویش‌ها بوده است. توسعه و ارتقاء آن مرهون خاصیت ساختاری ترکیبی آسان و پذیرندگی کلمات تازه است که بدون تغییرات نامنتقی «ناشناس ساز» آن‌ها را در قالب‌های چُست و ساده با یک نظم آوایی نرم و غیر مغلق هماهنگ و ریخته‌گری می‌سازد. این قابلیت ترکیب و استعداد تکثیر لغات بجایی می‌رسد که با چند ریشه یا ساقه و چند پیشوند و پسوند غالباً یک هجائی می‌توان صدها واژه تازه با معانی روشن مأخوذ از اجزاء ترکیبی اولیه بدست آورد و حتی اگر کسی هنوز این واژه‌ها را در فرهنگ لغات یا کتابی ندیده باشد و یا حتی از کسی قبلاً آنرا نشنیده باشد، بسهولت مفهوم آن را درک می‌کند. برای معانی جدید، بیان اندیشه‌های تجریدی و بقصد نوآوری‌ها و نوسازی‌ها و نامگذاری ابزارهای تازه و ایجادهای صناعی و هنری و موارد بی‌شمار دیگر، این استعداد و خاصیت ترکیبی و بهم پیوستگی موهبت عظیمی است که جزو طبیعت ثانوی و از ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی/ دری/ تاجیکی گردیده است.

متکلمان گویش‌های ایرانی همین که در بیان مطالب روزمره خود از مرز گفتگوهای عادی تجاوز می‌کنند و به واژه‌ها و عبارات دقیق‌تری نیازمند می‌شوند به آسانی برای عرضه گری مقصدها و اندیشه‌های باریک و انتزاعی بزبان فارسی روی می‌آورند و ادای مقصود می‌کنند (چنان‌که در موارد مشابه در زبان فارسی از لغات مستعمل و دخیل تازی مدد می‌طلبند)، این مطلب دالّ بر آن نیست که در اعصار پیشین زبان فارسی از مراجعه باین ذخایر بی‌شمار و انبوه لغوی و فرهنگی بی‌نیاز بوده و پاره‌ای از ساختارهای تکواژه‌ای و جمله‌بندی را از این گویش‌ها اخذ و نقل نکرده باشد. این عادت چندین صد ساله هنوز به نحو طبیعی در همه جا ساری و جاریست این گنجینه‌ها پایان ناپذیر و ابدی اند و اگر جابجایی و تحرّک جمعیت‌ها میانگین تداول آن‌ها را دیگرگون نسازد پیوسته بحال خود باقی خواهند ماند. زبان فارسی با شرایط متشکّل خود با همین خط فارسی فعلی نشو و نما کرده و با ایجادگری و ظهور بدایع بیشمار توفیق یافته است. این خطّ ضامن هویت و بقاء زبان فارسی است و پس از قرن‌ها ممارست و تکامل بموضع کمال نسبی خود رسیده است. معذک نباید تابع احوال در ماندگی و ضعف سیاسی این روزهای دشوار و نکبت‌بار بی‌خبری و گریز از خود گردد.

انبازی همگان در بناء و ایجاد یک زبان عمومی شایسته و بسط و گسترش آزاد و مستقلّانه آن که با کهکشان‌ی از زبان‌ها و نیمه زبان‌های هم اصل خود همبر و هم سرنوشت است دو عامل اساسی پُر تحرّکیست که به گرد تشکّل زبان فارسی فراهم آمده اند و به غناء و گستردگی آن یاری کرده اند. با علم باینکه در درون این زبان مجموعه‌هایی از داستان‌ها، افسانه‌های ملّی و تاریخی، شناخت‌ها، دانش‌ها،

آراء و آیین‌های مشترک وجود دارد، بسیار بعید بنظر می‌رسد که گویندگان این لهجه‌ها و زبان‌ها، زبان اصلی و سنتی و تاریخی خود را که زبان فارسی است و از لحاظ میراث فرهنگی مشترک «زبان مادر» و یاری رسان همه این واحدهای پیرامونی بشمار می‌رود رها کنند و تحت تأثیر برنامه ریزان مخرب که دایه مهربانتر از مادر شده اند قرار گیرند. ترک کردن سنت‌های جای افتاده و استوار و بدنبال ابداعات متکلفانه و بی اساس نا آگاهان یا مأذونان ویرانی افتادن جز نکبت و فلاکت عاقبتی ندارد. چنان‌که بروشنی مشهود می‌شود در همین ایام هنگامی که گویندگان آسیای مرکزی و کلیه نقاط دوردست‌انی سرزمین‌ها در جلو میکروفون رسانه‌های خبری دعوت باظهار عقیده و بیان مطلبی می‌شوند غالباً زبان اندیشه و ارتباطی آن‌ها زبان دری/ پارسی/ تاجیکی است. این عامل اجتماعی نقش زبان فارسی را در ارتباطات و انتقال افکار بگونه بی بدیهی بثبوت رسانده است.

در پایان باز هم می‌افزایم که این همه ویژگی‌ها و هنرمندی‌ها و ایجاد شاهکارهای جهانی و ابدی زبان فارسی/ دری در گرو نبوغ و قریحه شاعران و دانشمندانی است که این زبان را در قرون طلایی آن گسترش داده اند و بکمال نسبی امروزی رسانده اند. تا قرص خورشید می‌درخشد و کوه‌های سر برافراشته بر دشت‌ها سایه می‌افکنند و رودها و دریاها پهن‌اور در جریان و در تلاطمند، نوآوری‌های لطیف و ظریف شاعرانه و عالمانه جهانگیر زبان فارسی باقی خواهد ماند و شناسنامه مردمیست که از شمال خوارزم تا جنوب خراسان و هند و قفقاز و سراسر مناطق ایران زیسته اند و تار و پود دانش و سخنوری را هنرمندانه بافته و با نقش و نگار آراسته‌اند.

با افکندن نگاهی کوتاه به سرزمین‌هایی که زادگاه و پرورشگاه و دانشگاه‌های گویندگان و نویسندگان این زبان بوده است بروشنی پدیدار می‌گردد که آسیای مرکزی و شهرها و دیه‌های دیگر ایران همه پایه گذاران و سهامداران بزرگ آن بوده اند. از آنجمله اند پایتخت‌های بزرگ ایرانی و فارسی زبانان بخارا و سمرقند و چاچ (= تاشکند) و مرو و بلخ و هرات و کابل و نیشابور و اصفهان و ری و شیراز و کرمان و تبریز و همدان و امثال آن‌ها که نام عده ای از آن‌ها تحت عنوان بلاد ایرانی در پاره ای از متن‌های قدیمی اوستایی و پهلوی و فارسی و یونانی و رومی و ترکی و چینی و هندی و سریانی و عربی به اشاره یا بتفصیل با ذکر ویژگی‌ها ذکر گردیده است.

چاپ‌های نخستین «نمونه‌های نظم و نثر زبان فارسی» متعلق به چندین دهه از سال‌های پیش است. از آن زمان تاکنون تحقیقات ادبی و فقه اللغوی مواد فراوان و نقطه نظرهای قابل توجهی به «متن شناسی» عمومی افزوده اند. متأسفانه وضع اجتماعی و سیاسی خاص ایران به پژوهش‌های علمی مجال مناسبی باین گونه مباحث ادبی و علمی نداده است. غالب کارگزاران مکتب استعماری با اعمال

«موریانه وار» خود برای سست کردن و فروپاشاندن بدنه بناهای عظیم و همگیر فرهنگی و لسانی ایران با «خط گیری» از استادان اعظم خود در مقابل «تگه استخوانی» که با هزاران اهانت در جلو آن‌ها پرتاب می‌کنند، هنوز فعال و کوشایند و جز نزاع لفظی سالوسانه باهم اختلافی در عمل ندارند.

میراث فرهنگی و علمی ایران در این سالیان دراز اخیر در کف افراد ناباب و سود طلبیست که فاقد صلاحیت و شناخت درست و بایسته اند. آن‌ها نمی‌توانند یا مجاز نیستند که انگیزنده و مشوق یک تحوّل در خور فنی و تحلیلی صحیح باشند. معذک امید است که یک نیروی آرمانخواه و متعهد برخاسته از اندیشه‌های سالم مردمی مستقلاً و بدور از مراکز قدرت مشکوک و خارجی با یک روش مصلحانه و دقّت‌مندانۀ علمی و با متانت و دور اندیشی و اجتناب از جنجال‌های کاذب سیاسی و نمایشی بجموعیت نگری و کلیت فهمی فرهنگ‌های ایرانی پردازد و در هم پیچیدگی‌ها و ادخالات متقابل یکی در دیگری را در ایران و در همه پهنه‌های قدیم و سنتی آن مورد مُداقّه و نظر افکنی قرار دهد.

در «به نمایش گذاری» متن‌های ادبی و عرفانی و فلسفی و تاریخی، آنچه در مرحله اول در خور توجه و ژرف بینی است آگاهی یافتن و درک درست از این غناء و گنجینه‌های لبریز ابدی زبان دری/فارسی است این ثروت‌های سرشار و شوق آور معرفت معرفت صحیح از اندیشه و سنت‌های انسان منشانه و عالمانه، خاصّ مناطق مذکور است.

حالا که بر مبنای اصول و پایه‌های زبان شناختی از ارزش واقعی این گویش‌ها و زبان‌ها و نیمه زبان‌ها تنبّه حاصل گردیده است، تمرکز دادن عدسی دید تنها بر روی زبان دری/فارسی - بدون اعتناء باین زبان‌ها که در حکم حصارهای پیرامونی دژ زبان فارسی/در ایند - بسنده نیست، لیکن بطور ساده جهت نمودن یک موقع و یک حالت فقه اللغوی که در نوع خویش در جهان نادر و کم نظیر است بایسته اند. با یادآوری خصیصه «وحدت گرایی» و «جدایی گریزی» که عامل ثابت و استوار این زبان در میان اقوام متعدّد مسلمان و غیر مسلمان آسیایی است باید توجه کرد که زیرساخت فرهنگی این گروه‌ها هم آمیختگی یکی در دیگری است. پیوندهای محکم ساختاری و لغوی و نظام دستوری زبان‌های ایرانی از عصرهای نزدیک بما قبل تاریخ بهم اتّصال یافته اند و جزوی از نهاد اصلی آن‌ها شده اند. در جاهایی که جمعیت‌های ترک زبان بمناسبت عرق قبیله‌یی و پایداری در برابر طبیعت خشک اقلیمی و صحرایی برای دام‌های خود در جستجوی آب و علف افتاده اند و بر دیه نشین‌ها و شهرنشین‌های فارسی زبان فائق آمده اند. لهجه‌های متعدّد و باستانی تورانی (همراه با موسیقی‌های مردمی هیجان انگیز و پُر تحرّک) با مقیاس‌های متفاوت زمانی و مکانی از امتزاج با زبان دری و

گویش‌های محلی ایرانی آسیای مرکزی دریغ نکرده اند و متقابلاً از یکدیگر لغات و ساختارهای ترکیبی فراوانی بعاریت گرفته اند و بر ذخایر فرهنگی خود توسع و فراخنایی بیشتری بخشیده اند. چون آشنایی و سابقه سُکنی گُزینان در طبخ و امور زراعی و باغبانی و مدیریت‌های گوناگون بیش از کوچگران و صحراگردان بود در مبادلات لغوی و تکلمی طبعاً واژه‌های بیشتری از زبان فارسی و سایر گویش‌های ایرانی در میان قبایل ترک زبان شیوع یافت و حافظه‌های لسانی آن‌ها را بارور ساخت. متقابلاً شمار در خور توجهی در ادوار مختلف از واژه‌های گویش‌های ترکی بر فرهنگ لغات زبان دری / فارسی افزوده گردید. در «جای نام‌ها» (= اسامی امکنه) آثار غیرقابل انکار و ثابت لهجه‌های ایرانی و ترکی بمناسبت تحرک و جای بجایی جمعیت‌ها کاملاً مشهود است و از منابع گرانها درباره خط سیر قبایل ترک و جابجا شدن شهرنشینان فارسی زبانست.

خط فارسی: شناسنامه و پشتوانه تاریخی زبان فارسی / دری

خط فعلی فارسی با حفظ سنت‌های تاریخی کتابتی، برای زبان فارسی / دری در رده کاملترین خطوط جهانست و نیز بعلت شمول آن بر حرف‌های تکمیلی پ، چ، ژ، گ، ویژه زبان فارسی که زبان تازی آن‌ها را ندارد، باروش اعراب گذاری اختیاری که گاهی همه یا بخشی از آن بمناسبت تند نویسی و زود فهمی اهل زبان موقتاً حذف می‌شود، بارها بر شیوه املائی خط‌های دیگر برتری دارد. زبان فارسی / دری در چهارچوب همین خط رشد و نمو کرده و با آن زیسته و گسترش یافته است. بعلت یکهزار و چند صد سال سابقه و استمرار و ممارست، گویندگان و نویسندگان زبان فارسی قاعده‌ها و میزان‌های دستوری خود را با تکیه بر همین خط تثبیت کرده و بنیان‌های ویژه خود را استقرار بخشیده اند. مسامحه در مراعات «زیر و زبر گذاری»، تنها یک مسأله قرار دادی و فنی مربوط بمطابع و دستگاه‌های حروفچینی است. با اندک توجه و سرمایه گذاری قلیل، و باریخته گری حروف زیر و زبردار یا تنظیم آواهای کوتاه (فتحه و ضمه و کسره همراه با حرف‌های صامت، و نه علامات مصوّته بلند - آ، - ی، - ُ و، که خط فارسی واجد آن‌هاست)، چاپخانه‌ها و کامپیوترها می‌توانند آنرا جُبران کنند و به سرمایه گذاری و تبذیر و اسراف بیهوده نیازی ندارند. بدین سان کوچکترین تغییری در الفبا راه نمی‌یابد و نباید هم راه بیابد. اگر بهانه تغییر خط منحصرأً مربوط به «آسان خوانی» برای فرنگیانست این امر محال و غیر عملیست زیرا «آسان فهمی» را با «آسان خوانی» اشتباه کرده‌اند. خط فارسی / عربی حامل فرهنگی غنی و پُر سابقه است و هنوز در جهان قُرصی اختراع نشده است که با قورت دادن آن بتوان کلیه اسناد و میراث‌های علمی و فرهنگی ملّتی را در زمانی کوتاه و بدون رنج تحصیل کسی به آسانی بفهمد و

ژرفنایی آن را درک کند. شرقیان هم مانند خود غریبان برای آموختن زبان‌های اروپائی سال‌ها زحمت می‌کشند و منابع زبان‌های آن‌ها را می‌آموزند این یک امر بدیهیست که همه دشواری‌های یک زبان بگردد الفبا دور نمی‌زند. تازه ادعای مدعاگران هم صحیح نیست، الفبای فارسی آنقدرها هم کمی ندارد ولی نظم و گونه آن با نظم و گونه الفباهای دیگر متفاوتست. ناقص دانستن مبالغه آمیز «رسم الخط فارسی - عربی» یک داوری نادرست و قیاس مع الفارق است. در زبان فارسی باستثناء چند مثل محدود مثلاً در مورد کلماتی که با واو معدوله نوشته می‌شوند (نظیر واژه‌های خواهر، خویش، خواندن، خواستن، خوابیدن، خواجه، خوار، خوف، خوالیگر، خوان و خوانچه، خواندمیر و خواندشاه، خوارزم، خوید «= خید: جو و گندم که خوشه هنوز نارس باشد»، خوی (= خَی: خیار، آب دهن)) و مشتق‌ها و ترکیب‌های آن‌ها که بسهولت بخاطر سپرده می‌شوند، سایر واژه‌ها را در قراءت بهمان نحو که می‌نویسند تلفظ می‌کنند. در صورتیکه در زبان‌های دگر چنین نیست و این «دیگر خوانی‌ها» نه صدها بل هزاران بار بیش از مورد فوق است رسم الخط سنتی و او معدوله یادآور یکی از مراحل تحوّل صوتی زبان فارسی و معرّف هویت تاریخی و استمراری آنست که در اصطکاک با حوادث فارسی زبانان این اشکال یادگاری را در ذخیره گاه‌ها و گنجینه‌های لغوی خود بسان مرواریدهای درخشان در طول ازمه هر روز جلا داده اند و نهشته اند که غبار فراموشی بر چهره آن‌ها بنشیند. واژه‌ها هم چون انسان‌ها تاریخ دارند و مانند گنجینه‌های ابدی یک زبانند و از وظایف و مسؤولیت‌های هر ملت حفظ بقا و سالم نگاهداشتن آن‌هاست. آیا در زبان انگلیسی کلمه یی که «نایت» (= شب) تلفظ می‌شود و در نوشتن آنرا با حروف ن. ی. ژ. ه. ت. (= نیژت) کتابت می‌شود در بردارنده، یک تاریخ گویا که تصاویر اصلی را در برابر چشمان گوینده و خواننده نمایش می‌دهد نیست؟ آیا این کلمه و صدها نظیر آن برای انگلیسی زبانان حکایتگر قصه‌های تلخ و شیرین زمان‌های گذشته نیست و اگر آنرا تغییر دهند یک رشته از تاریخ زیست شناسی آنرا از دست نمی‌دهند؟ تازه تغییر آن محملی هم دارد زیرا نظیر واو معدوله فارسی متعلّق به دسته محدود و معدودی از واژه‌ها نیست، معذک اهل تان زبان به جانشین کردن حروف این لغات بتوسط حروف دیگر رضایت نداده اند زیرا اگر چنین کنند باید هزاران کلمه دیگر را که همان محظور را دارند عوض کنند، آنوقت نسل‌های آینده با زبان و آثار این زبان بیگانه خواهند ماند با آنکه زبان انگلیسی و سایر السنه اروپایی (که سرمشق مدعیان اصلاح و خوانندگان تغییر خطّ اند)، و علی رقم فارسی زبانان دارای نوشته‌های هزار ساله نیستند. متکلمان باین زبان در مقایسه با زبان فارسی چیز زیادی را از دست نمی‌دهند و با آنکه علاوه بر دارا بودن فنّ پیشرفته چاپ بودجه‌های کافی در اختیار

دارند و احتمال خطر برای آن‌ها ضعیف است، معذک در خطّ خود دست نمی‌برند و سنن چند صد ساله، زبان فرانسوی و انگلیسی را برای استمرار و بقای فرهنگ خود محترم می‌شمارند.

اگر در استعمالات زبان فارسی / دری آمیخته با واژه‌های تازی، حرف‌های ث، س، ص، یکسان تلفّظ می‌شود در زبان فرانسه هم برای نمودن آوای «س» چندین شکل وجود دارد (c, s, t) که وجود آن‌ها برای شناختن ریشه‌های لغوی و درک درست معنی و تشخیص هریک با واژه‌های مشابه بایسته است. قس علی هذا در باب صداها و آواهای دیگر همه زبان‌هایی که با خطّ‌های لاتینی، یونانی، سیریلیکی و جز آن نوشته می‌شوند. این‌ها نیز دارای همین دشواری‌های غیر قابل احصاء‌اند. حذف اشکال متعدّد یک «صدا» و منحصر کردن آن‌ها به یک علامت الفبائی نه تنها زبان را ساده و آسان نمی‌کند، بلکه بر دشواری‌های آن می‌افزاید و آن‌ها را مبهم و غیر قابل فهم و ناشناس یا نا آشنا می‌سازد. در این جا ذکر همه آن‌ها طولانی می‌شود.

در صرف فعل و سایر مباحث دستوری دشواری‌های خطّ لاتینی برای زبان‌های اروپایی بی‌شمار است، پسوند‌های خاصّ هر زمان در پایان ریشه‌های فعلی غالباً تلفّظ نمی‌شوند. مثلاً در زبان فرانسه سیم شخص مفرد و جمع فعل «خوردن» (= مانژه) یکسان تلفّظ می‌شود در صورتی که در کتابت مفرد آن را با حروف و آواهای ا. ی. ل. م. ا. ن. ژ. و در پایان «حرف ا» (= ایل مانژ) می‌نویسند ولی شکل جمع را با حرف‌ها و آواهای ا. ی. ل. س. م. ا. ن. ژ. ت. «= ایل مانژت» می‌نویسند ولی بازهم «ایل مانژ» قراءت می‌کنند. اگر هر دو صیغه را بیک شکل بنویسند فارق میان آن‌ها از بین می‌رود و تفاوتی بین مفرد و جمع نمی‌ماند و اگر آن‌ها را همانطور که می‌نویسند تلفّظ کنند مضحک خواهد شد و زبان دیگری را وضع کرده اند که هیچ گاه به کار نرفته است. ذکر دشواری‌های خطّ و تلفّظ زبان‌های اروپایی احصاء ناپذیرند و فهرست آن‌ها در صدها صفحه نمی‌گنجد. در خطّ و زبان فارسی این مشکلات اصلاً وجود ندارد.

با همه این غوامض غریبان بدون گسیختن رشته‌های پیوند فرهنگی و تغییر خطّ و زبان ملی خود به این همه پیشرفت‌های اجتماعی و فنی - صنعتی و علمی کامیاب شده اند. کسانی که تقلید کورکورانه را تجویز می‌کنند، اگر نظر خاص نامعلوم دیگری ندارند خوبست باز هم باین موضوعات با دقّت و با فرصت بیشتری بیندیشند، این یک بام و دو هوا چرا؟ اینهمه سوء تفاهمات و اشتباهات لُپی تا کی و برای چه؟ یاللعجب ابن «شرق‌شناسان و بزرگواران خارجی» که در «لُجَناتِ ایران شناسی» گاه بطور علنی و گاه محرمانه به رابطان دانشگاهی و مطبوعاتی بیسوادتر از خود خطّ می‌دهند و مستقیماً برای

فارسی زبانان و مناطقی که علاوه بر زبان ملی و ادب فارسی در هر ناحیه زبان‌های محلی دیگری هم دارند، این همه دلسوزی می‌کنند و سینه چاک می‌زنند، چرا نخست برای حلّ دشواری‌های خط و زبان و گویش‌های محلی خود فکری نمی‌کنند و برای جایگزین کردن آن همه لهجه‌های محلّیشان بزبان فعلی خود نمی‌کوشند و از آن همه پیشرفت‌های احتمالی که با تغییر خط و زبان و رسمی کردن گویش‌های ولایتی و با درهم ریختن قواعد زبان بوسیله شعر بی بند و بار باید نصیب آن‌ها هم بشود خود را محروم و ما را متأسف می‌سازند؟

وجود لهجه‌های متعدّد ایرانی که تلخیصی از آن‌ها در این دیباچه ترسیم گردید، منابع گرانبها و همیشگی زبان فارسی/ دری/ تاجیکی را تشکیل می‌دهند. کلیه گویش‌های کنونی ایران و آسیای مرکزی از اعوان و انصار زبان فارسی و برای بقاء و وسعت و توان آن بایسته و فرخنده اند. معذک هیچیک از آن‌ها به تنهایی غنای زبان فارسی را ندارند. زبان فارسی/ دری/ تاجیکی زبان اندیشه و فرهنگ هزار و چند صد ساله همه مناطق گسترده ایران و قسمت اعظم آسیای مرکزی و هندوستان پیشین و آزان و داغستان و سایر سرزمین‌های سابق قفقاز و بخشی از آسیای صغیر سابق اند و همه در بنا و ساختمان آن شرکت فعّالانه داشته اند این زبان حامل فرهنگ پُر عظمتی است که پهنا و درازنای آن تا بفلک سرکشیده است. خاموش کردن فرهنگ پُر قدمت این مناطق، تصوّر و تخیلی بیش نیست. همه این زبان‌ها و زبان دری/ فارسی جاودانه و رها نکردنی اند. در باب اهمّیت سیاسی و ثقافی این السنه و رابطه آن‌ها با زبان فارسی/ دری در جاهای دیگر قبلاً سخن گفته ام و در فرصت‌های دیگر باز هم سخن خواهم گفت. آرزو دارم که چاپ کنونی این نمونه‌ها برای دانشجویان زبان فارسی سودمند واقع گردد. فراءت شاهکارها و نوشته‌های زبان فارسی همیشه لذّت بخش و آموزنده است. قطعات نظم و نثر زبان فارسی حاوی پیام‌هاییست مردمی و عاشقانه که ذهن‌ها را شفافیت و جلا می‌بخشد و دل‌ها را بهم نزدیک می‌سازد. و ما توفیقی الاّ باللّه العلیّ العظیم. محمّد مُکری پاریس/ اوری ۱۳۸۳ خورشیدی مطابق ۱۴۲۵ قمری/ ۲۰۰۴ م.

ضمیمه ۱ نقل از:

M. Mokri, Etudes me'triques et ethnolinguistiques. Analyse historique et premier essai systematique de la poe'sie syllabique dialectale et populaire iranienne). Paris- Lounain, Editions Peeters. 1994-p644.

بنا به قرابت موضوع و برای روشنگری‌های دیگر مطالب زیر را که قبلاً با تفصیل بیشتر در بخشی از مقدمه کتاب دیگرم بنام تنظیم و طبقه بندی شعر هجائی... و ویژگی‌های عروضی در فرهنگ عامه (چاپ دوم، پاریس - لوون، ۱۳۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۹۴ م.) ذکر کرده‌ام و با مطالب این پیش گفتار قرابت موضوعی دارد در این جا به عنوان ضمیمه نقل می‌کنم اگر بمناسبت سانسور، در هر دو نظام حکومتی در ایران قبل و بعد از انقلاب، کتاب مذکور یا این کتاب بدست خواننده جوینده و علاقمند به این مباحث نرسد، امیدست که اقلاً یا احتمالاً بیکی از این دو منبع نا قابل دسترسی یابد.

ادبیات روستایی و عامیانه هم بیانگر طرز اندیشه و اسلوب زندگی و روحیات شاعرانه و پیوندهای درونی جامعه هر زمانست و هم شامل پایه‌های اصلی و زیربنای ساختمان عظیم آثار ستنی و مردمی و شاهکارهای جاویدان روزگاران بعیدست، آب‌های این چشمه‌های جوشان و خشک نشدنی و رودهای خروشان همیشه روان در آغاز قطره قطره از سرزمین‌های بایر و سنگلاخ تراویده است. این آب‌های خُرد که دور از هم و تک تک از سرایش‌ها و از لابلای سنگ‌ها زهیده و سر بر آورده اند، به تدریج در دامنه‌های کوه‌های پُر صلابت و درون درّه‌ها و بوادی فراخ راه خود را یافته و پهلوی پهلوی هم داده اند و بشکل جوی‌ها و آبشارها و رودها و دریاها بجریان افتاده اند. این چنین بود آغاز شعر و ادب دری در ایران که از «فُرخته بادا روش...»، «آبست و نیبست...»، «سمرقند کندمند...» و «از ختلان آمدیه...» (سروده‌های شش هجائی، هفت هجائی، هشت هجائی...) سرک کشیده و بکمال لطافت و فصاحت و بیانات دلپسند و مشتاقانه «بوی جوی مولیان آید همی...» رودکی رسیده و از همه آن‌ها عطر «یادِ یارِ مهربان» بمشام جان‌ها رسیده و در خاطرها نقش بسته است، سپس دقتی‌ها، فردوسی‌ها، عنصری‌ها، فرّخی‌ها، منوچهری‌ها، عسجدی‌ها، اسدی‌ها، انوری‌ها، خاقانی‌ها و... در ابداع جاودانگی‌ها کوشیده و به بزم پُر غنای سنائی، نظامی، سعدی و حافظ مولوی و جامی پیوسته‌اند. این گنجینه‌های ادبی و تاریخی و فکری متعلّق به زبان و ادب مردمیست که به‌طور یکپارچه و انبوه و گاه آمیخته با گروه‌های دیگر، از سویی از اقصی نقاط سرزمین‌های آسیای مرکزی (کاشغر، پامیر، بدخشان، فرغانه، سُغد، سمرقند، بخارا، خوارزم، ماوراء النّهر، خوقند، خُجند، تُخارستان، غورستان، غرجستان، بلخ، هرات، مرو، سیستان و بلستان دیگر خراسان بزرگ) تادل کشور پُر وسعت و پُر عظمت هند، و از سوی دیگر پاره ای از آن‌ها تا کرانه‌های دریای سیاه می‌زیسته‌اند و بدین زبان شعر گفته و کتاب نوشته و با آن اندیشیده و بالیده و نازیده‌اند.

موافقان و مخالفان اسمی و نشاندار (استاندارد) حکومت‌های مأمور حفظ منافع جهانخواران در ایران که

غالباً هر دو از یک کرباسند، با آنکه باهم بر سر امور جزئی و «دُم مویزی» می ستیزند همه در باطن برای ویرانی و فروپاشی این خانه کُهن یکصدا شده یک نغمه را می سرایند و با ابزارهای گوناگون یک آهنگ را می نوازند. بلسانِ دیگر جناح‌هایی از درون هر دو گروه بازگیران منصوب عصر سلطنتی استبدادی و بازیگران بر سر کار و فرصت طلب جانشین آن‌ها از یک منبع و آب‌شخور سیراب و تغذیه می شوند.

من هیچ به تقسیمات ظالمانه برنامه‌ریزی شده یکی دو قرن اخیر «محافل تفتین و تسلیم، و معماران داخلی و خارجی آن‌ها (از زمان میرزا صالح شیرازی و عسکرخان ارومیه‌ای و اولاد مسلمان شده، او تا آخوند اُف و طالب اُف و آقایی (آقازاده‌های ارومیه آذربایجان) و میرزا آقا خان کرمانی و ملکم و فروغی و سید حسن تقی‌زاده و شریف امامی و پادوهای عقده‌ای و وابسته و به انتهای خط رسیده آن‌ها - و جماعتی نامرئی از همدستان آن‌ها در حکومت‌های قبل و بعد از انقلاب - که ضمناً آفریننده و تغذیه کننده، اعمال مأموران شکنجه گر و شایعه پرداز و پاپوش ساز ساواک قدیم و جدید اند و مورخانه وار پای دیواره‌های کاخ عظیم فرهنگ ما را می روند و می ساینند و تار و پود رشته‌های چند هزار ساله آن را از هم می گسلانند که روزی بکلی واژگون و منهدم شود)، اعتقادی ندارم اگرچه باز هم این اعتراف و اظهار نظر ریشه بی به بهای بایکوت و سانسور و به سرقت دادن بیشتر آراء و نوشته‌هایم در ایران و خارج از ایران تمام شود. هیچ باکی هم نخواهم داشت که باز هم وارثان این گروهک‌های جاهل پُر مدّعا که سرِ نخِ آن‌ها بجای دیگر پیوسته است و از خود سلب آزادی کرده اند، با تردستی نوشته‌هایم را در قالب‌های از پیش ساخته خود بریزند و آن‌ها را با دگرگونی‌های ناشیانه و سفیهانه و پس و پیش کردن صفحات و تعویض جهت‌های علمی و تاریخی با طرحی موزیانه بنام خود و دیگران منتظر کنند. چنان که تاکنون چندین بار این دغلکاری‌ها و اعمال سفیهانه را تکرار کرده اند و از آن هم جز بدنامی برای خود و همکاران توطئه گر خود نتیجه نگرفته اند و بر اصرار و ایمانم براه درستی که پیموده ام افزوده اند. در حدود بیش از نیم قرنست که فریاد می کشم که ماهمه اعضاء یک خانواده ایم و در حدود بیش از نیم قرنست که می خواهند این صدا را خفه کنند که خفه نخواهد شد. البته قصدم از این «وحدت خانوادگی» نه بدان معنیست که سعدی گفته که «بنی آدم اعضاء یکدیگرند» که آن خود یک بحث عالی جداگانه بشری و انسانیست و تا بدانجا رسیدن بشر هنوز راه دور و درازی در پیش دارد و فعلاً جزو خیالبافی‌ها یا بهانه ای جهت خلع سلاح‌ها و تضعیف اندیشه‌های سالم ملت‌های بی زور است. عملاً هم زورمندان تجاوز گر به ما آموخته اند که «بنی آدم اعضاء یکدیگر نیستند»، زیرا آن‌ها که چنین شعار بزرگ اخلاقی و اجتماعی را ریاکارانه مطرح کرده اند به ما گفته اند «توصیف و ناتوان شو و

در جای خود در جا بزَن و همه چیز خود را رها کن و بدست من قلدِر قُلْچُمَاق دِه تا برای نابودی بیشتر تو افراد پوشالی و نواغ و رهبران عظیم الشان قُلّایی طبق اَلگو زمان بسازیم و بدین سان بتوانیم بنحو کاذبانه و بظاهر روشن فکرانه باهم یک مَلّت واحد جهانی را تشکیل بدهیم»، بعبارت دیگر آنان معتقدند که «مال ما مالِ ما و مالِ شما هم مالِ ما» و این خود یک منطق غیر انسانیست که اومانیت‌های ایرانی یا «انساندوستانِ دروغین» از دو قرن پیش تاکنون آنرا مطرح کرده اند و باز دِه آن اُفول علم و سنجایای اخلاقی و کُشتن استعدادها و خشکاندن سرچشمه‌های دانش زای انسان‌هاییست که اگر از بندهای دست و پا گیر نامرئی خلاصی یافته بودند شاید توانسته بودند در سازندگی جهانی بهتر همدوش و همیار نیکخواهان قلمروهای دیگر شده باشند و نه در خدمت و بندگی بدخواهان و استعمارگران.

اگر کسی بگوید چرا در این مجموعه از پژوهش‌ها، ترانه‌ها و اشعار هجائی محلّی (کُردی و فهلویات و سروده‌های عامیانه فارسی) را با ترانه‌های سده‌های نخستین هجری یکجا مطالعه کرده ای و آن‌ها را باهم در آمیخته ای، باو پاسخ خواهیم داد که من جز فاصله زمانی هیچ فرقی بین یک ترانه قدیم فارسی و فهلویات و بین یک ترانه کُردی و لُری و اورامانی و گورانی و رازی و همدانی و خراسانی و گیلکی و طبری و طالشی و آذری ایرانی و... قائل نیستم و همه آن‌ها را شاخ و برگ‌های یک درخت تناور و برومند می‌دانم که همه از یک ریشه بالیده اند و بهمین جهت «مکانیسم واحد» تشکّل هجائی و عروضی آن‌ها موضوع تحلیل و تدقیق نویسنده این کتاب گردیده است، تاریخ شعر کُردی مثلاً از مُلّای جَزَری که چندین قرن قبل شعر کرمانجی سروده است یا اشعار چند سده پیشین گورانی و اورامانی در غرب ایران، و لهجه‌های پشتو سایر شعبات زبان‌های ایرانی متداول در شرق ایران، آغاز نمی‌شود. تاریخ شعرِ دَری همان تاریخ شعر کُردی و لُری و بلوچی و پشتو و جُز آنست. این تنها اندیشه بیمارگونه از خود بیگانه شدگانِ اخیر است که بعَلّت نادانی یا برای تگّه استخوانی که جلو آن‌ها می‌افکنند برای یک دستمال قیصریّه ای را آتش می‌زنند و در آخر هم چیزی نصیب آن‌ها نمی‌شود. آنطورها هم نیست که آن‌ها را چنان ناگزیر کرده باشند که اگر به اندیشه‌های حقیرانه و خطای «محافل تفتین و تسلیم» نگروند و در خدمتِ آن‌ها در ویرانی‌ها شرکت نکنند آن‌ها را شَقّه و کُن فیکُون خواهند کرد و یا به صلابه کشند. فرهنگ اروپائی هم مانند همه فرهنگ‌های بارور جهان فراخ اندیش و اغماضگر است و می‌تواند اشکال دیگر نموده‌های فرهنگی را که متعلّق بدو نیست بپذیرد و حتّی از آن‌ها الهام گیرد و بر غنای پذیرفته‌های خود بیفزاید همچنانکه فرهنگ شرق و بویژه ایرانی و اسلامی نمی‌تواند خود را از فرهنگ و علم پیشرفته غربی بی‌نیاز بداند. با آنکه ما بر سرِ دو راهیِ دو سرنوشت فرهنگی شرق و غرب قرار گرفته ایم معذلک هیچ مانعی نباید برای آشنایی و نزدیکی این دو فرهنگ ایجاد شود، زیرا جهان

دانش برتر از جهان سیاست است و این جدایی‌ها و تضاد آفرینی‌ها و خصومت‌های بی پایه تنها زاده فکر نارسای افراد آشوبگر کوتاه نظر و مجامع مافیایی و سودجوییست که سر در لاک منافع فردی یا گروهی و فرقه‌گونگی خود فرو برده اند و درهای خیر و امید را بروی خود و دیگران از درون قفل کرده اند. مگر این کینه‌ها، این حقارت‌ها، این عقده‌ها، این ست اندیشی‌ها و این توطئه‌های سفله‌گرانه و دون همتانه بیمایگان تا کی می‌تواند بحیات ساختگی خود ادامه دهد. من در هر حال باینده خوشبینم و از ظهور و عروج یک بشر تیزبین خیر خواه و عدالت جو و دانش دوست هنوز قطع امید نکرده‌ام، زیرا نارسایی‌ها و تنگناهای بشرِ امروزی باوج خود رسیده است. یک تحوّل و حتی یک انفجارِ جبری می‌تواند آینده سازِ جهانِ بهتری شود و ترس و ابائی هم ندارم که این پیش دیدی را حمل بر ساده اندیشی و خوش باوری فراوان کنند. از هم اکنون نشانه‌هایی از یک «شروع» پُر ثمر و شکوفایی همه جا گستر در گوشه و کنار بچشم می‌خورد. انسانِ اندیشمند باید مقاوم و شکلیا و وفادار و زیرک و بی حرص باشد. بعضی از اشکال زیرکی‌ها که بر اساس وّلّع و سودجویی‌های فردی یا گروهی و وابستگی‌ها پایه گذاری شده است خود عین نادانی و ناشی از عقب ماندگی‌های فکریست که بسیار زود گذرند و بجایی هم نمی‌رسند.

با آن‌که برای حراست میراثِ عظیم فرهنگی در دو سده اخیر هیچگونه سازماندهی دفاعی واقعی وجود نداشته است معذلک روح جامعه همیشه مصالح خود را خوب تشخیص می‌دهد و با وجود بی زوری ظاهری حقیقت‌ها را درک می‌کند و زیر بار هیچ یک از این تقسیم - بندی‌های مخرب و جدا فکری‌های نابسامانی آور نمی‌رود. من در جاهای دیگر با تفصیل بیشتر در ضمن پژوهش‌های علمی خود از آن‌ها بحث کرده‌ام و ارباب تحقیق و آزاده اندیشان از آن آگاهند. کوتاه بینانی که این نوشته‌ها را عمداً نادیده گرفته اند یا برای مقاصد ناحق و شوم محرّکین و باتگّاء سانسور فراگیر به آن‌ها دستبرد زده و بنحو ناقص یا آمیخته آن‌ها را بنام خود انتشار داده اند، چون حقیقت و اخلاصی در کارشان نبوده است و تنها بتجارت و فریب جهّال پرداخته اند همه در نیمه راه مانند صدها امثال خود از رفتن بازمانده و ناکام گردیده‌اند.

همه تاریخ نویسان و جغرافی دانان عرب و ایرانی از صدر اسلام بر وحدت کشورهای ایرانی و زبان واحد آن‌ها (فارسی/ دری) گواهی داده‌اند و مطالب دقیقی ذکر کرده اند که امروز بعنوان حجّت‌های قاطع می‌توان بدانها استشهاد کرد و نویسنده این سطور در تألیف دیگرش که مربوط به آسیای مرکزیت آن‌ها را با توضیحات گسترده نقل و ترجمه کرده است. از آن جمله است نوشته‌های گرانب‌های ابو الحسن علی بن حسین المسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف (چاپ دخو، هلند، بریل، ۱۸۹۴، ص ۷۸-۷۷):

«فالفرس أمة حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها آذربيجان إلى مايلي بلاد أرمينية و آران و البيلقان إلى دربند و هو الباب الابواب و الری و طبرستان و المسقط و الشابران و جرجان و أبرشهر و هی نيسابور و هراة و مرو و غير ذلك من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الأهواز و ما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت و كل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها واحد و لسانها واحد الا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات و ذلك أن اللغة انما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة و تأليف حروفها تأليف واحد و ان اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الآخر كالفهلوية و الدرية و الآذرية و غيرها من لغات الفرس.»: ایرانیان (در متن: الفرس) قومی بودند که قلمرو بلادشان دیار جبال بود از ماهات (= ماه الکوفه: دینور، و الماه البصره: نهاوند، همدان و قم، و ماه فارس) و جز آن و آذربيجان تا بلد أرمينية و آران و بيلقان تا در بند که همان باب الابواب [= داغستان، چچن، ...] و ری و طبرستان و مسقط [= بین دربند و لکزستان در ساحل بحر خزر: طبق نوشته یاقوت در معجم البلدان نخستین بلدی بود که خسرو انوشیروان در هنگام بنای باب الأبواب «دربند» ساخت] و شابران [= از بلاد آران یا دریند که بین آن و شروان بیست فرسنگ فاصله بوده است و طبق نوشته یاقوت در معجم البلدان، از بناهای خسرو انوشیروان بوده است] و جرجان و أبرشهر (که همان نيسابور است) و هرات و مرو و جزآن از بلاد خراسان [سغد «ماوراء النهر» و خوارزم] و سجستان و کرمان و فارس و أهواز با دیگر اراضی عجمان در این زمان و آنچه بدین مناطق پیوسته است. همه این بلاد یک کشور را تشکیل می داده، شاه آن ها یکی و زبان آن ها یکی و ساختار و ترکیب حروف آن ها یکسان بود. جز آنکه در برخی از واژه ها اختلاف کمی داشتند. آن ها زبان واحدی داشتند زیرا هنگامی که حروفی که با آن ها زبانی را نویسند یکی باشد و ساختار آن ها یکی باشد طبیعتاً زبان واحد است اگر چه در چیزهای جزئی تفاوت داشته باشند چون پهلوی و دری و آذری و زبان های دیگر ایرانیان» (همچنین رجوع شود به ترجمه این کتاب نفیس بهمت ابو القاسم پاینده، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵ شمسی، صفحات ۷۳-۷۴).

المقدسی البشاری مؤلف کتاب أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم (چاپ دوم دخویه، لیدن، ۸، ۱۹ ض ۲۵۹) می نویسد: «کلام هذه الأقالیم الثمانيّة بالعجميّة الا أن منها دريّة و منها مغلقة، و جميعها تسمی الفارسیّة...»: «زبان همه این اقلیم های هشتگانه دری است و بعضی از آن ها مغلقه یعنی نیمه زبان ها (زبان های محلی در بسته بغیر اهل زبان) اند و همه فارسی نام دارند.»

محمّد بن اسحاق التّدیم مؤلف کتاب الفهرست و ابو القاسم بن حوقل النّصیبی مؤلف صورة الأرض و عدّه دیگر از مورخین صدر اسلام که با آغاز نشر این زبان قرابت زمانی داشته اند درباره زبان فارسی/ دری بعنوان زبان همگانی کلیّه مناطق و ممالک فارسی زبان از خوارزم تا آسیای جنوبی و هند،

و از خراسان تا بین النهرین (کرانه‌های دجله و فرات) مطالب آموزنده و ارزنده‌ی نوشته‌اند که ذکر همه آن‌ها بیرون از چهار چوب ویژه این مقدمه است و در جاهای دیگر بآن‌ها بتفصیل بیشتر اشاره شده است. کوشش در جایگزین کردن زبان‌های دیگر بجای این زبان یا تضعیف و نارسا سازی آن بعنوان پاکسازی زبان دری از لغات عربی و آسیب رسانی بآن از درون بوسیله نشر اشعار «بند تنبانی سبک جدید بی وزن و قافیه و نامفهوم» و هماوایی برای تغییر خط و سپردن امور بفرصت طلبانی که در زیر پوشش یک اسلام تصنعی واپسگرا (ساخته ذهن نامسلمانان و دشمنان اسلام و ایران) و صدها ترفند و نیرنگ استعماری جدید از برنامه‌های «موریانه‌واری» است که برای انهدام فرهنگ پر عظمت فارسی / دری / تاجیکی (زبان مادر و سرچشمه فرهنگی همه زبان‌های ایرانی و گویش‌ها و نیمه زبان‌های اصیل وابسته بآن) طرح‌ریزی شده است. بیش از نیم قرنست که بتکرار این مباحث حیاتی خاص ایران و خاص سایر یاران جدا افتاده از پیکره ایرن می‌پردازم بامید آنکه یک راه معقولانه اقلاً برای حلّ مسائل پیچیده و غامض داخلی که سال‌ها درباره آن‌ها اندیشیده‌ام چاره‌گر دشواری‌ها شود و از آسیب‌های دیگری که در انتظاری فرصت مناسب علیه ما کمین کرده است جلوگیری کند ولی دولت‌های وابسته و روشنفکر نمایان قائم بغیر در باطن در جهت مخالف آن قدم برداشته و گفتار و کردار آن‌ها متفاوت بوده است.

فرمانروایی که از خارج چهارچوب این زبان به ایران آمده‌اند و حکومت کرده‌اند برای حفظ و دوام خود و بحکم جبر و ضرورت کم م بخیل طرفداران و مشعلداران این زبان پیوسته‌اند و مشوّق و ناشر آن در جاهای دیگر هم شده‌اند. براستی می‌توان بر خمیره خودکامگی و ستم و بیدادگری که ویژه اغلب فرمانروایان (اعم از ایرانی و غیر ایرانی، غیر مسلمان و بظاهر مسلمان، قشری و صوفی، صوری و متظاهر بعرفان، بیدین و با لعاب و روکش دین و اسلام) بوده است اعتراض‌های بجا کرد و الحق هم که غالب اوقات و متأسفانه در ایران قدرت در دست اراذل و اوباش بوده است. آن‌ها گاه جامه‌ها را عوض کرده و یا پُشت و رو پوشیده‌اند ولی آنچه در درون آن جامه‌ها و مغزها بوده است تکانی نخورده است. از دو سه قرن شلتاق سپاهیان عرب بنی اُمیّه دمشق و بعضی از خلفاء بنی عباس بغداد که فرسنگ‌ها از روح اسلامی و بشری بدور بوده‌اند و از خون بیگناهان رودها جاری کرده و با آن‌ها آسیاب‌ها چرخانده‌اند و یا از آفت و بلای مغولان که یک مصیبت بزرگ و هولناک در میان هزاره‌های تاریخ جهانست فعلاً بحثی نمی‌کنم. در ازاء امروز خرده گرفتن را بر تُرک بودن نیاگان سلطان محمود غزنوی و ملک‌شاه و سنجر سلجوقی و شاه‌رخ و اُلغ بیگ گورکانی که مشوّقان و با نیان گسترش زبان دری و هنر و خط بوده

اند امری نابجا و حاکی از تعصّب نژاد پرستی مطرود ایرانی و اسلامی می‌دانم. ستم‌های شاهان که جزو ملکات و خصائص مقام «ملک الملوکی» آن‌ها بوده است نابخشودنی است نه ترک و ترک زبان بودنِ اعقاب و اجداد آن‌ها که بخودی خود هیچ گناه و عیبی را اثبات نمی‌کند. شایسته نیست که موضوعات را در هم آمیزند و ترک و عرب بودن را جنایتی بشمرند. آن ترکی که خود را ایرانی کرده و در اشاعه و ترویج زبان فارسی / دری خدمت کرده و با ظلم ستیخته است ایرانی شرافتمندیست که بر آن فارس‌زبانی که آلت فعل شده و هر روز به شکلی در دام «محافل تفتین و تسلیم» افتاده و دلال مظلمه‌ها شده است هزاران بار برتری دارد. ترک یا ترک زبان بودن یا عرب و عرب زبان بودن در ایران، و فارسی زبان بودن در نزد کرد زبانان یا کُرد زبان بودن در نزد فارسی زبانان و قس علیهذا چه گناهیست که هر روز آتش آن رادامن می‌زنند و برای آن شالوده‌ها و بناهای ساختگی و «ادبیات جدید» می‌سازند و شعبات فرهنگی جهانخواران بودجه‌های هنگفت (ظاهراً رایگان) بدان‌ها اختصاص می‌دهند و بدین سان می‌خواهند با پنهان کاری‌های تخصصی خود مقدمات یک «از هم فروپاشیدگی» سراسری را در فرصت و زمانی که به نظر اربابان آن‌ها انب می‌رسد پی ریزی کنند. بدین سان جمع کثیری از هموطنان را می‌آزارند و آن‌ها را به راه‌های دیگر سوق می‌دهند. حتی ترکان و تازیان امروز خارج از محدوده ایران را مسؤول اعمال ترکان و تازیان چندین سده پیشین دانستن نه تنها خردمندانه نیست. بلکه نادرست و ظالمانه است. آن‌ها هم مانند ایرانیان و بقیه شرقیان دچار ظلم تاریخ شده‌اند و به همان مقدار از حکام دست‌نشانده و جاهل و ستمگر خود رنج می‌برند و به زندان‌ها و به قتلگاه‌های ستمگران رهسپار می‌شوند که خود ایرانیان.

زبان تازی با لغات دخیله پهلوی و دری، و زبان ترکی با واژه‌های ایرانی - و نیز با کلماتی که به وسیله زبان فارسی از تازی اخذ شده - خود را بارور کرده اند. این نیز از افتخارات تاریخی زبان فارسی (دری) و فرهنگ ایرانیست که ایرانیان توانسته اند در تدوین لغت عرب (که از غنی ترین زبان‌های جهانست) سهم فراوان داشته باشند و با واژه‌های خود زبان‌های ترکی و هندی و شاخه‌های متعدد آن‌ها را قوام و استواری بخشند. با ستم و دیو دروج و آدمکشی و فرهنگ‌کشی باید ستیزید نه آنکه با بجان هم افتادن و با آهنگ موزیانه دیگران رقصیدن شرایطی فراهم آورد که هر روز همین محدوده بازمانده کوچکتر و از هم پریشیده تر و باز هم از هم شوریده تر گردد. تنها آن عده از فرمانروایان که از نشر و شکوفایی این زبان جلوگیری کرده و بقتل و غارت مردم پرداخته اند در نزد ما مردود و مطرودند و نه ذات ترک بودن و عرب بودن آنان، افزون بر این، هیچ گاه ایرانیان زبان خود را بر دیگران تحمیل نکرده‌اند و این خود دیگران بوده اند که با میل خاطر و دلبستگی فراوان زبان فارسی را زبان رسمی فرهنگی و درباری خود ساخته اند و شاعرانی چون سلطان سلیم عثمانی و دانشمندان و نویسندگانی چون سودی

(شارح دیوان حافظ) از سرزمین بوسنه (بوسنی) و دیگران با دیوان‌های فارسی خود و با مکاتبات رسمی و غیر رسمی در نظر آن مشارکت داشته اند و واژه‌ها و ساختارهای لغوی و سنتی آن را مانند سلاجقه روم با خود تا قلب اروپا همراه برده اند. قرن‌ها برای دربارها ترک کشورهای آسیای مرکزی و آسیای صغیر در مُغَلان هند و برای مردم خاص و عام آن مناطق زبان فارسی زبان اندیشه و شعر و فرهنگ و عمران بوده است، چنان که بهار می‌نویسد (سبک شناسی جلد ۲، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۰ شمسی، ص ۴۰۴) «... از برکت وجود سلاجقه آسیای صغیر - که آن‌ها را سلاجقه روم گویند و از عهد سلیمان اول بن قتلش سنه ۴۶۰ تا زمان علاء الدین کیقباد ثانی سنه ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده اند- ادبیات فارسی در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر و حتی ارمنستان شیوع بهم رسانید، و فضلائى مانند ابن بی بی مؤلف تاریخ سلاجقه روم و راوندی مؤلف وفیه مافیه، و نجم رازی مؤلف مرصاد العباد، و محمد بن غازی الملطوی مؤلف روضة العقول در ترجمه مرزبان نامه در آن دیار بار افکنده و بنشر ادبیات پارسی پرداختند و سلاطین آن سامان هم با نهایت گشاده رویی و سخاوت از گریختگان سیل مغول که قسمتی بهندوستان و قسمتی بقونیه و برسا و انگوریه (آنقره/) پناه می‌جستند پذیرایی می‌کردند. از این رو نظم و نثر تادیری در آسیای صغیر و استانبول رواج کامل داشت و کتب ذقیمت در آن دیار بپارسی تألیف گردید و شعرانی معروف پیدا شدند و حتی عدّه ای از سلاطین آل عثمان که جای سلاجقه را گرفته بودند خود بپارسی شعر می‌گفتند. توضیح آنکه تا اواخر صفویه سبک نظم و نثر فارسی در خاک عثمانی کاملاً طبق اسلوب و شیوه ایران خاصّه عراق بوده است.

به طور خلاصه خصلت عرب بودن و ترک بودن و حتی فرنگی بودن (که مانند خصلت ایرانی بودن جبرست و نه انتخاب) حکایت گر هیچ جنایتی نیست. از اینکه پاره ای از واژه‌های ترکی مانند واژه‌های عربی به گسترش و غنای زبان فارسی یاری کرده اند و در ازاء زبان ترکی گاه تا هفتاد درصد با واژه‌های ایرانی و واژه‌های تازی (از طریق زبان فارسی) در آمیخته است باید خشنود هم باشیم. اینان منکر کمال زبانی که ریشه‌های چند هزار ساله دارد و مراحل تکامل صوتی و دستوری و لغوی خود را در طول تاریخ پیموده و بغنای زبان دری منتهی شده است، نشده اند و زبان خود را با آن آراسته و استحکام بخشیده‌اند و در بنای یک فرهنگ عظیم شرقی و ایرانی با ما انبازی کرده‌اند.

با این مقدمات، بطریق اولی فهلوی (فهلویات) که طبق گفته همه مورّخان و اهل ادب سده‌های نخستین اسلامی یکی از پنج زبان (الفهلویّه و الدّریّه و الفارسیّه و الخوزیّه و السّریانیّه) رایج در ایران بوده است از زبان دری منفک نیست [ر.ک. به منقولات زرتشت بن آزاد خور معروف به محمد

المتوکلّی در کتاب التّنبیه علی حدوث التّصحیف تألیف حمزة بن الحسن الاصبهانی، چاپ دار صادر بیروت ۱۴۱۲ ه. ق. مطابق ۱۹۹۲ م.، ص. ۲۴-۲۳ و منقولات عبد الله بن المقفّع در الفهرست تألیف ابن النّدیم. [زبان سریانی با آنکه از لحاظ ساختاری و گروه زبان‌ها متعلق به زبان‌های سامی (آرامی، عبری، عمهری، حمیری، عربی، ...) بوده است چون ناطقین بآن در محدوده ایران می‌زیسته اند و خطّ معمول آن که یکی از شعب خطوط آرامی بوده است با خطّ پهلوی ساسانی قرابت داشته است در این فهرست افزوده شده است. فهلویّات بموجب نوشته مورّخان و مؤلفان پیشین، زبان (یا گویش‌های) مردم ولایات فهله (ری و زنجان و ماه نهاوند و قرمیسین و ماسبدان و صیمره و آذربایجان) بوده است و بدین ترتیب شامل زبان‌های رازی و آذری و لری و کُردی (کرمانجی و سورانی و گورانی و اورامانی و سایر شعب آن‌ها) می‌شده است تا قلب آناتولی و بخش گسترده‌ای در بین النّهرین واقع در غرب کوه‌های دالاهو (زاگرس) ادامه داشته است، تاریخ شعرِ دری جدا از فهلوی و فهلویّات نیست و بدین جهت در چهارچوب تحلیل ساختاری و لغوی شعر هجائی قرار گرفته است. وحدت ساختمانی و خویشاوندی تنگاتنگ واژه‌های پراکنده در سراسر فلات ایران هم در ترکیب و تشکّل هجاهای شعری و شماره آن‌ها و هم در اسلوب بیان اندیشه‌ها و آرزوها و موادّ اصلی اساطیری، مشترک و بهم چسبیده اند. تقسیمات سیاسی متأخّر قابل دگرگونی و تفسیرات متعدّد است و اگر درباره اختلافات محلی آن‌ها گزافه گویی شود، هر قریه و ناحیه دارای تاریخ و زبان و گویشی مستقل است و این تفرّق و پریشدگی مرز و حصری نخواهد داشت زیرا در درون هر گروه باز هم گروه‌های کوچک تر وجود دارد و این دور باطل تا قیام قیامت پایانی نخواهد یافت. اغراق گویی‌های بی حاصل درباره این گویش‌ها و انتقال ناشیانه آن‌ها بسطح سیاسی یا نوشته‌های مبتذل جنجالی و نمایشی بی پایه باعث تلف کردن و تبذیر در کاغذ و مرگب است. برای در هم پاشیدن کشورها و ملّت‌ها هیچ بلا و مصیبتی هولناک تر از استبداد و ستم و وابستگی‌های زیر جُلگی فرهنگی ناشی از ضعف نیست. اساس همه ضعف‌ها و ناتوانی‌های فکری ظلم و ریا و فساد و سفاکی‌ها و چهره آرائی‌های دروغین و اندیشه‌های ناصواب و رشد و نموّ طبقه ای از جُهل و قائمین به غیر است....

ضمیمه ۲

نقل از مقدّمه جلد چهارم مقالات مُکری پژوهش‌ها و ریزه یابی‌های علمی، کردیّات ایرانی، (پاریس - لوون، نشر و چاپ پترز، ۱۳۷۴ ه. ش. مطابق ۱۴۱۵ ه. ق. و ۱۹۹۵ م.

M. Mokri, Persico – kurdica. Etudes d'ethnomusicology, de dialectologie, d'histoire, d'histoire et de religion. Mythes et mots . Paris = Louvain , Editions Peeters .

... با آن که هر گوشه‌ای از ایران (اعم از اُتان و شهرستان و شهر و دیه) مانند سایر مناطق جهان دارای تاریخ و آداب و اختصاصات لغوی و مردمی و محلی خود است معذک هیچ اقدام و برنامه ریزی فرهنگی و سیاسی علنی و نهانی مرتبط با «محافل تفتین و تسلیم» قادر بجدایی و افتراق روحی طوایف ایرانی نیست. در حقیقت همه این تیره‌ها و خانواده‌ها اعضاء یک تنه و شاخه‌های یک درختند. ستم و خدعه‌های سیاسی، بخشی از این شاخه را در شمال و شرق و جنوب و غرب ایران در طول سده‌های اخیر از ساقه بزرگ آن بریده است. ولی ریشه‌های این شجر چنان در همه سرزمین‌های اصلی جا استوار کرده اند که قطع و فصل آن‌ها امکان پذیر نیست. تاریخ مناطق جدا شده و ظاهراً از دست رفته باز هم تاریخ ایران است و هیچ فرد ایرانی عاقلی خواهان آن نیست که دوباره این محدوده باقی مانده کوچکتر و متفرق تر گردد که نخواهد شد اگرچه جهت دهی‌های مخرب پس پرده طرح‌های خود را در پرنیان‌های خوشرنگ و زوررق‌های زیبا با عناوین شبه فرهنگی و شبه تاریخی بسته بندی و عرضه کند. ستمگری‌ها و نادانی‌های دولت‌هایی که در سده‌های باز پسین بر سرکار آورده شده اند دلیل و بهانه معقولی برای از هم پاشیدگی‌های دیگر نیست و برعکس می‌تواند عبرت انگیز باشد. سانسور و جلوگیری از انتشار نوشته‌های نویسندگان در ایران و در بعضی از مراکز زبون و بی مایه علمی و فرهنگی که مطبخ و تغذیه گر پاره ای از روشنفکران قلابی «دیگران ساخته» و عوامل جاهل و وابسته اند موجب سکوت و یأس نخواهد شد بلکه خود عامل تشویق و ترغیب و تشجیع بیشتر در ادامه آن‌ها خواهد شد. همین ناجوانمردی‌ها و نامردمی‌های آمرین سانسور و دشمنان فرهنگ ایران، دلیل اصالت و حقایقیت این نوشته‌هاست که چون خاری به چشمان آنان می‌خلد و تحمل دیدن و شنیدن آن‌ها را ندارند. با آنکه این موضوعات صرفاً علمیست، بعلت تهی مایگی و وابستگی خود از استدام و صبغه ناپذیری آن‌ها رنج می‌برند و در مجامع زیر زمینی بخیال و عقل ناقص خود هر طرح اصیل و سازنده را با حيله گری‌های سفیهانه عقیم و پنهان یا کج می‌سازند و گاهی لب آن‌ها را می‌دزدند و در قالب‌های ظاهر فریب خود می‌ریزند و پس از مدتی که بزعم خود سلاح را از کف دیگری ربوندند و از نشر نوشته‌های او ممانعت کردند دوباره همان‌ها را نیز تعویض می‌کنند و امور را شلق می‌کنند که کسی سر از کار آن‌ها در نیابد.

[...]

به طور کلی در هیچ تحقیق پیش رفته علمی جایی برای تبلیغ جدایی افکنی‌ها و خرافات بزک شده و

نیرنگ‌های شبه علمی و شبه تصوّفی و تاریخ سازی و عرضه گری مأخذهای جعلی وجود ندارد. مطالعه ریشه‌های ژرف اخلاقی و افکار نظم دهنده فلسفی و زیبایی‌ها در جهان نگاری‌های اساطیری، در حقیقت شکل دهنده رموز و استعارات مربوط به اندیشه‌های والايند و می‌توانند از اصول متعالی کیفیات پیش بردها و شکوفایی‌های جدید پژوهش‌ها در عصر حاضر گردند. جهان دانش برتر از آنست هک بگروه‌های خاص و ناشایسته یی تعلّق یابد و بطریق اولی از آن آنان که به هیچ روی مایه و پایه واقعی علمی و مردمی ندارند و با وارونه نمایی بر چشم و ابروی خود وسمه می‌کشند و سیاه رویان را سپید، و سپید رویان را سیاه می‌نمایند نیست اگرچه درهای زر و زور و حيله گری را در سراسر ربع مسکون به روی آن‌ها به طور چهار طاق گشوده باشند. جهان دانش آبستن نوزادهای پُر جنبش مورد انتظار است. آن‌ها که نمی‌فهمند و باز هم اسیر جهل مرکب خود باشند و در باتلاق‌ها و لجنزارهای عالم خیالی ساخته خود و محدوده پوسیده درون گروهی دویست ساله و عقب مانده خود غوطه ور بمانند و علمدوستان داخل و خارج را بخیال خود با مارکشی بفرینند. جاذبه زیبایی‌ها و تصاویر فکری محلّی و سنّتی بیش از آن بوده است که مداخلات و دست تُو بُردن‌های مؤخّر بتواند نافی کوشش‌ها و جستجوهای علمی واقعی گردد. انگیزه شناسایی غیر از پیوستگی و وابستگی یا قبول درپست همه یا بخشی از آن‌هاست. انسانی که بدنال بحث‌های علمی و تجزیه و تحلیل و تفحص علّت‌ها و پدیده‌ها می‌رود قطعاً نمی‌تواند تأیید گر جریان‌های ساختگی باشد بخصوص آن که به هیچ دسته سیاسی و زیر زمینی و فرقه و گروه مذهبی جدید مخلوق زمان‌های اخیر وابستگی نداشته باشد.

گستره پُر غنای فرهنگ درخشان ایران (از آسیای مرکزی تا هند و از خلیج فارس تا دریای سیاه) دارای تاریخ کهن و پُر تحرّکیت که قدمت آن به مرز «عصر قریب به پیش از تاریخ مکتوب» منتهی می‌شود. بدیهی است که برای ترسیم خطوط چهره حقیقی و جدول‌بندی زیربنای آن، تحقیقی منطبق با اصول تنظیمی دقیق، تحلیلی و موضوعی بدور از هرگونه نظرات سیاسی فردی یا گروهکی انحصار طلبانه در خور برنامه ریزی بوده است. قصد رقابت و هوسکاری و «کتاب‌نویسی» کیلویی خودنمایانه برای انتشارات سر هم بندی شده و شتابزده و به سرقت بردن یا به سرقت سپردن نوشته‌های دیگران که ده‌ها سال است کالای مبتذل روز «محافل تفتین و تسلیم» و افرادی از فهرست‌نویسان و کتاب‌شناسان قلابی آن‌ها - به خصوص در ایران - گردیده است به هیچ وجه محرّک نویسنده این سطور در این «تحقیقات چند جانبه لزوماً به هم پیوسته» نبوده است.

در جستجوهای لغوی سنّتی و لهجوی، «واژه‌ها» حامل گنجینه‌های عظیمی از افکار و اشیاء و

رویدادها و کیفیات تاریخی و حیاتی و اجتماعی اند و به همین علت مطالعات فقه اللغوی (در واحدهای خُرد تجزیه پذیر و تشکّل دهنده تک واژه‌ها و ترکیبات ساختمانی عبارات) مقامی اعلی و تفضیلی دارند: واژه‌ها با انسان‌ها زیسته‌اند و تاریخ زندگی واژه‌ها از تاریخ زندگی انسان‌ها و قواعد و وظایف زیستی آدم‌ها جدا نیست. در تحلیل اشکال و تبدلات واژه‌ها (مورفولژی)، «تحوّل معنی‌ها» نقش نقّاله و محرّکه داشته اند و موجد پاره ای از اندیشه‌های اساطیری گردیده‌اند. مجازها و استعارات لغوی و برخی از تصاویر فکری صحنه‌ها نیز در طول زمان‌ها پیکره‌ساز عده‌ای از اسطوره‌ها و مفاهیم لمسی و صوری جدید شده‌اند. بدین سان از سویی انتقالات لفظی و از جانبی وجود ذخیره گاه‌هایی از دقیقه‌ها و تصاویر مجازی، عامل تجسّد سازی اندیشه‌های انتزاعی در باورها و افسانه‌ها گردیده اند. هر جا معانی اوّلیه تحوّل می‌یابند و مفهوم‌های ثانوی بر روی هم انباشته می‌شوند، اسطوره‌ها و واقعیت‌ها می‌توانند در هم آمیزند و علائم مرزی آن‌ها زدوده یا دیرپاب‌تر گردند.

انتشار گسترده زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در تمام شرق مسلمان که به مناسبت غنا و جاذبه آن، طوایف دیگر آسیای مرکزی و غربی و جنوبی، آن را با میل خاطر پذیرفته و در بنا و شکوفایی آن شرکت علاقمندان و فعالانه داشته‌اند، مانع آن نشده است که ایرانیان در توسعه ادب تازی و ترکی نکوشند ایرانیان آن‌ها را مانند السنه قدیمی قبل از ظهور دین مبین اسلام (سُرّیانی و آرامی و جز آن که متعلّق به سرزمین‌های کشور پهناور باستانی ایران بوده است) پیوسته با سماحت و بلند نظری جزو فرهنگ بومی و به معنی نفی و انکار فرهنگ‌های بارور دیگر و نه به جهت افزون خواهی و تعصّب «همه چیز را به ایران نسبت دادن و وابسته دانستن» است.

متقابلاً عده‌ای از تازی تباران و جماعات کثیری از تُرکان در طیّ قرون و اعصار نگهبان و ناشر زبان فارسی و اندیشه‌های فرهنگ ایرانی بوده اند و بدان شعر گفته و کتاب‌ها نوشته اند و در روابط و رسومات اجتماعی، بازرگانی، اداری، آموزشی، دیوانی، درباری، دوستانه و خانوادگی آن را بکار برده اند هنوز از اقصی نقاط شرق اوسط تا سرزمین‌های داغستان (در بند و دژ قدیمی ایران) و چین و آناتولی و آلبانی و بوسنی و سایر کشورهای شرقی هر روز در تلویزون‌ها و رادیوها نام‌های زنانی چون زَین و شیرین و سوسن و گلندام و پریزاد و... و نام‌های مردانی چون خسرو، فرهاد، رستم، مهرداد، فرامرز، فربرز... و صدها نام دیگر علاوه بر نام‌های مشترک سلامی شنیده و در روزنامه‌ها دیده می‌شود و در بسیاری از خانواده‌های آنان هنوز زبان فارسی/ دری زبان سنتی و ادب و روایات مذهبی و علایق معنوی و عرفانیست.

بسیاری از سلسله‌های ایرانی (غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و گوکانیان، شروانشاهان،)

با آن که اجدادشان ترک تبار بوده اند، عاملان پیشرفت و شکوفایی زبان فارسی در سراسر جهان اسلامی و اراضی پهناور ایران روزگاران خود بوده اند. منازعات و رقابت های جاه طلبانه عده هایی از آن ها ویرانی ها و کشتارهای فراوان به بار آورده است، مع ذلک خصلت ستمگری و خودکامگلی تنها اختصاص به آن ها نداشته است ملازمه خصیصه قدرت طلبی و «ملک الملوکی» در اغلب اوقات و در بیشتر مناطق روی زمین متأسفانه زورگویی و قُلدری بوده است و مقتدرترین شاهان و رجال دولتی آن زمان ها — باستثناء موارد قلیلی — کسانی بوده اند که مردم را بیشتر می کشته اند. بحث ستم باید در جاهای دیگر مطرح شود و چندان ارتباطی هم در اینجا با موضوع زبان ندارد.

با مقیاس های امروزی که معلوم نیست تا چه حدّ معتبرند نمی توان همه طول و عرض های امور سده های پیشین تاریخ ایران و جهان را پیمایش و اندازه گیری کرد. اساساً کلیّۀ کسانی که در محدوده ایران می زیسته اند و باهم پیوند زناشویی داشته اند و باهم داد و ستد می کرده اند و زبان و فرهنگ آن ها فارسی بوده است و دارای تاریخ مشترک بوده اند همه ایرانی بوده اند اگرچه به زبان ها و نیمه زبان ها بالغات مشترک روزمرّه و تمدّنی و ادبی به هیچ وجه باعث جدایی ها و خصومت ها نمی شده است.

از نوابغی نظیر امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین میرزا بایقرا تیموری و نیز دانشمندان دیگر ایرانی باید سپاسگزار شد که علاوه بر نشر زبان فارسی، پایه های دستوری و فقه اللّغوی زبان ترکی جغتائی را (که قلب و محور سایر لهجه های ترکی است و با واژه ها و ساختارهای ترکیبی زبان فارسی بارور شده و با روح ادبیّات و فرهنگ مشترک ترک و ایرانی در آمیخته است) به طور معقولانه سر و صورت و ترتیب داده اند. زبان و فرهنگ جغتائی نیز بعضاً از رشته های فرهنگ ایرانی و به نوعی وابسته به زبان فارسی است و هیچ عقلی سالمی اجازه نمی دهد که ما این ثروت ها و گنجینه های زبانی و شعری را که در بنا و ایجاد آثار درخشان آن ها شرکت داشته ایم بدور بریم و خود را با آن ها بیگانه نشان بدهیم و بدست دیگران سپاریم که به میل خود از آن ها بهره برداری های نا به جا کنند.

ایرانیان در تشکّل و توسعه زبان تازی و جمع آوری لغات و اصطلاحات و تنظیم صرف و نحو و تاریخ آن از سهامداران عمده اند و قرن ها بدان پایه و مایه لغوی و ساختاری بخشیده و کتاب نوشته و شعر سروده اند و ذخایر فلسفی و علمی ایران و یونان قدیم و آثار و نوآوری های جاودان اندیشه های ژرف خود را با آن تلفیق و تحریر کرده اند. شایسته نیست که ما امروز این فرهنگ عظیم بشری را که مانند زبان ترکی خطری هم برای زبان فارسی ما ندارد بلکه مُعین و مُمدّ آن است بالکلّ رها کنیم و رایگان از دست دهیم و تمام کوشش های نسل های متعدّد و متوالی دانشمندان و نویسندگان و گویندگان ایرانی

را هدّر داده و این گنجینه‌ها را به سفارش و حرفِ مُفت و چرند دیگران از خود دور کنیم. ما با پیشرفت زمان امروز باید حتّی مشعل‌دار زبان ترکی جغتایی در نزد ملل ترک زبان آسیای مرکزی و تنظیم‌کننده فرهنگ بزرگ چند جلدی لهجه‌های محلی «ترکی - آذری - فارسی» آذربایجان و خطّه اژان (سرزمین‌های ماوراء آرس) باشیم و آن‌ها را برای غنای زبان فارسی بر ذخایر فرهنگ عظیم خود بیفزاییم.

در مورد ادبیات لسان ترکی جغتائی می‌توان به آثار بزرگانی چون میرعلی شیر نوائی، لطفی و گدا و دو شعر جذاب استاد حسن رجبیان که در فصلنامه بین‌المللی زبانشناس به زیور چاپ آراسته شده، اشاره کرد و متن شعرها را در تائید نوشته‌های استاد محمد مکرری در این‌جا آورد:

ترکی جغتائی جاده ابریشم

در قرون گذشته شاعران و مترجمان ادیب ترکی و فارسی سرا و ترجمه آثار مذهبی و ادبی و احادیث به لسان ترکی جغتائی و دیگر لسان ترکی در خراسان بزرگ در اوج بوده است. در این مورد به عنوان نمونه به دیوان مولانا لطفی و دیوان گدا اشاره کرد. مولانا لطفی هم‌عصر میرعلیشیر نوائی از مردم خراسان بزرگ و معاصر و مصاحب جامی شاعر معروف و بوده و زبان دیوان به لسان ترکی جغتائی است و نسخه خطی نستعلیق آن با داده‌های زیر در کتابخانه ملی فرانسه به شماره ۹۸۱ نگهداری می‌شود. **لطفی سخن آموز بزرگ خراسان** شعری است عاشقانه و زیبا سروده حسن رجبیان در عظمت، آن "گنج ز"، "آن بوم کهن خطه پراج خراسان" بزرگ و "شوکت ایران کهن" که بزرگان شعر و ادب فارسی چون رودکی، فردوسی، سعدی، حافظ، جامی، بهار و پروین اعتصامی و بزرگان شعر ترکی آفتاب خاوری، ترکی جغتائی و ترکان فارسی‌گوی بزرگی مانند میرعلیشیر نوائی، مولانا گدائی، مولانا لطفی و سید عمادالدین نسیمی و دانشمندان بزرگی همچون رازی، خوارزمی، بیرونی و بوعلی سینا را چون مادری والاگهر در دامن پر مهر خود پرورده است.

لطفی سخن آموز بزرگ خراسان

شو بار سفر بند سوی بلخ و سمرقند	هر جا که شوی جان و دلم هم سفر توست
و آنگه به هرات آی و به غزنین گذر کن	گر شوکت ایران کهن در نظر توست
از مام وطن در نگر آن خطّه دل‌بند	کان زاده‌ای از مادر والاگهر توست
فریاد کن ای مادر میهن به طرب خیز	کاین خاک طرب خیز همه بوم و بر توست
از خاور روم ای جان تا باختر چین	بنگر که حد خاور تا باختر توست

پس از حَدِ ترکستان تا قُلْزُمُ عَمَّان
 بوم تو کویر تو و دشت و دمنِ تو
 و آن گردِ ظفرمند همان کوه دماوند
 عبرت گه دورانی و میدان حوادث
 از پادشهان تو به هر گوشه نشانی
 این عزت و این شوکت دیرینه نمودی
 اسکندر مقدونی و چنگیز تموچین
 از رازی و خوارزمی و بیرونی و سینا
 زان طرفه ادیبان سخندان هنرمند
 از رودکی آن پیرِ سخن پرور استاد
 و آن عارفِ صاحب سخنِ بلخ که در شعر
 هر جا که رود مرد رهی رهسپر تو
 هر جا که بُد اندیشوری تاجوری فحل
 این یک بود از علم و هنر روشنی دل
 و آن خسرو عادل به داد و دَهِش و دین
 و آن حضرت زرتشت که نیکی است شعارش
 و آن شیخ اجل سعدی اَنَدَرِ فَلْکِ نظم
 و آن حافظ شیرین سخن آن خواجه شیراز
 و آن خواجه انصاری آن پیرهرات
 و آن میر علیشیر به رادی و بزرگی
 و آن مانی نقاش بدان کلکِ فسونگر
 و آن بوم کهن خطه پَرارج خراسان
 جامی است سخن گستر این خاکِ گهر خیز
 آن یگه سخنگویِ سخن فهمِ سخن سنج
 در عرصه حکمت سخنش معجزه ای فاش
 هم ترکی و هم پارسیش سر به سر از لطف

هر جا که بود خشک و تری بحر و برِ توست
 صحرای تو گلگشت تو کوه و کمرِ توست
 در قلعه البرز دژِ معتبرِ توست
 بر صفحه تاریخ سراسرِ عِبَرِ توست
 بر جای ز مجد و شرف و کَرَوَفَرِ توست
 از هیبت و از صولت شیرانِ نرِ توست
 شرمنده گدایی به سر رهگذرِ توست
 مشهورِ جهان مُلکِ به دانش سَمَرِ توست
 مانده است دو صد گنج ادب وین هنرِ توست
 تا سایه که پرورده پیرانه سرِ توست
 سلطانِ جهانگیرِ زجان مایه وِرِ توست
 هر جا که بود ناموری نامورِ توست
 فرزند تو دلبد تو پور و پسرِ توست
 و آن یک زکله داری نور بصرِ توست
 در سلسله تاجوران دادگرِ توست
 دعوتگرِ دل داده و دل شعله وِرِ توست
 رخشنده و تابنده چو شمس و قمرِ توست
 در بارگه قول و غزل تاجورِ توست
 روشن دل و روشن گر و روشن نگرِ توست
 سردارِ سخن پرورِ صاحب اثرِ توست
 در صُفّه دیوانِ هنر نقشگرِ توست
 در خاکِ گرانمایه تو گنج زرِ توست
 لطفی سخن آموزِ بزرگِ دگرِ توست
 کاندل صدفِ دانش یکتا گهرِ توست
 گفتی که فرستاده و پیغامبرِ توست
 بر مائده علم و هنر ماحضِرِ توست

ای مام برومند نگر سرخوش و سرمست کاین نادره آثار یکایک ثمرِ توس
 باشد که گشایی به فلک شهر و بینی سرتاسر آفاق همه زیرِ پرِ توس
 و آن خصمِ سیه روزِ سیه بخت چو صیدی خونین تن و خونین دل و خونین جگرِ توس
 این شاعر هم یکی از ادامه دهندگان راه سرودن انواع شعر، رباعی و قطعه‌های ماده تاریخ
 است که ذیل به قطعه ماده تاریخ طبع "ابوشقه" تألیف امیرعلیشیر نوائی در نشریه
 وزین زبانشناس اشاره می‌کنیم:

ابوشقه یادگار میرعلیشیر

به نام حضرت حق

خوشا خاک گهر خیز خراسان	خراسان بزرگ آن خطه پیر
خوشا بلخ و بخارا و بدخشان	خوشا مرز دلیران کمانگیر
خوشا آن قهرمانان سلحشور	که شیران را کشیدندی به زنجیر
خوشا فرمانروایان خردمند	به دانش گستری هر یک جهانگیر
خوشا میرعلیشیر نوائی	خداوند دل و دینار و شمشیر
خوشا گفتار ترکان سمرقند	سخن‌گویان به آهنگ بم و زیر
خوشا ترکی خوشا ترکی سرایان	خوشا آن نقش‌بندان اساطیر
خوشا ملا مراد تاشکندی	که سعدی را به ترکی کرده تحریر
ز ترکستان چین تا رود جیحون	همه ترکان از ترکی نمک‌گیر
ز مرز کاشغر تا دشت قبچاق	به ترکی نغمه‌ها بانگ مزامیر
ز صهبایش سراسر مردمان مست	به مینای صبوح و جام شبگیر
ز عشق آبادو مهنه تا خوشان	به ترکی گشته یک شیوه فراگیر
خوشا ترکی جغتائی که لفظش	همه آفاق را بنموده تسخیر

۱- شیخ اجل سعدی، شوق گلستان مصور، دو زبانه فارسی-ترکی، ترجمه به ترکی جغتائی شعر و نثر، ملا مراد خواجه بن الحاج صالح خواجه تاشکندی، کاتب شوق گلستان: سراج‌الدین رئیس مدرسه بیک لار بیک تاشکند، چاپ سنگی، نسخه علی پور علی جان، مشهد. مطبوع مطبعه غلامی، تاشکند.

در این فرهنگ همچون نقش ارژنگ	کز آن شیرین زبانی هاست تصویر
دمی بنگر که چون کلک نوائی	نموده ز آن همه الفاظ تفسیر
چو مطبوع آمد این الفاظ شیرین	به اسلوب بدیع و حسن تحریر
بپرسیدم من از تاریخ طبّعی	که چون شاید رقم زد کلک تقدیر
برآمد ناگهان "گلبانگی" از جمع	"ابوشقه یادگار میرعلیشیر"

هجری شمسی ۱۳۹۷=۱۲۳-۱۵۲۰

زبان‌های ترکی جغتایی و ترکمن در بردارنده فرهنگ ایرانی آمیخته به لغات فارسی و لهجه‌های ایرانی حتّی خُتّی و تُخاری و سُغدی و خوارزمی و واژه‌های تازی «در قالبِ فارسی ریخته شده» است. اگر دسته‌ای از علماء ایرانی بتوانند باز هم به زبان‌های تازی و ترکی آثاری تألیف کنند و چراغ علم و ادب و فرهنگ ایرانی را افروخته نگاه دارند و هنرمندی نشان دهند، این سیره سُنّتی نه تنها سببِ باروری زبان و فرهنگ خود آن‌ها خواهد شد بلکه مانند نسل‌های پیشین و زمان‌های قبل از فقر و ابتذال علمی، برسالت انسانی و علم پروری خود عمل کرده‌اند. آنان بدین منوال بهتر می‌توانند حاملِ اندیشه‌های صادقانه و آزاد منشانه فرهنگ ایرانی در مناطق آشنا و در میان خویشاوندان قدیمی و ابدی خود باشند.

همه مردمی که به مناسبت یافتن چراگاه‌ها و آبشخورهای جدید جهت احشام و گله‌های خود و یا بر اثر فشار قبایل پشت سر خود به کشور پهناور ایران بخصوص به خراسان بزرگ روی آورده‌اند، همین‌که راه و رسم شهرنشینی را آموخته‌اند، شیفته تمدّن و فرهنگ ایرانی و نگهبان و حامی آن گردیده‌اند و بدین طریق در میان ایرانیان حلّ شده و گسترده زبان فارسی در جاهای دیگر نیز شده‌اند. این همسایگان دور دست با تمام غریبگی زود آشنا شده‌اند. سپاهیان عرب بنی امّیه و به‌ویژه مغولان نخستین چنین نبودند.

تسلّط خزنده دولت‌های تزاری روسی از قرن هیجدهم بر کشورهای مسلمان آسیای مرکزی (خانات خوقند و بخارا و خیوه و خوارزم) و رسوخ سیاست دولت استعماری انگلستان بر افغانستان و هند، برای نخستین بار شرایط جدیدی به وجود آورد که منتج به توطئه علیه زبان فارسی در هند و آسیای مرکزی و حتّی آسیای صغیر و قفقاز و خطّه اِزان (که به غلط و با مکر سیاسی به قصد اجراء احتمالی نقشه‌های بعدی بر آن نام «آذربایجان» نهادند) شد و با تغییر خطّ فارسی به روسی (سیریلیک) و ستم‌ها و کشتارهای لاینقطع بعدی ادامه یافت.

متأسفانه پس از استقلال هندوستان که هند و پاکستان در برهه‌ای از زمان به دنبال یک زبان متحد

فرهنگی (که همان زبان فارسی قرن‌ها متداول در هند بود) می‌گشتند. باز هم طرفداران زبان فارسی از انتخاب صحیح خود بازماندند و دولت ایران که می‌بایست حقاً به آن‌ها کمک کرده باشد بدلائیل روشن که همه می‌دانند کوچک‌ترین قدمی بر نداشت و حتی انگشتی هم بلند نکرد. برای زبان اُردو هم که از زمان ورود کمپانی هند شرقی و با کمک آن جایگزین زبان فارسی شده بود و مانند زبان ترکی و حتی به مراتب بیش از آن بر روی پایه‌های لغوی زبان فارسی قرار دارد بعدها سوانحی ایجاد شد که منجر به تغییر آن در پاکستان شرقی با بنگلادش بعدی گردید. مع‌ذلک بنگالی جدید نیز مانند اُردو با لغات هندی و فارسی و فرهنگ همگانی ایرانی منتشر در شرق، آمیخته است و پیوندهای تاریخی فراوان دارد. [محمد مَکری پاریس - ۱۳۸۲ خورشیدی. / ۲۰۰۴ م.]

دکتر محمد مَکری استاد ادبیات فارسی دانشکدهٔ افسری در مهر ماه ۱۳۳۱ در مقدمهٔ کتاب خود چنین به اهمیت زبان فارسی اشاره دارد: برای زبانی نظیر زبان فارسی که در حدود دوازده قرن دارای ادبیات زنده و با روح می‌باشد، انتخاب و جیزه‌ای به نام آثار منتخب نظم و نثر زبان فارسی کاری بس دشوار است. بخصوص این‌که ادبیات شیرین زبان فارسی در هر فن و در هر موضوع دارای شاهکارهای جاودان و فنا ناپذیر و پر ارجی است که برای هر فرد پارسی زبان و ایرانی که در هر شغل و مقام می‌زید مطالعه و دقت در آن‌ها سودمند و از بایسته‌های ادبی و ملی است.

تحقیق و مطالعه در آثار زبان ملی و همگانی ایرانیان در قرن‌های پس از اسلام، علاوه بر این‌که برای اطلاع از موجودیت و کیفیت ادبیات زبان فارسی لازم است، ایجاد لذت و نشاط کرده و باعث تلطیف و صفای روح می‌شود و از آثار مبتذل و پیش پا افتاده که هیچ‌گونه ارزش ادبی ندارند جلوگیری می‌کند و مردم را پیوسته با دقایق و لطایف و زیبایی‌های زبان خود که بیش از هزار سال مرحله کمال پیموده و در هر قرن و زمان نویسندگان و گویندگان نامی با قلم سحر انگیز و اطلاعات وسیع و الهامات شاعرانه خود بر آن پایه و مایه بخشوده‌اند، آشنا می‌سازد. به‌همین جهت انتخاب نمونه‌های گوناگون کوچک و بزرگ از آثار ادبی زبان فارسی برای هر دسته و هر طبقه از مردم و دانش‌آموزان و دانشجویان از فرایض ادبی زبان ماست. آن‌چه در این صحایف گردآوری شده است نمونه‌های مختصری از نظم و نثر زبان فارسی از آغاز شیوع ادبیات فارسی تا زمان معاصر است که جهت کسانی که در زبان فارسی اطلاعات و تحصیلات متوسطی دارند، تهیه شده است و چون بر طبق برنامه نویسنده اجبار داشت که در اختصار آن بکوشد، سعی شد از هر قرن نمونه‌های مختصری از نظم و نثر که معرف زمان و عصر خود باشد آورده شود و چون مطالعه ادبیات زبان فارسی در قرن‌های نخستین اسلامی در خور دقت و اهمیت

بیشتری بود، طبعاً نمونه‌هائی که از آن اعصار در این مختصر ذکر شد بیشتر از ادوار بعدی بود. و چون این کتاب در حقیقت به جای کتاب قرائت و مکمل تاریخ مختصر تحول نظم و نشر یا ادبیات زبان فارسی است از آن لحاظ که خواننده و محصل به جای قرائت یک متن، به متون متعدد و گوناگون نظم و نشر زبان فارسی آشنائی می‌یابد برای آن‌ها طبعاً سودمندتر و درخور اهمیت بیشتری است.

در این جا از هیأت علمی دانشکده افسری که مرا در کار تهیه این اوراق تحریر نمود و به چاپ آن اقدام کرده‌اند اظهار سپاسگزاری می‌کنم و امیدوارم اگر بر این صحایف خرده‌هائی باشد دوستان مرا بیگاهانند تا در چاپ‌های بعد کامل‌تر گردد و از این راه نیز بتوانم به سهم خود به ادبیات زبان فارسی خدمت بیشتری کنم.

بخش دیگری از تألیفات استاد مکرری

[۱] داستان بیژن و منیجه. متن مصحح گورانی، ترجمه فرانسه، مقدمه و یادداشت‌های زبانشناسی و فرهنگ گورانی. با تحقیقی درباره موضوعات مربوط به فرهنگ عامه. از انتشارات مرکز تبّعات علمی وزارت معارف فرانسه. پاریس، ۱۳۴۵ ه.ش. / ۱۳۸۶ ه.ق. / ۱۹۶۶ م. - ۱۷ + ۵۰ + ۱۹۱ ص. - پاریس. کتابفروشی و انتشارات کلینکسیک - به زبان فرانسه و با پیشگفتار به زبان فارسی.

[۲] راز مگو و سنگ سیاه در ایران در سنت‌لرها و گردان اهل حق. به انضمام «دوره وزاور» از متون مذهبی و مقدّس اهل حق و ترجمه آن به زبان فرانسه با تفاسیر و یادداشت‌های دستوری و زبانشناسی و فرهنگ گورانی و پیشگفتار به زبان فارسی و چند نامه از پروفیسور مینورسکی. پاریس، ۱۳۴۶ ه.ش. / ۱۳۸۷ ه.ق. / ۱۹۶۸ م. - ۸۴ + ۱۸ ص. پاریس، کتابفروشی شرقشناسی هراند ساموئلیان.

[۳] مقالات مکرری. پژوهش‌ها و ریزه‌یابی‌های علمی. جلد ۳. تحقیقات مربوط به زبان، تاریخ، مذهب، لهجه‌ها، طایفه‌ها و فرهنگ عامه ایران که در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۴۲ ه.ش. / ۱۳۷۶-۱۳۸۴ ه.ق. / ۱۹۵۶-۱۹۶۴ م. در مجلات علمی اروپائی نشر یافته است. پاریس، ۱۳۴۸ ه.ش. / ۱۳۹۰ ه.ق. / ۱۹۷۰ م. - ۴۲۰ ص. پاریس، کتابفروشی و انتشارات کلینکسیک. به زبان فرانسه و با پیشگفتار به زبان فارسی.

[۴] الهدیه الحمیدیه فی اللّغة الكردیه لمؤلفه ضیاء الدّین باشا الخالدی المقدسی. تحقیق و تقدیم مع دراسات لغویة فی مبحث اللّهجة الكرمانجیة، معجم کردی عربی. بیروت، مکتبه لبنان. - الطّبعة الثّانیة المنقّحة ۱۳۰۸ ه.ق. / ۱۹۸۷ م.

- [۵] سهمیه امیر خسرو دهلوی در ایجاد ادبیات ضد ستم در زبان فارسی، منقول از کتاب ادبیات ضد ستم نویسنده. مقالات مکرری: پژوهش‌ها و ریزه‌یابی‌های علمی - کتابچه پنجم از جلد پنجم - به زبان‌های فارسی و فرانسه. چاپ سیم، پاریس. ۱۳۵۷ ه.ش. / ۱۳۹۸ ه.ق. / ۱۹۷۸ م.
- [۶] دوره دیوانه گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو - گواهی‌های مظاهر روحانی - متن مصحح گورانی و ترجمه آن به زبان فرانسه با مقدمه و حاشیه‌ها و تفسیرها بانضمام یادداشت‌های زبان‌شناسی و فرهنگ گورانی. از انتشارات مرکز تبّعات علمی وزارت معارف فرانسه. پاریس، ۱۳۵۶ ه.ش. / ۱۳۹۷ ه.ق. / ۱۹۷۷ م - ۴۰۰ ص. با پیشگفتار به زبان فارسی.
- [۷] الوهیت نور و نار در اساطیر قدیم ایران و نزول آن‌ها از مقام الهگی در اسلام. منشأ روایتی، همگیری اجزاء ساختمان، گسترش اندیشه‌ای و ایجاد اصل دوگانگی. تاریخ تحوّل اندیشه و سیر روحانیت در ایران قدیم. پاریس، ۱۳۵۶ ه.ش. / ۱۳۹۷ ه.ق. / ۱۹۷۶ م. (چاپ دوم) پاریس - لوون بلژیک، چاپ پترز - ۱۶۰+۱۲ ص. با پیشگفتار به زبان فارسی.
- [۸] بهلول دانا و یاران حقیقت - مقالات مکرری: پژوهش‌ها و ریزه‌یابی‌های علمی. کتابچه چهارم از جلد پنجم. بحث جامعه‌شناسی مذهبی. تحقیق درباره مقصدهای الحادی و اساطیری ایرانی در نزد گروهی از متصوّفان و فرقه‌های غالی. به انضمام «دوره بهلول» با تصحیحات، ترجمه، تفسیرها و یادداشت‌ها، به زبان فرانسه همراه با متون فارسی و گورانی. پاریس، ۱۳۵۳ ه.ش. / ۱۳۹۴ ه.ق. / ۱۹۷۴ م. ۷۰ ص. نامه‌ای از بایسنغر بن یعقوب بن اوزن حسن آق قوینلو به بایزید دوم سلطان عثمانی، در حدود سال ۸۹۷ ه.ق. / ۱۴۹۲ م. متن عکسبرداری شده و قراءت آن با پژوهش‌ها و یادداشت‌های تاریخی. مقالات مکرری، کتابچه سیم از جلد پنجم: پژوهش‌ها و ریزه‌یابی‌های علمی. پاریس ۱۳۵۳ ه.ش. / ۱۳۹۴ ه.ق. / ۱۹۷۴ م. - ۱۱+۲۴ با پیشگفتار به زبان فارسی.
- [۹] فرهنگ نام‌های پرندگان در لهجه‌های غرب ایران لهجه‌های کردی و تطبیق آن‌ها با نام‌های فارسی و لهجه‌های دیگر محلی ایران. تهران مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱ ه.ش. - ۲۸+۱۵۱ ص. به زبان فارسی و با مقدمه به زبان فرانسه.
- [۱۰] التّصوّف فی ایران قدیمًا. باللّغتين العربیّة والفرنسیّة. پاریس - لوون بلژیک، ۱۳۷۰ ه.ش. / ۱۴۱۲ ه.ق. / ۱۹۹۲ م. - ۱۰۰ ص.

[۱۱] دیوان استاد دکتر محمد مکرری، مجموعه غزلیات، قصاید، قطعات، ...، با مقدمه و فهرست تألیفات. زندگینامه و کارنامه فرهنگی. با یادداشت‌های کوتاه به زبان فرانسه. پاریس - لوون بلژیک، ۳۶۰ ص. - ۱۳۷۰ ه.ش. / ۱۴۱۲ ه.ق. / ۱۹۹۲ م. چاپ پترز.

خلاصه زندگینامه استاد به قلم ناشر

دکتر محمد مکرری، متولد به سال ۱۳۰۵ ه.ش. در کرمانشاه، استاد تحقیقات علمی در مرکز تتبعات علمی وزارت فرهنگ و علوم و دانشگاه پاریس، نویسنده، شاعر، محقق، زبان‌شناس و متخصص زبان‌های باستان و لهجه‌های قدیم و فعلی ایرانی، مردم‌شناس، مؤرخ تاریخ افکار و مذاهب، مؤلف قریب صد جلد کتاب و پژوهش علمی و صدها مقاله، عضو اغلب مجامع علمی اروپائی. پیش از خروج از ایران و اقامت در فرانسه - از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۸ و سپس از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۶ - قبلاً در ایران شاغل مشاغل اداری - در ارتباط با تحقیقات لهجه‌شناسی و مردم‌شناسی تخصصی و مورد علاقه خود - و مشاغل علمی و دانشگاهی به شرح زیر بوده است:

- [۱] رئیس فرهنگ کردستان شمالی ایران مهاباد به مناسبت وضع حساس منطقه پس از جنگ جهانی دوم (۱۳۲۳-۱۳۲۲ ه.ش.)،
- [۲] پایه‌گذار و نخستین رئیس اداره تعلیمات ایلات و عشایر ایران و تهیه‌کننده طرح‌هایی در باره تعلیمات اجباری و عمومی (۱۳۲۸-۱۳۲۴ ه.ش.)،
- [۳] مدیر کل وزارت فرهنگ (۱۳۲۰ ه.ش.)،
- [۴] مأمور علمی اداره کل نگارش وزارت فرهنگ جهت همکاری و شرکت در تهیه لغتنامه دهخدا و لغت‌نویسی (۱۳۲۴-۱۳۱۹ ه.ش.)،
- [۵] دبیر دبیرستان‌های تهران (۱۳۲۶-۱۳۲۲ ه.ش.)،
- [۶] استاد ادبیات فارسی و زبان پهلوی ساسانی در شعبه زبان‌های خارجی (۱۳۳۳-۱۳۳۰ ه.ش.)،
- [۷] استاد «علم الاساطیر» و مبتکر دروسی به نام «زیبائی‌های اندیشه و اخلاق در افسانه‌ها و جهان‌نگاری‌های قدیم ایران» در آموزشگاه هنرهای زیبا (۱۳۳۳-۱۳۳۰ ه.ش.)،
- [۸] مدیر مجلات «ماد» و «بغستان»، ...
- [۹] نخستین سفیرکبیر تام‌الاختیار ایران پس از انقلاب در مسکو و مغولستان (۱۳۶۱-۱۳۵۸ ه.ش.)،
- [۱۰] مشاور عالی وزارت نفت در امور بین‌الملل (۱۳۶۴-۱۳۶۲ ه.ش.)،
- [۱۱] دارای جایزه و دیپلم علمی از فرهنگستان آثار ملی و ادب فرانسه به مناسبت مجموعه آثار (۱۳۴۴ ه.ش. / ۱۹۶۵ م.).

[۱۲] از سال ۱۳۶۷ ه. ش. استاد مَکری مجدداً مقیم پاریس بود و به تحقیقات علمی خود کماکان ادامه داد. فهرست تألیفات به زبان‌های فارسی، عربی و اروپائی در آخر دیوان استاد آمده است. استاد در تیرماه ۱۳۸۶ به دیار ابدی شتافت.

نتیجه‌گیری

فرزانه و فرهیخته‌ای که نیم‌قرن پیش به پاس سال‌های سال خدمات پژوهشی و گسترش علم و فرهنگ، نشان علمی ارزشمندی را از فرهنگستان آثار ملی و ادب فرانسه کسب نمود. شادروان محمد مَکری استاد تحقیقات در مرکز تتبعات وزارت فرهنگ و علوم فرانسه، و استاد و مدیر تحقیقات دانشگاهی پاریس، ریشه در آب و خاک کرمانشاه دارد. آثار قلمی‌اش، جلوه‌گاه بالندگی و تنومندی استاد است. زبان‌دانی، چندزبانگی، نویسندگی، شاعری، مترجمی، تاریخ‌نگاری افکار و مذاهب، تحقیق و شناسائی زبان‌های باستان و لهجه‌های معاصر و کهن ایران زمین، یگانه‌بری از دفتر ایام استاد است. خامهٔ توانا و بی‌بدیل استاد بر خط و نگارش زبان پهلوی احاطهٔ کامل داشت و نگاهی نو به تاریخ و زبان فارسی یکی دیگر از برجسته‌ترین آثار سال ۱۳۸۵ او به شمار می‌رود. ارج‌نامه و یادنامه‌های سترگ هدفی دارند و آن زنده نگه‌داشتن یاد و خاطر همهٔ کسانی است که گام‌هایی بسی فراتر از مختصات روزگار خویش برداشته‌اند. برآزندهٔ مردمانی که در راستای ارتقاء و آسودگی بشریت، عمر خویش بر کوشش و جهد و علم‌آموزی گذرانده‌اند. دانشمند خردمند و خوش‌ذوق و اندیشه، استاد محمد مَکری از آن یگانگان روزگار است که بر طومار ترقی و بی‌ظنیری ایشان مُهر فرهنگستان فرانسویان یکی از هزاران هزار افتخارسازی و افتخارآفرینی استاد است. علم‌بیکران استاد، هر جا و مکان ارائه شده در حریر وطن پرستی و وطن‌دوستی و وطن‌خواهی لمیده است.

قصیده «هنوز» ترسیم هویت ایرانی است و پیامی برای اندیشمندان و متفکران این زمانه که نه در بند اندیشهٔ وارداتی باشند و نه غافل از گنجینهٔ قرن‌ها و قرن‌ها افتخار فرهنگی و ادبی تنیده در فرهنگ اسلامی و ملی میهن خویش. استاد در قصیده «هنوز» با زبانی نرم و جاری به وصف وطن پرداخته و دل‌عشاق را از عشق‌انگیزی لبریز کرده است. از برّ و بحر گفته از آهوان و بعبه‌های برّه‌های چوپان، از لسان فارسی و لفظ دلربای دری تا رستم و بیژن و آرش و سعدی و حافظ. عشق استاد به وطن در قافیه‌اندیشی قصیده‌اش، خواننده را به وجد می‌آورد. تراش واژه‌ها در جوار گستردگی شَمّ زبانی و دایرهٔ لغوی از علم و دانش بی‌کران استاد لبریز است. این یادگارنامه و ارج‌نامه، اندک مجالی شد برای تثبیت انوشکی و جاودانگی استاد شادروان محمد مَکری. امید که با چاپ و نشر مجدد آثار استاد، این بار در ایران و در سطح گسترده، ایرانیان

بدانند که تختگاه غرور ایرانی بر مخازن گوهرریزان و چشمه‌های جوشان و زلال اندیشه، هنوز... سخت روان است. روحش قرین رحمت باد که شعر نامش ایران بوده است را از خود به یادگار گذاشته است.

زبان فارسی و سرنوشت آن

در قرن بیست یکم، شکرستان زبان فارسی و خط فارسی و خوشنویسی سخت دستخوش دگرگونی‌های شگفتی‌آور و حتی درآوری شده است که کماکان شتابان ادامه دارد:

(۱) تلفظ الفبای خوش‌آهنگ آن، آرام و آهسته در کلام و قلم کارگزاران رسانه‌های گروهی در گفتگوها و گزارش‌ها دستخوش نا به سامانی‌های دردآوری شده است.

(۲) کلمه‌ها و واژه‌های زیادی مهمان خوانده‌علوم گوناگون، رسانه‌های نوشتاری و شفاهی، سخنرانی‌ها، گفتگوها، علم پراکنی‌ها و سخن پراکنی‌های ایرانی و انیرانی خوش نوائی و خوش‌آهنگی زبان فارسی را به هم ریخته‌اند و هر روز هم بی‌رویه به شمارشان افزوده می‌رود.

(۳) تبلیغات پر از واژه‌های بیگانه در رسانه‌های نوشتاری و صوتی، آگهی‌های خیابانی و جاده‌ای و شیشه نوشته‌ها و نیز سردر بنگاه‌های بازرگانی، مغازه‌ها و صدها عامل دیگر هم‌نوا و همدوش گشته‌اند و زبان فارسی را به کج‌راهه می‌کشند و حتی به خط فارسی و کاغذ نوشته‌های دستی دهن کجی می‌کنند.

جای تأسف و بس نگرانی است که انگلیسی‌مآبان ایرانی و انیرانی در عصر حاضر، در داخل کردن لغات انگلیسی در زبان فارسی، بی‌رویه، شب و روز، شتابان پیش می‌تازند. به بهانه انتشار علوم و تمدن و فرهنگ، در رسانه‌های نوشتاری، دیداری و گفتاری، کار بدان جا رسیده است که تلفظ خوش‌آهنگ و خوش‌نوائی الفبای فارسی هم کم‌کم ناخودآگاه دستخوش تغییر می‌شود. حتی باید گفت که نام‌های الفبای فارسی در معرض از بین رفتن و نابود شدن قرار گرفته است. برای همگان عادی و طبیعی شده است که در رسانه‌ها حروف الفبای فارسی آ-ب-ث-د-ج-ر-... و صدها کلمه و بعضی از لغات اروپائی را انگلیسی‌مآبانه تلفظ کنند و آرام‌آرام، این پدیده شوم خطر خیز، خطر ساز و خطر آفرین را به شکرستان زبان فارسی، این زبان خوش‌آهنگ شعر و ادب، که سرمایه‌ای سترگ پشتوانه دارد، تحمیل کنند.

فراموشی دستنوشته‌ها یادگارهای ماندگار

اهل قلم، شاعران و اهل هنر دیگر نامه‌نگاری‌های زیبا و نسخه‌پردازی‌ها را کنار گذاشته‌اند و به کارهای رایانه‌ای روی آورده‌اند و نامه‌نگاری‌های خانوادگی از راه دور را به کلی فراموش کرده‌اند. هرچند ممکن است عده‌ای کهن سال به روال‌های گذشته وفادار مانده باشند که حقیر از چگونگی آن ناآگاه مانده است ولی در گذشته چنین نبوده است.

هفته تلکاش

کرند

میرزا

منقبات قمر و سحاب بکلیت اندری کوه که در بطن چشم صوری

محبت

در این رسیده شربت در بوف بطرف پس بزم حیات عازم و روانه روانه

سحاب بکار رفتار نماید که بدو کمال احوال و کمال احوال و کمال احوال

پیر کبر و شرم حاشیه معلوم است که لطافت و مناسبت و مناسبت و مناسبت

و خزان پس آن آسمان عهد دمود و سنان و نهان را از خط خفت زخمی

که بطف این جهان نداشتیم آخر تو بهر تویم عهد تو نیست تمام با رحمت

از نهال بهر قوم و مردم که از خورشید و ماه و آب و آتش و زمین و آسمان

حکایت و نظم و حکایت و نظم و حکایت و نظم و حکایت و نظم و حکایت

۴۱ کشته بهر درناست و فلان ما خاجه معطیم که در دل جگر شد و حلقه اینک

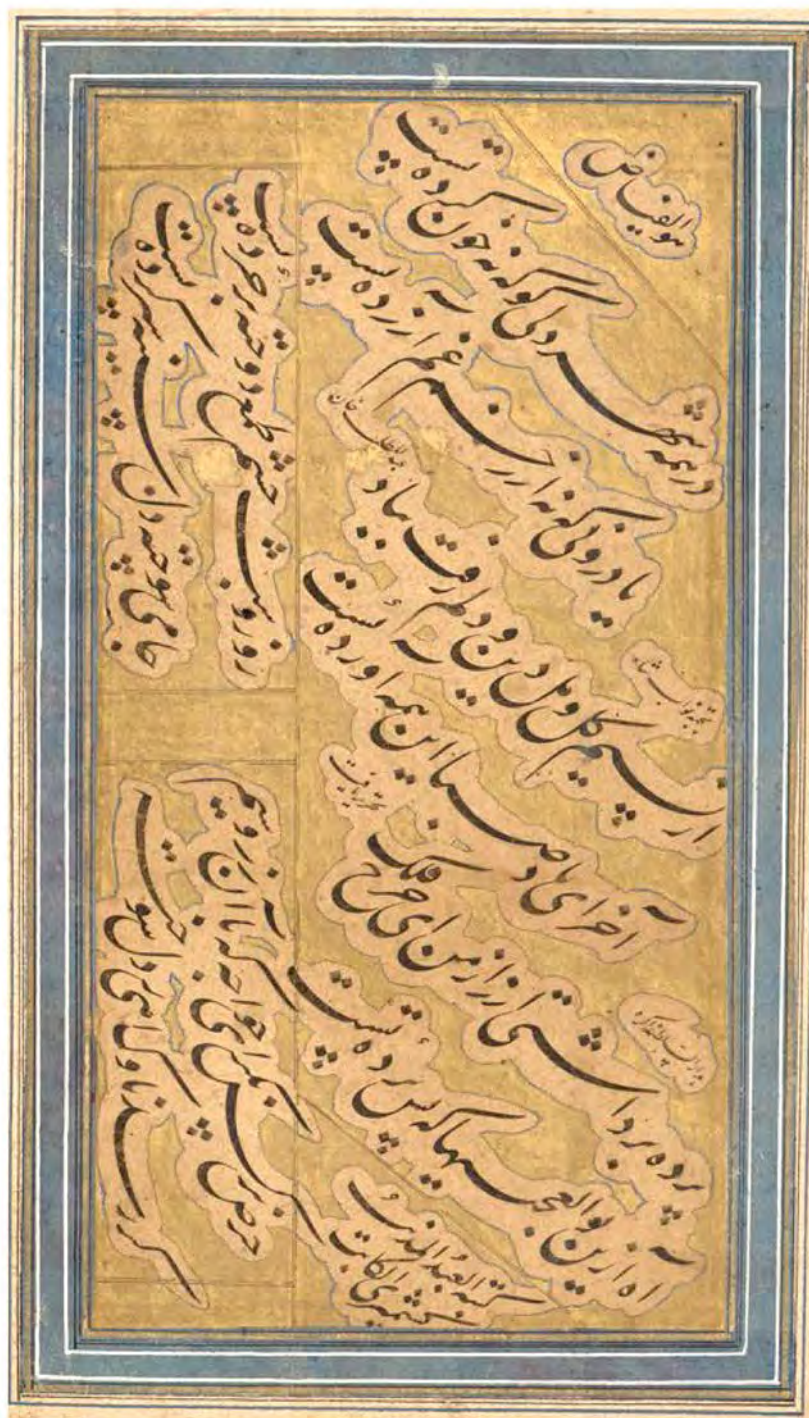
و خطره من این مرتبه نهایت سرور و جود و جود و جود و جود و جود

عذر و عذر و عذر و عذر و عذر و عذر و عذر و عذر و عذر و عذر

بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار

از جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود

این الو که محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت



زبان سعدی و حافظ فسونگری داند

«زبانِ پارسی نغز» کز بهشت آمد
پری رخان جهان پارسی سخن راند
بُتانِ کاشغر و خیمه پارسی داند
لسانِ پارسی و لفظِ دل رُبای دَری
هنوز رودکی و بوالمؤیدِ بلخی است
زبان سعدی و حافظ فسونگری داند
هنوز لفظِ دُرُرِ بارِ ترکی و تاتی
هنوز یارِ بلوچی بهیْن وفادار است

لسانِ جتّیان و زبانِ خوبان است
سخنِ هنوز ترازوی هر سخندان است
هنوز شکر شیراز در «زرافشان»^{۴۶} است
بیانگرِ دلِ تاجیک و تُرک و افغان است
هنوز قصّه دورانِ آل سامان است
طلسمِ ناشکنِ حضرت سلیمان است
تکان‌دهنده دل‌های ترک و تاتان است
هنوز ترکمن پُر هنر به گُرگان است

[محمد مکرّی، دیوان، ۱۳۷۰: ۲۷۳-۲۸۷]

پیشگیری از این پدیده شوم

خوانندگان، محققان، زبان‌شناسان و شاعران دلسوز و فرهیخته از همه جوانب این پدیده شوم به‌خوبی آگاه‌اند و هوشیار. آیا خواهند گذاشت و دست‌بسته بیکار خواهند نشست که این پدیده شوم در رسانه‌های گروهی و در دانشگاه‌ها و جوامع ورزشی خودنمایی و میدان‌داری کند و ساخت آوایی، واژگانی زبان فارسی را در هم بریزد و زبان فارسی دچار نابسامانی‌های جبران‌ناپذیر شود که می‌بینیم در صدویست سال پیش چنین نبوده است و زبان فارسی اعتبار دیگری داشته است.

دیوان دست‌نوشته نفیس ملک الشعر احکیم اوحدالدین انوری

در کتابخانه ملی فرانسه نسخه دیوان دست‌نوشته نفیس ملک الشعر احکیم اوحدالدین انوری موجود است که موزه طبیعت و شکار پاریس به کتابخانه ملی پاریس اهداء کرده است. این دیوان به خط قاضی محمد حسین دارالمرزی در سنه خمس ثلاثین الف ۱۰۳۵ قمری نوشته شده و با این رباعی زیبا، شیوا و حکیمانه به پایان آمده است. این نسخه تشعیر و تذهیب زیبایی دارد و به انواع هنرهای کتاب‌آرایی آراسته و جلد سوخت بسیار نفیسی دارد. این رباعی وصف الحال فرجام نیکی است در جهت شعر و رباعی سرایی که همچنان در عصر حاضر کماکان ادامه دارد:

^{۴۶} . زَرَفْشان یا زَرَفْشان، بخش بزرگی از کشور سغد قدیم که مانند سمرقند و بخارا و فرغانه از مراکز بزرگ فرهنگ و زبان‌های ایرانی به شمار می‌رفته است و در بعد از اسلام نیز از کانون‌های پُر تالو فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی و شعر ادب پارسی و دَری بوده است.

ای شاه اگر آن چه توانی نکنی زین پس به جزا دریغ دانی نکنی
 اندر رَمَه خدای گردآمده گرگ هیهات توشان، شبانی نکنی

اندر رَمَه زبان فارسی گرگ‌های درنده‌ای گردآمده‌اند و ساخت‌واژگانی و ترکیب‌های آن را از هم می‌درانند. هر ایرانی می‌باید بیدار هوشیار باشد و از زبان مادری و زبان ادبی خود نگهبانی کند. چراکه اگر در زبان گفتاری نفوذ کلمه‌های انگلیسی و جاری و عادی گردد و این‌گونه کلمه‌ها و ترکیب‌های بی‌معنی و به دور از ساخت‌های زبانی، واژگانی و معنایی زبان فارسی در زبان متداول گردد، خطر جدی زبان را تهدید و کم‌کم آن از درون می‌پوساند. به همین جهت است که باید هر چه زودتر بیدار شویم و در همه موارد هوشیارانه و با آگاهی آموزشی‌ها و یادگیری‌ها دنبال کنیم و برای نجات زبان فارسی، فرزندانمان در کودکستان، مدرسه، دانشگاه، رسانه‌ها و خانه در گفتگوهای عادی، راه‌های پیش‌گیری جدی و شایسته‌ای پیشه‌سازیم و از کاربرد کلمه‌های بیگانه - مخصوصاً انگلیسی - در گفتگوها، در سخنرانی‌ها، در نوشته‌ها، در نامه‌نگاری‌ها، در دیوار نوشته‌ها، شیشه نوشته‌ها، نام‌های تجاری، در پیام‌ها، در گفتگوهای رسمی و در تمام گزارش‌های علمی و هرگونه گزارش‌های ورزشی، آگهی‌های تجاری و در پخش هرگونه خبر سیاسی، اجتماعی و امثال آن جدا خودداری کنیم و به زبان مادری و رسمی احترام بگذاریم و این چند بیت شعر زیبا را زمزمه و حفظ کنیم و آن را برای دیگران و دوستان، برادر و خواهر خود، با صدای بلند و رسا بخوانیم.

تازبان فارسی دادرده گیتی رونقی

تا به عالم نام ایران و ایرانی به جاست مر زبان فارسی را رونق و فرّ و بهاست
 تازبان فارسی دارد به گیتی رونقی پرچم ایران و ایرانی درین عالم به پاست
 هان و هان ای پارسی‌گویان ایرانی نژاد بر جلا و جلو و اجالتان عالم گواه ست
 بر سپهر اعتلا سائید سر از افتخار کاین شکوه و شأن و شوکت مرشمایان را سزاست
 این چنین تاریخ و فرهنگ مرامِ مَرْدُمی مُکری و اقبال و یغمائی و معین و دهخداست
 گر کسی باجان مال گردیده ایران را فدا او به علم و فکرت و اندیشه ایران را فداست
 وان‌که سعی و همتش محو زبان مادری است او نه هم‌میهن نه ایرانی که ایرانی ناست
 گوش علم پر صدا از نغمه اشعارتان آری آری آن چه می‌ماند درین عالم صداست

منابع

- [۱] آذری نجف‌آباد، الله‌وردی، ساخت و تکیه کلمه و پسوندینه‌ها در زبان ترکی، فصلنامه چهار زبانۀ بین‌المللی زبان‌شناس شماره ۳، پائیز ۱۳۹۱.
- [۲] رجائی بخارائی، احمدعلی (۱۳۷۵). لهجه بخارائی، انتشارات دانشگاه مشهد.
- [۳] شیخ اجل سعدی، (۱۳۲۷-مینک و اوچیوز یکیرمه‌یتی آی‌پیر-). شوق گلستان مصور، دوزبانۀ فارسی-ترکی، ترجمه به ترکی جغتائی شعر و نثر، ملا مراد خواجه بن‌الحاج صالح خواجه تاشکندی، کاتب شوق گلستان: سراج‌الدین رئیس مدرسه بیک لار بیک تاشکند، چاپ سنگی، نسخه علی‌پور علی‌جان، مشهد. مطبوعه مطبعه غلامی، تاشکند.
- [۴] علی‌پور لائین، علی‌جان، خاطرات یک معلم در چَرَم روستائی در کلات نادری، زیر چاپ. بهار ۱۳۹۳. سرزمین سبز/آئینه اندیشه/خانه زبان و فرهنگ.
- [۵] فصلنامه بین‌المللی زبان‌شناس شماره ۱۰ + ارج‌نامه سال سوم/تابستان ۱۳۹۳ و شماره ۱۴ + یادنامه سال چهارم/تابستان ۱۳۹۴.
- [۶] مُکری، محمد، (۱۳۵۳). بهلول دانا و یاران حقیقت، بحث جامعه‌شناسی مذهبی و تاریخی، تحقیق درباره مقصدهای الحادی و اساطیری ایرانی در نزد گروهی از متصوفان و فرقه‌های غالی به انضمام متن گورانی دوره بهلول با تصحیحات، ترجمه، تفسیر و یادداشت‌ها.
- [۷] مُکری، محمد، (۱۳۷۰). دیوان استاد دکتر محمد مُکری، مجموعه غزلیات، قصاید، قطعات ...، با مقدمه و فهرست تألیفات. زندگینامه و کارنامه فرهنگی. با یادداشت‌های کوتاه به زبان فرانسه. پاریس- لوون بلژیک، ۳۶۰ ص. - ۱۳۷۰ ه.ش. / ۱۴۱۲ ه.ق. / ۱۹۹۲ م. چاپ پترز بلژیک.
- [۸] مُکری، محمد، (۱۳۷۲). ویژگی‌های عروضی در فرهنگ‌عامه، چاپ پاریس/لون بلژیک.
- [۹] مُکری، محمد، (۱۳۷۴). کردیات ایرانی، مقالات مُکری، چاپ پترز بلژیک.
- [۱۰] مُکری، محمد، (۱۳۸۴) پنج گفتار، کلن/پاریس، چاپ دوم.
- [۱۱] مُکری، محمد، (۱۳۸۵). نگاهی نو به تاریخ و زبان فارسی، خط و زبان فارسی کامل‌ترین خط و زبان جهان، کلن.-پاریس.

[۱۲] یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۹). چشمه روشن، دیداری با شاعران، انتشارات علمی، تهران.

[13] Azari Nadjaf Abad, Allah Verdi (2010). *La structure accentuelle et rythmique du persan moderne et de ses langues de contact*. Thèse de doctorat, Université Paris Ouest Nanterre La Défense, et LE LINGUISTE, Hors-série 2/mais 2012.

[14] Chodzko, Aleksander Borejko. Grammaire persane, ou Principes de l'iranien moderne... par Alexandre Chodzko,.... 1852.

[15] De Tassy, M. Garcin. (MDCCCLXXIII), *Rhétorique et prosodie des langues de l'Orient musulman*, Seconde édition revue, corrigée et augmentée, Maisonneuve et Cie, Paris.

[16] Defrémery, Ch., *Le Parterre de Roses*: 1838:1. Paris.

[17] Jones, William. Grammaire persanne, traduite de l'anglois de Mr Jones, Revue et corrigée par l'auteur, 1772. .

[18] Khayam, Omar, (1958). *Rubaiyat* par Armand. Robin, club français du livre. Paris.

[19] Khayam, Omar, (2000). *Quatrains de Khayam* par J. B. Nicolas, Jean Maisonneneuve successeur. Paris.

[20] Mokri, Mohammad (2003) *Grammaire et lexique comparés des dialectes kurdes*. Kkathala, Paris.